With the Compliments of
The Cultural Counsellor
to
The Iranian Embassy
New Delhi.

مشتمل برخطابه‌ها ومقالات که بمناسبت
فوت استاد فقید علامه محمدبن عبدالوهاب
قزوینی ایراد ومنتشر شده است

چاپ تابان
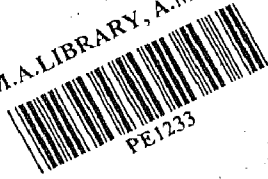
عکس مرحوم علامه قزوینی که ازطرف آن فقید بشادروان محمدعلی فروغی اهداء شد. بیت شعر زیرعکس بخط علامهٔ فقید است

آغاز

از شمار دو چشم یک تن کم   وز شمار خرد هزاران بیش

علامهٔ شهیر و ادیب بینظیر محمد ابن عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی در ساعت ۱۰ شب شنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۸ هجری با ۷ خرداد ۱۳۲۸ شمسی هجری در ۷۴ سالگی در تهران خیابان فروردین کوچه دانش زندگانی سراسر افتخار خود را بپایان رسانیده بـرای جاودانی شتافت وزارت فرهنگ و فرهنگستان ایران و دانشگاه برای تبجیل مقـام علم و ادب و تجلیل شخصیت معنوی علاّمهٔ فقید در روز سه شنبه هفدهم خرداد ماه مجلس تذکار برقرار نموده از طرف بسیاری از رجال و استادان و دانشمندان و دوستان فقید اظهار احساساتی شده اشعـار و نطقهـا و خطابه ها ایراد و همچنین مجالس تذکر در اغلب از نقاط کشور برقرار شد و مقالات متعددی در جراید که حاکی از سپاس و قدرشناسی و شرح زندگانی علاّمهٔ فقید بود درج گردید وزارت فرهنگ فرض دانست مجموعه ای بیادبود وفات مأسوف علیه میرزا محمد خان قزوینی در دو بخش تنظیم نماید .

بخش اول ـ خطابه هـا و نطق ها و اشعاری کـه در مجلس رسمی سوگواری منعقد در دبیرستان نور بخش ایراد شده است .

بخش دوم ـ مقالات و اشعاری که برای سپاس و قدرشناسی و شرح زندگانی فقید در روزنامه ها و مجلات انتشار یافته است .

اینک مجموعه مذکور حاضر و برای ضبط در تاریخ، چاپ و بارباب علم و ادب اهداء میگردد . گرچه قزوینی از میان مـا رفت ولی نام او پیوسته جاوید و پایـدار خواهـد بـود .

بعد از وفات تربت مـا در زمین مجوی
در سینه های مردم عارف مزار ماست

تشییع جنازهٔ مرحوم قزوینی

باحترام درگذشت علامه شیخ محمدخان قزوینی روز ۸ خرداد تمام دانشکده‌های تابع دانشگاه تهران تعطیل بود و تمام آقایان استادان و دانشجویان وجمع کثیری از رجال و معاریف برای شرکت درمراسم تشییع جنازه آن مرحوم در مسجد سپهسالار گرد آمده بودند.

در ساعت ۵ر۸ صبح پس از نطق‌هائیکه درباب مقام شامخ علمی فقید سعید ایرادشد دسته گلهای بیشماری که‌ازطرف دانشگاه وزارت - فرهنگ - فارغ‌التحصیلان دانشگاه - رجال و دانشمندان و محترمین فرستاده شده بود پیشاپیش جنازه حرکت داده شد بعد درمیان حزن واندوه فراوان حاضرین جنازه مرحوم قزوینی بوسیلهٔ دوستان آنمرحوم و دانشجویان با دوش تا میدان سرچشمه حمل گشت و از آنجا جنازه در اتومبیل مخصوصی که بادسته‌های بیشمار گل تزئین گردیده بود نهاده شد و مشایعین در اتومبیلهای خود قرار گرفته و جنازه بحضرت عبدالعظیم منتقل گردید و پس از آنکه در حرم طواف داده شد در میان ابراز تأثر شدید مشایعین و حاضرین در آرامگاه ابدی ابوالفتوح رازی مدفون گشت. سپس از طرف دو تن از حاضرین در بارهٔ فضائل علمی مرحوم قزوینی سخنانی ایراد شد و مشایعین پس‌از آنکه کتابخانه آستانهٔ حضرت عبدالعظیم را باز دید کردند در حدود ساعت ۱۱ بتهران مراجعت نمودند.

مجلس از فوت

مرحوم محمد قزوینی ابراز تأسف میکند

ساعت نه و پانزده دقیقه بامداد دهم خرداد جلسه علنی مجلس شورای ملی بریاست آقای سردار فاخر حکمت تشکیل وصورت جلسه قبل قرائت و تصویب شد.

آقایان سزاوار - دکتر معظمی - یمین اسفندیاری و اردلان بعنوان نطق قبل از دستور بیاناتی ایراد کردند.

و نیز مجلس شورای ملی از فوت مرحوم آقای محمد قزوینی دانشمند شهیر ابراز تأسف کرد.

بخش اول

خطابه ها و نطق‌ها و اشعاریکه
در مجلس رسمی سوگواری منعقد
در دبیرستان نور بخش ایراد شده است

خطابه جناب آقای سمیعی رئیس
فرهنگستان ایران که درماتم فقید
بزرگ علامهٔ قزوینی القاء نمودند

مرگ استاد بزرگ محمد قزوینی نه تنها دلهای دوستان و ارادتمندان وی را دردناك و جریحه دار ساخته است بل این فاجعه بزرگ برای عالم فرهنگ و جامعه فرهنگیان یك ضایعه جبران ناپذیر بوده و درارکان علم ومعرفت تزلزلی عظیم انداخته و بهمین سبب است که تمام جوامع علمی و مؤسسات فرهنگی در این سوگواری هم آهنك گردیده وامروز این مجلس تذکر ازطرف وزارت فرهنگ ودانشگاه تهران وفرهنگستان ایران دراینجا برپا شده است .

مرحوم علامه قزوینی یك مرد دانشمند بتمام معنی بود و علاقه و دلبستگی او بدانش و فرهنك بحد عشق رسیده بود همه عمرخودرا تا آخرین نفس صرف کارهای علمی کرد ویك دقیقه از اوقات عزیز را در مطالعه و تفحص و تحقیق در کتب علمی وادبی فرونگذاشت و یك لحظه از احیای آثار بزرگان وترویج و تعمیم مآثر واشاعه اصول فرهنگی باز ننشست .

ما اگر ادعا کنیم که مرحوم قزوینی اگرچه بصورت از میان ما بیرون رفته است امادرعالم معنی همچنان زنده جاویداست هرآینه بمبالغه واغراق سخن نگفته‌ایم زیرا این استاد بزرك در مدت عمر خود چندان دردریای معانی غوطه وربود ودر پی دریافت گوهرحقیقت غوص وخوض میکرد که سراپای وجودش مظهر کامل وآینهٔ تمام‌نمای علم و معرفت بل عین علم و معرفت شده بود و البته علم ومعرفت هرگز نمرده و نخواهد مرد . و اگر این دانشمند بزرگوار ازاین سرای عاریت رخت بربست ودر عالم جاودانی جای گرفت از آن بود که ظرفیت این دنیای کوچك وناپایدار گنجایش روح با عظمت وی را نداشت .

زان نگنجید درجهان سترگ　　　　که جهان خردبودو مرد بزرگ

پس ما که امروز دراینجا جمع شده وازفقدان یك چنین وجود شریف ودوست دانشمند اظهار تأثرمیکنیم درحقیقت نه برای مرك اوست زیرا اوخود تشنه و مشتاق مرگ بود و دردم واپسین بازبان حال بما میگفت :

چنین قفس نه‌سزای چو من خوش الحانی است　　روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم؛

پس بمیرم مرگ من در زندگی است　　چون رهم زین زندگی پایندگی است

تأسف ما همه از این است که این شخصیت‌های بزرگ و این گوهرهای گرانبها یکی پس از دیگری از چنگ ما میروند و جای خود را خالی و بلاعوض میگذارند .

اینک همان به که ما از این اجتماع خود در اینجا نتیجه گرفته و باقلوبی پراز احساسات بر روان پاک آن استاد بزرگوار درود فرستیم و بخانواده عزیز او تسلیت گوئیم .

وچون بعضی اساتید محترم درباره آنمرحوم بیاناتی خواهند فرمود من سخنان خود را بپایان میرسانم و رشته سخن را بآقایان معظم میدهم :

خطابه جناب آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه
در ماتم علامهٔ فقید

در گذشت دانشمند یگانه میرزا محمد خان قزوینی همه کسانی را کـه اورا میشناختند و کما بیش بمقام ارجمند علمی او آگاهی داشتند سخت متأثر و ملول ساخته است ولی در این عزا و ماتم عمومی دانشگاه و دانشگاهیان بدلائلی که روشن است و توضیح نمیخواهد بیش از دیگران خود را سهیم و شریك میدانند و ازینرو تصمیم بر این بود که مجلس تذکر جداگانه ای در دانشگاه منعقد شود ولی آقایان معظم چنین مقتضی دیدند که وزارت فرهنك و فرهنگستان و دانشگاه متفقاً در تجلیل فقید سعید قیام و اقدام کنند . این بود که مجلس امروز تشکیل یافت و من وظیفه دار هستم بنام دانشگاه از ذوات محترمیکه باینجا تشریف آورده اند و در این سوگواری با ما شرکت میفرمایند و همچنین از کلیه مؤسسات و حوزه های فرهنگی و افراد فرهنك دوست که با نامه و تلگراف تسلیت گفته اند سپاسگزاری کنم .

همه آقایان محترم بخوبی میدانند که خضوع و خشوع و تأثر و اندوهیکـه دربارهٔ محمد قزوینی و فوت او اظهار میشود از روی کمال خلوص نیت و صفای عقیدت است و نمیتواند در زمره تعارفات و خوش آمدگوئیهای عادی، که درمعاشرت روزانه چاشنی معمول و رائج است محسوب شود .

دربارهٔ علو مقام علمی مرحوم قزوینی اتفاق کلمه موجود است یعنی کسی نیست که اورا در رشته هائیکه کار میکرد استاد مسلم نداند . او نه تنها در ایران و مشرق زمین مورد احترام همه بود بلکه در تمام مغرب ــ در اروپا و امریکا ـ نیز منکر و مخالف نداشت . مراد این است که همه کسانیکهٔ از ایرانی و غیر ایرانی با علوم ادبی و معارف اسلامی سر و کار داشتند بمرحوم قزوینی معتقد بودند و رأی و نظر اورا در موضوعات مربوط حجت کافی و دلیل قطعی میدانستند و باقوت قلب و اطمینان خاطر بقول آن استاد استناد میکردند . بر کسی پوشیده نیست که یك چنین مقامی در هر رشته از علوم و فنون فقط معدودی از دانشمندان درجهٔ اول را دست میدهد . ازینرو جادارد که ما ایرانیان بوجود او ببالیم و فخر کنیم و مرك اورا ماتم بزرك و عزای ملی بدانیم زیرا فوت او برای ایران و برای معارف اسلامی بتمام معنی کلمه و بی شائبه ذره ای

مبالغه ضایعه جبران ناپذیراست .

از میان صفات و خصوصیاتیکه مرحوم محمد قزوینی داشت واورا درعالم علم وادب در ردیف بزرگترین محققین ومتتبعین جهان قرارمیداد چند صفت وخصوصیت است که باید ذکر شود . یکی علم واقعی واطلاعات دقیق و عمیقی بود که او در پرتو حافظه و استعداد عالی خود توام با یك عمر زحمت و کار منظم تحصیل کرده بود . دوم صحت ودقت و امانت علمی او بود که امکان نداشت تا ازموضوعی اطلاع قطعی و علم نزدیك بحق الیقین حاصل نکند آنرا بپذیرد و بدانشپژوهان وطالبان معرفت عرضه بدارد . سوم حس کنجکاوی وذوق حقیقت جوئی بود که بحد اعلی دراووجود داشت کسانیکه بعلامه فقید نزدیك بودند میدانندکه هرچیز تازه ای اورا بشگفتی می انداخت و کنجکاویشرا بر می انگیخت . با لحن مخصوص خود میگفت «عجب» و بشدت از مخاطب استیضاح میکرد وتامطلب را نمیفهمید و اقناع نمیشد ازگوینده دست برنمیداشت یعنی باگوینده درست بمصداق این شعر معروف عمل میکردکه :

ندارد کسی باتو ناگفته کار — ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

چهارم روح علمی بودکه آن دانشمند ازآن بهره مند بود یعنی محمد قزوینی مانند همه علمای حقیقی و متتبعین بزرك درضمن تحقیق ومطالعه شخصیت خود را مورد غفلت قرار میداد و نمیگذاشت تمایلات شخصی و عقاید و آراء قبلی او در موضوع موردمطالعه دخل و تصرف کند و حجاب واقع شود و البته غالباً بخود میگفته است :

« توخود حجاب خودی حافظ از میان برخیز» بعبارت دیگر امور را چنانکه واقعاً بود میدید نه چنانکه عینك شخصیت او آنها را مینمود ولواین واقع بینی منجر میشد باینکه بفهمد تمام عمر را در موضوعی در اشتباه بوده است .

این روح علمی (Esprit scientifique) که چند سال پیش من درمرحوم ذکاءالملك فروغی ستودم در مرحوم محمد قزوینی بحدکمال وجود داشت .

پنجم تقید دانشمند معظم باینکه در تحقیقات خود متد علمی (Méthode scientitifique) بکار برد . مرحوم قزوینی درسلوك بطرف حقیقت طریقه معین وروش روشنی داشت ونظم وترتیب کاملرا رعایت میکرد . اوراق یادداشت یافیشهای آنمرحوم بهزارها بالغ میشود و از قرار معلوم فهرست کتابهایش که شخصاً تنظیم

و تدوین کرده است درچهار مجلد است واین بخوبی میرساند چقدر این محقق بزرگ کارش مرتب بوده و میتوانسته است از کتابخانه شخصی خود بحد اکثر استفاده کند.

این صفات وخصوصیات ، خاصه دوصفت اخیر- روح علمی و بکار بستن طریقه علمی - محمدقزوینی را ازبسیاری علماء و محققین مشرق زمین که در کارشان غالباً مسامحه واهمال دیده میشود ممتاز میسازد و بیشك آنمرحوم این صفات را دراروپا در ضمن سالیان دراز تماس مستقیم و معاشرت و دوستی با مستشرقین وعلما ومحققین درجه اول تحصیل کرده بوده است .

احتیاط و درستی و امانت فقید سعید فقط در تحقیقات علمی او دیده نمشید بلکه زندگانی عادی و گفتار و رفتارش نیزازآن متأثر بود . من بذکر یك نمونه ومثال قناعت میکنم . هفت سال پیش برای اینکه دانشگاه تهران بتواند از این منبع فیاض بیشتر و بهتر کسب نور و معرفت کند لایحه ای تقدیم مجلس شورای ملی گردید تا بدون رعایت مقررات موجود عالیترین رتبه استادی دانشگاه تهران باو داده شود . در این موقع چند تن از دانشمندان دیگر وعدهٔ کثیری‌هم از مدعیان فضل و دانش در مجلس اقدام کردند برای اینکه خود را مشمول آن قانون قرار دهند و بدنبال محمد قزوینی وارد دانشگاه شوند. آنمرحوم که ازاین امر مطلع شد روزی باتفاق آقای علی نقی وزیری بوزارت فرهنك آمد و بااصرار زیاد از من تقاضا کرد لایحه‌را از مجلس پس بگیرم زیرا میگفت نمیخواهم بخاطر من دستگاه دانشگاه که تازه نظم و ترتیبی پیدا کرده است مختل شود و من موجب ارتکاب این گناه شده باشم .

مرادازذکراین واقعه این‌است که حضار محترم بمقام اخلاقی این مردبزرگوار نیزتوجهی بفرمایند هرچندکه دراین باب وهمچنین درخصوص سایر فضایل وکمالات آنمرحوم دانشمند معظم جناب آقای تقی زاده بیانات کـافی خواهند فرمود و الحق جناب ایشــان که خود یکی از ستارگان قدر اول آسمان فضل و دانش هستند برای سخن گفتن دربارهٔ مرحوم قزوینی از هرحیث ازهرکس شایسته ترند . از اینرو من سخن کوتاه میکنم و جای خود را بایشان میدهم ودرخاتمه این عرایض مختصریکبار دیگرتأثرفوق‌العاده خودم‌وعموم دانشگاهیانرا ازفاجعه فوت علامهٔ فقید محمدقزوینی اعلام میدارم و بروح پرفتوح آنمرحوم درود بی پایان میفرستم .

خطابه جناب آقای تقی‌زاده

اینجانب ومرحوم آقامیرزامحمد خان قزوینی قریب چهل سال دوستی داشتیم وچندی بهمکاری زندگی کردیم من یادداشتهائی ازاحوال آنمرحوم ندارم ولی او که از همه چیز یادداشت یقین دارم یادداشتهائی راجع بمن داشت و چون از شرح حال زندگان چیزی نمی‌نوشت البته جزچند کلمه راجع به مجمع ادبی برلن وسهم بنده درآن باب چیزی درخصوص من ازاو نشرنشده است ولی اواز چندی باینطرف یاد داشتهای خودرا راجع باشخاصی که درزمان اودر گذشته‌اند تحت عنوان «وفیات معاصرین» در مجلهٔ یادگار نشرمیکرد ومن همیشه میل‌داشتم آن مورخ‌مدقق بعدازوفات من شرحی بعنوان تذکر راجع بمن بنویسد که بهترازآن میشد که خودنوشته باشم زیراکه محقق بیغرض ونکته سنج وحقیقت جوی بودلکن تقدیرچنان خواست که من درموقف تذکر درماتم‌اوبایستم وچیزی درباب آن دوست بیهمتا بگویم .

بی مبالغه بیان من درشرح مراتب فضل وکمال وعلم وفضیلت واحاطه و دقّت و وسعت‌معلومات آنمرحوم‌قاصراست‌ودرباب وی‌سزدکه‌معتکفین‌محضر افاضهٔ او بگویند

علامة العلماء و اللج الذی لاینتهی و لکل لج ساحل

پس باید اجمالی ازاوصاف و اخلاق اجتماعی‌او بگویم .

آن مرحوم چنانکه خود در شرح حال‌خود نوشته پس‌ازتحصیلات عمیقه‌درعلوم اسلامی وادبی ومخصوصاً عربی‌یکی‌دوسال قبل‌ازظهورمشروطیت درایران بانگلستان رفت قبل‌ازاین سفروی بقدری درعربیت وعلوم ادبی و تاریخی ومخصوصاً درنحوما یه عظیم اندوخته بودکه ازبهترین مدرسین نحو درطهران بود ودرمدرسه معیر ومدرسه مروی مشاربالبنان بوده چون والداو ازفضلای بنام درسیرو تواریخ ویکی از مؤلفین نامهٔ دانشوران بود مرحوم شیخ محمد باسم آنوقت وی هم‌مانند یکی‌ازبهترین فضلای متجدد این زمان دراین رشته بحدکمال رسیده بود وسیرت حضرت رسول را باهمان تحقیق و دقّتی که بعدها داشت تتبع و تألیف کرده بود وضمناً درمدرسهٔ سن‌لوئی‌هم

زبان فرانسه را بطور کامل فرا گرفت و باز مخصوصاً در نحو وصرف فرانسه یدطولی داشت، تلمذمرحوم ذکاء الملك وبرادرش نزد اودرعربی اورا هم موجب کسب کمالات جدید شد و با آن خانواده رفیق صمیمی و دائمی شدند. تربیت زیرمراقبت مرحوم شمس العلماء هم که خود ادیب دانشمندی بود تأثیر عمده در تحصلات اوداشته است واین خوشبختی باسعادت عظیم حسن تصادف آشنائی اودرانگلستان باعلامهٔ معروف ادوارد براون عامل عمدهٔ ترقیات علمی او بوده اند .

مرحوم براون برحسب اتفاق باین دانشمند مستعد شرقی برخورد و چنانکه عادت وخلق جمیل اوبود علاقهٔ زیادی بقزوینی پیدا کرد وهدایتش نمود ودستش را گرفت وحمایتش کردو در واقع اورا براه تحقیق انتقادی بطریقه مغربی سوق کرد و حتی بعضی مقالات مرحوم قزوینی را مانند آنچه در بارهٔ مسعود سعد سلمان نوشته بانگلیسی ترجمه و نشر نمود . چون مرحوم براون علاوه بر مقامات عالی علمی او اخلاق ملکوتی داشت ومحب اسلام و مسلمین و شیفتهٔ ایرانی و ادبیات ایرانـی و مجاهد درراه استقلال و آزادی وترقی مملکت مـادر نهایت بیغرضی وقربةالی الحق بود مرحوم قزوینی هم فوق العاده شیفتهٔ آن رادمرد که مادر گیتی نادراً نظـیر او را میزاید شده تعلق عجیبی باستاد انگلیسی پیدا کرد که خارج از تصور است و اگر شرح حالی که در موقع وفات آن دانشمند بزرگوار نوشته خوانده باشید خواهید دانست که چه ارادتی بآن نمونه انسان کامل فرشته سیرت داشت . پس از وفات براون چنـد سال دست ودل مرحوم قزوینی از کاربازماند و اقبال نوشتن نداشت ومیگفت «علی الدنیا بعدك العفاء» . اینستکه این علامهٔ ایرانی هم همان روش عدالت دوستی علامهٔ انگلیسی را داشت . دروطن پرستی وطرفداری ازمشروطیت و آزادی ازهیچ سیاست پیشه خوب و پاك و نجیب مقیم ایران عقب نبود بلکه خیلی جلوتر و باغلو بود . در محبت باسلام و مسلمین ومدافعهٔ حقوق مسلمانان ازهرملت بحد تعصب افراطی راسخ بود و هیچ وقت تغییر نکردو در آخرین سال عمرش هم از اوضاع فلسطین فوق العاده دلخون بود .

یك حکایت ازمراتب وطن دوستی وی شایان ذکر است : ازسه چهار سال قبل از جنگ اول دنیائی درسال ۱۳۳۲ قمری جمعی ازایرانیان پرشور ووطن پرست در پاریس

برای دفاع ازحقوق ایران همکاری داشتند از قبیل آقایان پور داود وکاظـم زاده و مرحوم اشرف زاده و مرحوم آمیرزا محمدخان یاشیخ محمدخان نیزاز دل و جـان بانهایت شورو تعصب ملی با آنان همدستی میکرد ودر موقع اتمام حجت هـای روس وتجاوزات‌عظمیهٔ آندولت درسنه ۱۳۲۹و۱۳۳۰قمری درجرایدومحافل‌فرانسه و برای تحریك افکار عامه درآن مملکت کار میکردند در موقع کشتار آزادیخواهان در تبریز بدست روسها بهمت‌این جمع وهمدردهای‌فرانسوی اجتماع شورانگیز بانمایشی (میتینگ) باشتراك‌هزاران اشخاص درپاریس داده‌شد ونیزاین رادمردان وطن‌دوست روزنامه‌ای فارسی باسم رستاخیز تأسیس‌و انتشار دادند ومجمعی(گویاهفتگی) برای خطابه داشتند (اگر در جزئیات این امورخطائی کرده باشم بقیة الماضین حاضر آن مجمع فاضل محترم آقای پورداود تصحیح فرمایند) . از جمله فعالیت آنهامقالاتی‌مهم و مؤثربود که درمجله عالم‌اسلامی(Revue de monde Musulman) نشرشدکه اسم مدیرآن‌که از معاریف فرانسه‌بود در این آن‌از خاطرم رفته ومستشرقینی مـانند بوآ وغیره درآن کارمیکردند ومرحوم قزوینی نیزیکی ازمشوقین آن مجله برای‌این قسمت کاربود . آن مجله‌در آن موقع مقالات خوب‌وشورانگیزی‌برضد تجاوزات‌روس درایران‌نوشته‌ودریك‌شماره‌عکس‌شهدای‌تبریز واجساددارآویخته مرحوم‌ثقة الاسلام وشیخ سلیم وناصری وضیاء العلماء ودیگران را نشرنمود .

پس از آغاز جنگ دنیائی فرانسویها درضمن استفاده در هرقسمت برضدآلمان بخیال استمداد از رفقای ایرانی خود افتاده وهمان جمع‌مستشرقین وغیره گاه و بیگاه بسراغ وطن دوستان ایرانی‌آمده از آلمان‌بدگفته و باشاره وتلویح و تصریح‌تقاضای فعالیت برضد آلمان ومنفعت متفقین داشتند . این‌دسته ایرانی پاکدل‌که خونـــدر عروقشان‌از تجاوزات روس‌بایران میجوشید ولابد هرشکست روسیه بدست آلمـان برای آنها حکم وقعهٔ خیبر وجشن بود البته بظاهر نمی‌توانستند چیزی‌بگویندونفی بکشند و برحسب ظاهرشاید بفرانسه دلسوزی‌هم‌نموده‌ومماشات میکردند زیرا که درفرانسه‌تعصب‌ملی‌چنانکه میدانیدخیلی‌شدیدوگاهی افراطی‌است‌وادنی‌استشمام‌میل بآلمان در آن‌موقع‌جان‌آدم رابخطر میانداخت لکن چون اصرارحضرات ازحدگذشته

و از اشاره بتصریح رسید این‌دوستان ایرانی مصمم شدند که پرده ازروی کار برداشته و تقاضای فرانسه‌ها را صریحاً رد کنند. پس روزی مدیرمجله عالم اسلامی دعوتی از آقایان کرد که مطلب رافاش در میان نهاده اصرار کندوچون آقایان‌میدانستندمقصود چیست باکمال‌اکراه‌رفتند ومرحوم قزوینی شماره‌های مجله‌را که‌عکس شهدای‌تبریز وسایر مقالات مشتمل برمظالم روس بود همراه برداشته زیر پالتو یالباس پنهان کرده آنجارفت ووقتیکه مدیرفرانسوی مجله شروع بصحبت خودکرد، ودنباله‌داد وطفره وسکوت‌مفیدنشدیکباره‌حوصله‌مرحوم‌قزوینی‌سررفت‌ومنفجرشدوشماره‌های‌قدیم‌مجله رابیرون آورده عکس‌شهدای ایرانی را بازنموده‌فریاد زد مسیو... شمااز مامیخواهید بکمک‌روس برویم همان روسی که‌این‌فجایع راکه‌شماخود نوشته‌ایدبرسر مملکت و ملت‌ما آورده است وبزبان حال یامقال گفت‌حیا نمی‌کنید که‌از وطن‌پرستان‌داغدیدهٔ ایرانی تقاضای مددو تبلیغ درمملکت خود برای متفقین و برضدمملکتی که دشمن روس است میکنید. حضرات سرخورده و باکمال اوقات تلخی‌دم فروبستند و چندی بعد از آن‌همهٔ آن‌ایرانیان بامرحوم قزوینی به‌برلن رفته بوطن دوستان دیگرایرانی درآنجا پیوستند ودر تحریر روزنامهٔ کاوه شرکت نمودند و آنمرحوم خود مقالاتی تحت‌عنوان «اکاذیب مضحکه» وغیره درکاوه مینوشت.

آنمرحوم ازصفت حقارت فطری‌وبقول فرنگیها Complexe d' inferoirite در مقابل فرنگیهاکه هزار افسوس مرض و بائی بین غالب ایرانیان شده بالمره عاری بودو ابداً بذلت درمقابل آنهاتن در نمیداد و بسرفرازی وسربلندی کامل‌زندگی می کرد وشاید بهمین‌جهت مورد احترام‌همه خارجیان بود.

عرض‌کردم که من امروز داخل دربیان فضائل علمی آنمرحوم نمیشوم‌وشاید برای آن کارکه‌هم لااقل‌ده‌بار مفصل ترازاین خطابه عزا بایدبشود و هم مستلزم‌دخول در مباحث فنی‌میشود مجلس دیگری لازم‌است چه‌اینجانب ازمقامات فضلی‌وتحقیقات بدیع وگاهی‌مبتکرآنمرحوم آنقدرمیدانم که باآنکه فقط‌از شطری مطلعم وبس باید کمال خود داری از حمل شدن اظهارات خودم برمبالغه بکنم که عرایض من‌قیاس براغراق «که ترکنی سرانگشت وصفحه بشماری» نشود. اینست که در این مقام

فقط باشاره ببعضی اخلاق انسانی او اکتفا میکنم.

علامهٔ مشار الیه ازصفت بخل و ضنت در علم مطلقاعاری بود واصلا حسد نداشت و جملهٔ معلومات خود را همواره بر طبق اخلاص عرضهٔ طالبین علم می‌داشت واز جواب هیچ سؤالی مطلقا درهمهٔ عمرش مضایقه نداشت و بوجه اوفی و اکمل و مشبع و شافی و دقیق ومستوفی جواب میداد وهیچ مراسله رابیجواب نمیگذاشت و جواب مشروح میداد واگر علمی بود دلایل و شواهد تفصیلی باذکر موضع وصفحهٔ کتب مرجع و مآخذ درج مینمود. آنمرحوم تمام وقایع وامور مشهود ایام زندگی خودرا ازمخارج روزانه تاواقعات مهمه ومسائل جدیدهٔ علمی یادداشت میکرد هر کتابی بدستش میرسید پشت کتاب جزئیات آنراو روز و تاریخ وصول آنراحتی تاریخ وصول اجزای کتابی را که بتفاریق نشر میشد ثبت مینمود وهمه را از باء بسم‌الله تاتاء تمت میخواند واشتباهات یامطالب جالب نظر آنرا درحاشیه یادداشت میکرد ودرپشت جلد کتاب شمارهٔ صفحه و سطر مطالب مهمه رایادداشت میکرد که بعدها پیدا کردن آن آسان باشد. درهر مطلبی ازمطالب بمجرد صحبت دست دراز میکرد و در نیم دقیقه کتابی می آورد و صفحه راپیدامیکرد وعین مطلب رامیخواند حتی مجلات وجرائد و نشریات مبتذل فارسی هم هرچه باومیرسید بدقت میخواند مگر گاهی که از خرابی زبان واغلاط وتعبیرات و لغات والفاظ بقول خودش مهوع و «من در آورده» حالش بهم میخورد و از ترس انقلاب حال دیگر نمیخواند. غالب آنچه‌را هم که میخواند در حاشیه انتقاد یعنی مدح یا قدح میکرد وگاهی به بیان شدید و خوب بخاطر دارم که گاهی از بعضی اوراق مبتذل فارسی که در برلن در ۲۸ سال قبل در ادارهٔ کاوه از نظرش میگذشت درحاشیه میدیدیم که از فرط تاثر ازسستی عبارات ولغات واصطلاحات «من در آورده» شرحی نفرین نوشته و لعنهم الله وخذلهم الله و قطع الله نسلهم کما یقطعون حیوة اللسان الفارسی وغیره نثار بعضی نویسندگان بیسواد یامسامحه کارو یاهوسکار اختراع و تجدد بمعنی خودشان میکرد و البته همان اندازه هم در ثنا و قدردانی ازفضلا ومردم باسواد سعی میکرد و دراین باب ازآنچه من دیده‌ام زمانا تالی حسنعلی خان گروسی امیر نظام بود که همان تقید و تعصب در سواد صحیح و حتی حسن خط هم داشت. مرحوم امیر نظام را رسم

برآن بود که وقتی در مجلس اوشخصی معممی می‌نشست خواه از محترمین در صدر مجلس وخواه شخص نسبةً محقری درصف نعال امیر نظام بغتة از جنـاب شیخ معنی شعری راازمتنبی یابحتری‌وغیره یانحو جمله عربی میپرسید واگر درجواب عاجز شد میگفت آخوند بیسواد پاشو وجاخالی‌کن و اگر خوب جواب میداد درصورتیکه در پائین مجلس بود اورا نزد خود ببالا میخواند واحترام زیاد میکرد و در نتیجه ایـن تشویق مستمر در ظرف سالیان حکومت وی در تبریز علم‌و ادب خیلی رواج گرفت وهم چنین خوشنویسی . بلی‌این احترام مقام علم‌درگذشته خیلی بیشتر بود و بدبختانه حالا تاحدی جزاز طرف بعضی ذوات‌دانش‌خواه این‌رسم ضعیف یـامنسوخ شده است اگر میزان احترام وقدرشناسی وتکریم با فراهم نمودن وسعت ورفاه معاش متناسب آن بااندازهٔ علم و علو مقام علمی قیاس بایستی بشود میبایست علامـه قزوینی هـم زندگی مرفه تری‌مانند رودکی یابختیشوع طبیب که‌اخیراً در خطابه‌ای میزان‌عطایای واصله باورامعادل سه‌ملیون و نیم‌لیرهٔ طلای انگلیسی شمردم داشت لکن هیهات کـه آنمرحوم از وسعت معاش ورفاه مادی محروم بود و پارسال در نهایت‌ناخوشی‌باوجود لزوم وضرورت ومیل شدید نتوانست به‌شمیران برود ودر گرمای شدیددرخانه‌محقر خود ماند .

مرحوم احتشام السلطنه باینجانب حکایت‌کرد که‌وقتی شاهزاده ظـل‌السلطان بآفتی درچشم مبتلی شد واز اصفهان بطهران آمد و قصد کرد برای معالجه بـاروپـا برود ناصرالدین شاه اجازه ندادوگفت بهترین کحال‌فرنگستان را آنچه مخارج‌باشد میدهیم و اینجا میآوریم پس‌باصرف مبالغ گزاف گالزووسکی‌مشهورترین‌طبیب‌چشم فرانسوی را راضی‌کردند برای مدت کوتاهی ازپاریس بطهران بیاید و آمد ودرقصر ظل السلطان‌که بعدها مقر وزارت معارف شد وحالا هم هست جای گـرفت ومشغول معالجهٔ چشم شاهزاده‌شد . در این بین دراوقات فراغت‌خود دیگران را هـم‌معاینه و معالجه میکرد البته بدون اجرت . پس مردم طهران خبر شدند که طبیب‌نامداری که کوررا بینا میکند اتفاقاً بطهران آمده‌و ریختند آنجا و برای نشان دادن چشم خود باوبرهمدیگر سبقت میجستند واز آنجمله بودند اعیان و معاریـف و شاهزادگان و

رجال واشراف بطوریکه در آن چندساعتی که‌او در اطاق پشت طالار بزرگ مشرف بر باغ ودر بیرونی مشغول پذیرائی‌مرضی‌بود نه‌تنها طالار از منتظرین پر بود بلکه دنبالهٔ صفوف تادرباغ وخیابـان هم‌میرسید و لذا آن طبیب نامدار ترتیب نوبت مقرر کرده‌بود که‌هر کس‌بنوبت‌یکی بعداز دیگری پیش‌او برود . روزی مرحوم‌علاءالدوله برادر بزرگ احتشام السلطنه برای‌معاینه چشم نزد طبیب‌فرانسوی‌رفته بودو برادرش راکه فرانسه میدانست نیز برای کمك‌همراه خود برد مشارالیه نقل کرد که پس از انتظار زیاد‌که نوبت علاءالدوله رسید وماوارد اطاق گالزووسکی‌شدیم و پشت سرما بترتیب نوبت صفوفی از انبوه مردمان محترم منتظر بودند در ورودنزد طبیب‌ازپنجره مشاهده شد که آخوندی (در واقع‌سیدی) کوتاه قدو پیرعصا در دست باقدخمیده‌از در بیرونی ازخیابان وارد باغ میشود . بمجرددیدن او علاء الدوله‌عقب کشیده و به‌کحال فرانسوی گفت‌خواهش میکنم آن‌آقا راکه دارد میآید مقدم بدارید و نوبت مرا باو بدهید ومن‌بازمنتظر میشوم مسیو گالزووسکی‌باکمال تعجب وقدری تغیر گفت یعنی‌چه اگرشما ازنوبت خودصرف نظر میکنید نوبت بتالی‌شما میرسد وشایدصدنفر پشت‌سر شماهست تانوبت بآن آخوند حقیر برسد علاءالدوله جواب داد بهر حال من نمی‌آیم و یقین هم‌دارم که‌تمام رجال ومحترمین هم‌که بعد از من نوبت‌دارند صرفنظر خواهند کرد تا آن آخوند اول معالجه‌شود پس علاءالدوله ازاطاق بیرون‌آمدوطبیب فرانسوی بـاکمال حیرت مشاهده کردکه هرکسی‌رابه‌نوبت یکی بعد از دیگری‌نزد خود خواند . همان حرف‌را گفتندکه اول بایدآن سیدمعالجه شود وهمه راه‌دادند تا آن دانشمند عصاکوبان و آهسته باطاق کحال رفت آن آخـوند سید مرحـوم میرزا ابوالحسن جلوه‌بود که‌هرکس‌نظرش باوافتاد درمقام تکریم پاعقب گذاشت و این‌امر تأثیر غریبی درحکیم فرانسوی کردکه قدك‌پوشی بخاطر علمش برخز پوشان در ایـن مملکت تقدم داردوجمله بحرمت او کرنش وتعظیم میکنند در جملهٔ معترضه میخواهم برای یادخیر بگویم که‌در این صفت یعنی‌قدردانی و احترام از علم ودانشمندان‌استاد من‌مرحوم دکترمحمدخان کرمانشاهی معروف بکفری نیز ممتاز بودوهمین طور بود دوست فراموش نشدنی مامرحوم استاد ادوارد براون .

در وصف خصایل و ثنای صفات مرحوم قزوینی میخواهم سخن بیك خاصه بسیار عظیم وی ختم کنم که بنظر من هم از حیث فضائل اخلاقی و هم از لحاظ مزایای علمی اعظم اوصاف ممتازه و بارزه او بوده است و آن دقت وصحت و نهایت تحقیق وحتی مبالغهٔ شبیه بافراط بود در تدقیق مطالب وعدم اظهار آن بدون اطمینان کامل وقطعی از صحت آن بااستدلال کافی ووافی ومشبع وعدم عمل بظن مگر باقید ظنی بودن آن واحتراز شدید از مسامحه واعتماد بحدس یا حافظه و مراجعه بمآخذ موثوقه کاملة الوثوق برای هر مطلب و کلمه‌ای بحدیکه آنچه اززیر دست او برمیآمد شایان اعتماد کامل بود وبقدریکه مقدور بشری است ازسهوو خطا و اشتباه مصون بود و این دقت چنانکه اخیراً درمقاله‌ای اظهار کردم برحسب ظاهر درنظر مسامحه کاران شاید بحد وسواس تلقی میشد چنانکه خود یکبار بمن گفت که پس ازاتمام طبع کتاب چهار مقالهٔ نظامی عروضی باهمه دقت مستمری که در تصحیح آن کرده بودم یکی ازفضلای معروف ایران غلط نامه ای برای آن ترتیب داده و برای من فرستاد ومن در مشاهدهٔ آن تکانی خورده و بقدری متأثر شدم که از آنوقت به بعد هروقت قل هو الله احدهم بنویسم بحافظه اعتماد نکرده وقرآن را میاورم و باچشم سربآن مراجعه نموده ومی‌بینم وچنانکه درهمان مقاله بیان کرده بودم این صفت ابداً ضعف ووسواس نباید شمرده شود بلکه فوق العاده خوب ومطلوب وواجب است وایران وطلاب علم و ادب آن بیش ازهرچیز بآن حاجت شدید دارند واگر کسی بعضی از کتب پرمسامحهٔ فضلای نامدار مارا از هزارسال باین طرف بدقت تصفح کرده باشد اهمیت این نقادی محققانه راخوب درمی یابد وفرق بین علامه قزوینی که برای تحقیق وتدقیق تاریخ وفات فلان حکیم یاشاعر یا سلطان و بودن آن در ۱۵ جمادی الاولی یا ۱۵ جمادی الاخره فلان سال آنهمه تتبع میکرد و یك دانشمند کثیر التألیف قرن اخیر راکه گوید بایزید بسطامی معاصر امام محمد باقر بودو در سنه ۲٦۱ ه درگذشت خواهد دریافت و بنابراین بقول قدماء چون مکثر مجید نادرالوجود و بلکه از اندر نوادراست (مانند نولدکه آلمانی) لذا مقل مجیدرا برمکثر مسامحه کار ترجیح خواهند داد .

مرحوم قزوینی وطریقهٔ تدقیق و تحقیق انتقادی اودر مشرق امرا بتداعی نبود

بلکه درواقع طریقهٔ متقدمین از علمای محقق و بادیانت بودمانند طبری و بیرونی و زمخشری وجاحظ وغیرهم که درقرون اخیره متروك شده وآنمرحوم آنرا باتکمیل بروفق مقتضای عصر واخذ طریقه انتقادی علمای محقق مغرب احیانمود. ارباب فضل البته ازاین طریقهٔ قدماء اطلاع دارند وفقط برای استفادهٔ آنان ازمحصلین علم وادب که شاید هنوز ندانند دومثال ذیل ذکرمیشود : درتاریخ طبری که مطالب وتواریخ را بانقل حدیث وسلسلهٔ سند روات بدقت ذکرمیکند حتی مثلا دروقایع تاریخی مربوط بساسانیان هم که ارتباطی باروایت اسلامی ندارد غالباً یك واقعه ومطلب را بادوسلسلهٔ سندروایت که با «حدثنی» شروع میشود دو مرتبه وگاهی سه مرتبه روایت میکند که اصل مطلب قطع نظر از روات عیناً لفظاً بلفظ یکی است مگر دریك کلمه یایك حرف یافقط واوعاطفه ومعذلك ثبت هردوروایت مختلف راکه دراساس فرقی ندارد باذکر تمام سلسله سند لازم میشمارد مثال دوم که بسیار مفید و برای مبتدیان بهترین درس دقت است وهرجوانی آنرا باید درمدرسه بیاموزد وحقیقةً هم نظایرآن در مورد علم رجال مبتلی به است آنست که روایت کرده اند (شاید عین روایت بالفاظ درنظربنده نباشد ولی مآل آن اینست) که ابوالفرج معافی نامی گوید که درموسم حج درشب ماهتابی (ایام تشریق) درمنیٰ بودم شنیدم که یکی صدا میکند ای ابوالفرج بخیال افتادم شاید مرا میخواهد ولی پیش خود گفتم شاید دارای این کنیه دربین حجاج متعدد باشد پس اندکی بعد شنیدم که همان منادی فریادمیکند ای ابوالفرج معافی پس خواستم پیش بروم ولی بازتأملی کردم تااینکه صدا کردای ابوالفرج معافی بن زکریا پس نزدیك بیقین شد که بامن کاردارد اما بازاندکی تأمل نمودم این بارصدا کرد ای ابوالفرج زکریابن معافابن یحیی چون تصور نمیکردم دیگرغیر ازمن کسی جامع این نسبت باشد پس بلند شدم و هنوز بسوی اوحرکت نکرده بودم که فریاد زد ای ابوالفرج معافی بن زکریابن یحیی نهروانی آنگاه دیگر ادنی شکی برای من نماند ویقین قطعی شد که مرامیخواهد چون من خود رامنحصراً دارای این نسب و نسبت میدانستم ومحال میشمردم که کسی دیگر جامع تمام جزئیات این نسب آباء واجدادی ونسبت محلی باشد پس نزدیك اورفته و پرسیدم چه کاردارد گفت آیا شما ابوالفرج معافی بن زکریابن یحیی نهروانی هستید گفتم بلی گفت ازکدام نهروان

ازنهروان شرق یانهروان غرب گفتم از نهروان شرق گفت ببخشید من ابوالفرج معافابن بن زکریایحیی بن نهروانی غرب رامیجویم (اسامی که ذکر کردم ازحافظه بود و گمان میکنم بااصل روایت اختلاف داشته باشد ولی برای مقصود فرقی نمیکند) و از این حکایت عبرت ومعرفتی برای جوانان فاضل ولی سریع الحکم عجول ومسامحه کارحاصل میشود که درپیروی استاد بزرگ علامهٔ قزوینی بدقت اکمل و تعمق وتصفح وکسب اطمینان ویقین خوگیرند .

بیان سیرت وترجمهٔ حال کاملی ازمرحوم قزوینی کارسهلی نیست ومحتاج بـه تتبع کامل واحصاء تعداد کتب ومقالات او و گزارش ایام زندگی وتاریخ کامل حیات او سال بسال است که نه من چنان فرصتی داشتم و نه درچندروز تهیه آن ممکن بود ومنظور من امروز ادای آن وظیفه نبود وامیدوارم یکی ازدوستان فاضل آنمرحوم مثلا خلف روحانی او آقای اقبال متعناالله بمزید افاضاته این مهم را بعهده گرفته وبروجه وافـی ادا کنند .

یکی دیگرازاخلاق مرحوم قزوینی صداقت ورفاقت و وفای دوستی او بود که محبان اورا مجذوب ساخته بود وبرای اینجانب افتخاری است که درزمرهٔ دوستان او منسلك بودم وازمحضرفیض اومستفیض وآرزوی آن دارم که قدمی درپی او بتوانم بردارم خداوند اورا غریق رحمت گرداندوما که دراین مجلس تذکرجمع هستیم باید برای شادی روح آنمرحوم آنچه ازدست ما برآید توجهی برای بازماندگان آن افتخارایران بکنیم وامیدوارم اولیای دولت زودتر اقدامی برای برقراری مقرری ایام زندگی آن مرحوم درحق عائله او بفرمایند ومیدانم که این قصد خیر را دارند ولی دراین ثواب عجله لازم است که بساخانواده‌ای درانتظار ختم تشریفات قانونی انحصار وراثت وغیره وتملك قطعی چیزی ازما ترك متوفی باید دست خالی روزبگذرانند. درختم کلام شاید مناسب است که باحترام روح پر فتوح آنمرحوم قیام کرده ویك دقیقه سکوت خاضعانه اختیار کنیم .

اثر طبع استاد بزرگوار آقای لطفعلی صورتگر
استاد دانشگاه

دریغا که خورشید تابان نشسته و زآن خاك انده بر ایران نشسته
رها گشته تیری زشست زمانه که پیکان او بردل و جان نشسته
ادیبی بخاك اندرون رخ نهفته بـه بحر فنا مهر تابان نشسته
ادب بـر مزارش بماتـم ستاده بسوگش هنرزار وپژمـان نشسته
هنرور بمرگت قلـم بـر شکسته سخنگو دریده گـریبان نشسته
فری ای گران قدرمردی که گیتی ندیدت زمانی تن اسان نشسته
ز فرهنگ ایران بجا بود گنجی که برسرش گرد فراوان نشسته
تو بر پاس آن گنج تازنده بودی شب وروز همچون نگهبان نشسته
جهان شد پر آواز نام بلندت تو بیمار و در کنج تهران نشسته
بخوان نوالت پی ریزه خواری گروهی زگبر و مسلمان نشسته
فرو برده سرها بکرنش که آنجا گرانمایه ای برسرخوان نشسته
یکی جشن بر پـای بینم بمینو کجا «خواجه» برصدرایوان نشسته
زبان آورنغز گفتار «سعدی» خداوند کلك در افشان نشسته
ستایشگر رادی و قهرمـانـی جهان پهلوان خراسان نشسته
همان رودکی چنگ در برگرفته کنار بتی نار پستـان نشسته
سخن گستر سیستان شادوخندان بهمدوشـی سعد سلمان نشسته
همان دختر کعب رخ بر گشاده کنارش مهستی غزلخوان نشسته
خوی افکنده برعارض انسان که گوئی به برك گلی قطره باران نشسته
تو در مجلس بزم آن نامداران چو یکتـا چراغی فروزان نشسته
گرا کنون ازاین روضه رخ برگرفتی تن آسان وخرم برضوان نشسته
همـی بینمت ای سمـی پیمبر که بامصطفی شادوخندان نشسته
تو خود زنده جاودانی که نامت چو دیهیم بر فرق ایران نشسته

اثر طبع استاد بزرگوار آقای همائی

قطعه تاریخ

مادهٔ تاریخ وفات علامهٔ شهیر ادیب بی نظیر مرحوم میرزا محمد خان ابن عبدالوهّاب بن عبدالعلی قزوینی وفاتش درساعت ۱۰ شب شنبه ۲۹ رجب ۱۳۶۸ ه ق موافق ۷ خرداد ۱۳۲۸ شمسی هجری ولادتش ۱۵ ربیع الاول **۱۲۹۴ ه ق** مدفنش در مقبرهٔ ابوالفتوح رازی جنب حضرت عبدالعظیم ری

قزوینی پور عبد وهّاب — همنام پیامبر محمّد

مجموعهٔ فضل کز مقامات — شرحش نتوان بصد مجلّد

تفصیل معانی بدیعش — در حوصلهٔ بیان نگنجد

دریای علوم و گنج آداب — کاورانه کرانه بود و نه حد

بنیاد بلند کاخ تحقیق — از پرتو رای او مشیّد

درمحضر او کمینه شاگرد — صد همچو کسائی ومبرّد

خود گرچه برفت، نام نیکش — در لوح جهان بود مخلّد

پیغمبر علم بود و گردید — از وی سُنن ادب مجدّد

پرسید سنا زسال فوتش — چون ساخت زخاك وخشت مرقد

وهاب بجمع آمد و گفت

پیغامبر ادب محمد

۱۳۶۸

۱۳۵٤ + ۱٤ = ۱۳۶۸

از آنجاکه تکریم مردان بزرگ در استوار داشتن بنیان وحدت ملی تأثیر فراوان دارد وزارت فرهنگ و دانشگاه و فرهنگستان ایران فریضه ذمت خود دانستند که این مجلس تذکار و تجلیل را فراهم آرند.

ما در اینجا گرد آمده‌ایم که ازمناقب و فضائل عالیمقدار علامه قزوینی طاب ثراه یاد کنیم تامگر بهره ای ازحقوق بیکران آن دانشمند که عمر شریف خویش را در تحقیق و تتبع علوم و معارف ایران درمنتهای خلوص و جوانمردی ایثار فرمود اداشود .

بمحض انتشار خبر جانکاه ارتحال این آزادمرد باایمان قلوب دانشمندان وفرهنگ دوستان را تأثر عظیم و اندوه شدید فرا گرفت، زندگانی درخشان فقید دانشور بملازمت تقوی و ترویج مفاخر و مآثر ایران گذشت و تا آخرین لحظات حیات بفعالیت علمی و ادبی اشتغال داشت.

چون قویترین نگهبان شرف و استقلال ملک و ملت وجود گرامی علماء و ادباست بحفظ آثار نویسندگان طراز اول و فضلای نامی توجه و اعتنائی خاص باید مبذول داشت زیرا این حسن اهتمام باعث آنست که نسل حاضر و نژاد آینده کشور در کسب معلومات و فضائل ازهیچگونه رنج و زحمت نیندیشند و بکوشند تادر شمار بزرگان سلف قرار گیرند تا گذشته از زندگانی پرافتخار، پس ازمرگ نیز نام نیک آنان زنده و آثار حیات پرافتخار ایشان درپناه قدرشناسی، از دستبرد حوادث محفوظ و مخلد ماند .

خاطر فرهنگیان ازفقدان قزوینی آنگاه تسکین خواهد یافت که بذری که امثال و نظائر وی درسرزمین مقدس ایران افشانده اندر پرتو همت دانشمندان و فرزندان شایسته وطن سرسبز و بارور گردد.

خداوند متعال مارا توفیق دهد که قدر دانشمندان با ایمان خود را بشناسیم و پیوسته تبجیل و تعظیم مجاهدان طریق علم و ادب را وجهه همت و کمال

مطلوب سازیم .

هزاران درود و آفرین برروان پاك مرحوم قزوینی باد که کشور مارا در عالیترین درجات ازفضل وشرف جای‌داد و نظر احترام دانایان جهان را باین مملکت معطوف ومتوجه ساخت. البته در این‌ماتم بزرگ نه‌تنها محافل علم و ادب بلکه عموم افرادملت شریك‌وسهیم وقرین‌حرمان واسفند.

بنده بنام فرهنگیان ببازماندگان استاد دانشمند تسلیت میگویم و امیدوارم خداوند همه‌را موفق فرماید که بسیرت‌شریف آن مرحوم‌علامه قزوینی اقتدا جوئیم ویادگارهای ارجمند برای اخلاف خود بجای‌گذاریم.

پس از نطق جناب‌آقای وزیرفرهنگ جلسه یادبود درمیان حزن و اندوه وتأثر حضار ختم شد .

بخش دوم

مقالات و اشعاری که بمناسبت فوت استاد علامهٔ قزوینی
گفته شده و یا انتشار یافته

اثر طبع آقای بدیع الزمان فروزانفر
استاد دانشگاه

در رثاء علامه قزوینی

این قصیدهٔ پر مغز و استادانه تراوش طبع استاد بدیع الزمان فروزانفر است کـه بمناسبت روز چهلم وفات علامه قزوینی (چهارشنبه ۵ تیر ۱۳۲۸ = نهم رمضان ۱۳۶۸) انشاء وانشاد شده .

نو بهار امسال بس نغز و لطیف است وفری
لیك از او بهر من آمد گرم وانده پروری

هر کسی خوش درسماعی بر هوای گلرخی
من چو بلبل درفغان ، چون گل بپیراهن‌دری

هرطرف گلهای رنگین جلوه گر ، وزغم مرا
رخ‌زریری ، اشك‌خونین،دست‌و بر نیلوفری

هر کسی را دامن امیدی افتاده بـدست
مرمرا از بی‌نصیبی حسرت و ارمان خوری

سینهٔ من آذر افشان کـوه را ماند ز غم
زان دمم سوزان بود همچون لهیب آذری

سیل‌خون‌راندم‌زچشم‌این‌آتش‌افزونی گرفت
ای عجب آتش که افزونی پذیرد از تری !

من میان آب و آتش حالتی دارم شگفت
حالتی کانرا نیارم گفت و نبود بـاوری

زارمی نالم‌من ولاله است دروجد وسماع
خون‌همی گریم من ومرغست در خنیاگری

چون نگریم؟چون گلستان‌هنر پژمرده گشت
در بهـاران از نهـیب تنـد بـاد آذری

سر کشید اندر نقاب خاك،آن‌دانا که داشت
در جهان فضل بر ملـك معانی سروری

پیشوای اهـل تحقیق و خـداونـد ادب
کعبـهٔ معنی شناسـان ، قبـلهٔ دانشوری

آن محمد نام محمود السیر کز روی طبع
داشت استغنـای سلمانی و صـدق بوذری

زین‌محمد یافت قزوین عزورتبت همچنانك
زان محمد خاك یثرب عز و جاه و برتری

خواند قزوین راخراسانی دگرخاورشناس
زان کزآنجا شد پدید این آفتاب خاوری

آن مبرا گفتش از نقصان در انواع کمـال
گر چه نبود آدمی از آفت نقصان بری

آنکه بردفتر ز کلکش هر زمان پیدا شدی
نقـش هـای مانـوی یا لعبتـان آزری

گرچه عقلش‌پایه‌از گردون‌بسی‌بر‌ترشناخت
قدراو نشناخت این گردون وماهم برسری

ور چه جان پاك او را کبریای علم بود
دوربود اوازچه ؟ ازخودبینی ومستکبری

صاحب مغـنی غنـای او بنحـو ار دیـدیی
بر درش بنشستیی از بهـر در یوزه گری

نزداوآسان‌نمودی گرچه دشوار است‌وصعب
مشکـلات نظـم بوتمـام و شعـر بحتری

بود چون سمعانی انـدر ضبط انساب رواة
وزدرایت‌چـون ابوجـعفر بفقـه جعفـری

در ادب و انـدر نوادر پایه بالا تر نهاد
از خلیل و اصمعی و زبن درید وازهری

شرط تهذیب لغت راچون محیط آمد بفضل ... بس خط ترقین کشید او برصحاح جوهری
هم بنقد فن تاریخ و سیر بد بی همال ... گر بتاریخ وسیر با چشم حق بین بنگری
عقل راسرمایه ها بخشید و از تحقیق نو ... معرفت رابست زیورچون عروس زیوری
از فزونی معنی اندر لفظ جان افزای او ... لفظ خواهد تاشکافد بر خود ازفرط پری
از خط او جلوه گر بینی بصد کشی و ناز ... حوریان خوب صورت در لباس عنبری
در جهان آخشیجان هرگزی آثار اوست ... آسمانی آیتی دور از فساد عنصری
گو ببین اعجاز آثارش در احیای علوم ... هر که او باور ندارد معجز پیغمبری
خامهٔ او کرد با اعمی و شان یافه گوی ... آنچه کردی با دو گویان ذوالفقار حیدری
ای بسا کآموخت راه نو به سحاران نثر ... نفثهٔ هاروت کلکش در طریق ساحری
دانشی مردی که افزو نثر ز پنجه سال بود ... کار او دانش پژوهی یا که دانش گستری
تشنه کام فیض معنی بد ز استسقای زفت ... طبع آن دریای دانش با همه پهناوری
گوهر دین عرضه بر بد گوهران هرگز نکرد ... اینت جانی پاک گوهر، اینت مردی گوهری
عالمی بد مندرج در پیکری بس مختصر ... چون هلال اندر ضعیفی، همچو نال از لاغری
هم ببستر یکزمان نا سود از تحقیق و بحث ... گرچه بود از نا توانی قرب سالی بستری
مانده از رفتار پای و دستها لرزان ولیک ... فکرتش ثاقب، زبانش نیز درمنطق جری
درزمین پنهان شد او چون زرزجور آسمان ... ای زمین برخود ببال ای آسمان برخود گری
او بقدسی آشیان پرواز کرد و وارهاند ... جان علوی زاد را از ننگ بی بال و پری
عقل کل زیبد که درجمع سرانداران عرش ... خاک غم بپرا کند بر سر بمرگ این سری
خود که یارد کرد ایضاحی چنان کاندرخوراست ... شعر امری القیس کندی با لبید عامری
یا که روشن میتواند کرد از روی کمال ... راز شعر حافظ و مسعود سعد و انوری
ای دریغ آن خاطر وقاد وفکر ژرف بین ... وان سخنهای نوآیین هم بتازی همدری
ای دریغ آن خلق دریافیض وذهن نکته یاب ... وآنهمه شیرین زبانی وآنهمه خوش محضری
ای دریغ آن روی پرآزرم وآن موی سپید ... چون شکفته یاسمین برروی گلبرگ طری
آنکه از وصفش بیان عقل کلی قاصر است ... چون رثای او توانم با زبان شاعری؟

❁

ای جهان برمرگ این فرزند می شاید ترا ... خاک اگر بر سر فشانی ور گریبان بردری
شاد باش ای جان جاویدان پاک اوستاد ... کاینزمان در باغ خلد از آنچه کشتی برخوری
زین سری گر رنج بردی بیش غم نبود از آنک ... حق ترا از گنج معنی دولتی داد آن سری
پاک زادی، پاک رفتی، هیچت آلایش نبود ... زین جهان کآلوده بینمش از ثریا تا ثری

زین جهان رستی و پیوستی بعیش جاودان
زآنکه همزانوی فردوسی بفردوس اندری

خطابه آقای محیط طباطبائی

در انجمن دانشوران درماتم علامهٔ فقید

حضار محترم!

نمیدانم امشب در این مجلس بسیار ساده وخالی ازهرگونه پیرایهٔ تشریفاتی که برای تجلیل مقام شامخ علامهٔ قزوینی و یادبود وفات جانسوز آن مرحوم همچون دلسوختگان گرد هم‌آمده‌ایم برمصیبت ادیب فقید زبان‌بنوحه سرائی بگشایم‌ویا آنکه درمصیبت ادب مفقود سخن برانم.

پدر این علامه فقید که حضار محترم باحترام مقام فضل و فضیلت او در این مجلس گرد آمده ووقت خودراصرف اصغای سخنان ناچیز بنده میکنند مرحوم ملا عبدالوهاب‌قزوینی‌مشهور به ملا آقای قزوینی یکی از افراد لایق ومستعد وزحمتکش ودانش طلب این مملکت بوده‌که دراثرذوق وهوش ولیاقت ودقت‌وکاروهمت‌شخصی توانسته خود را ازمرتبه روستازادگی و کدخدا زادگی قریهٔ کلیزور بلوك‌بشاریات قزوین به‌درجه دانشمندی‌وشهر نشینی وسرشناسی در معروفترین حوزه های علمی و ادبی‌پایتخت‌کشور برساند وعلاوه برمقام‌مدرسی مدرسهٔ معیرالممالك طهران یکی ازارکان اربعه‌انجمن‌مأمورتدوین‌وتألیف‌نامهٔ‌دانشوران‌قرارگیردوکسی که دراجزاء چاپ شده وچاپ‌نشده ازنامهٔ دانشوران قسمتهای مربوط بتراجم ادبا و لغویین وفضلا و نحات‌راکه آن‌مرحوم مأمورتهیه وتدوین آنها بود از نظر مداقه و مقایسه بگذراند بوسعت اطلاع وعظمت مقام ادبی‌وقدرت‌فکراو درتنظیم این کار بخوبی آشنا میشود. آری یك چنین مردفاضل ولایقی‌پس‌ازدوازده‌سال‌بذل‌عمروفکرواستعداد در راه‌تألیف چنان‌کتاب مهمی‌که یکی ازمأثر ومفاخر بی‌نظیر عصرناصری محسوب‌میگردد وقتی در محرم سال۱۳۰۶ جان به جان آفرین سپرد وخانواده بی‌چیز و سرپرست خود را برجاگذاشت‌ورفت درروزنامه‌های اطلاع وشرف وایران‌که از درج‌خبربی‌اهمیت

اسب دوانی دوشان‌تپه وشکار جاجرود ومرگ حاکم سنندج و مولود عجیب الخلقه در بلوچستان مضایقه‌نداشتندچندسطری در تجلیل‌و یاد کردوفات او ننوشتندووقتی در المآثر والآثار که قضاراهمانسال‌تدوین‌ومنتشر میشدخواستنداز او یادی کنند بزرگترین افتخاری که بقلم‌همشهری وهمکاروومی اوشیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی قزوینی در دوسه سطر از این کتاب شامل حال مردهٔ او نمودند این بود که درمجلس دارالتألیف دانشوران «مستخدم» بود و بس ! وشاید اگردخالت و دوندگی همین‌عبدالرب آبادی هم نبود آن مختصر مقرری که ازمواجب مجلس دارالتألیف بآن مرحوم میرسید در باره صغار ورثه و خانواده بی سرپرست ملاآقا برقرار نمیشد و سرنوشت این خانواده مانند هزارها خانوادهٔعلم‌وفضیلت این کشور میشد که دراثر فقر و استیصال‌وعزت‌نفس و استغنا از پـا در آمده و نابود شده اند .

این شوربختی و بدفرجامی‌وحقکشی انحصار بمرحوم ملا آقانداشت‌اگر بعاقبت کارومآل‌وضع‌زندگانی فضلای دیگری هم‌که در آن عصرمیزیسته وحتی در کارتألیف باوی دستیار و همکار بوده‌اند بنگریم معلوم میشود سرنوشت دیگران‌ازسرگذشت او بهتر نبوده است .

کسی‌که بتراجم جلد اول و دوم دانشوران وسایر مجلدات آن مراجعه‌کرده باشد میداند این دوسه تن که عبارت از مرحوم حاجی میرزا ابـوالفضل ساوجی «والد آقای ذبیح‌الله بهروز» و مرحوم‌ملاعبدالوهاب‌قزوینی «پدرمرحوم‌میرزا محمد خان» وآقای میرزااحمد خان وهابی‌حاضردراین‌مجلس‌ومرحوم شیخ مهدی عبدالرب آبادی‌که بعد ها لقب شمس‌العلمائی یافت ودستیاران دیگرایشان میرزا غیاث ادیب و غیره تا چه اندازه درکار خود وسعت اطلاع وقدرت علم و عمل وعلوهمت و حسن ذوق و انتخاب داشته اند ولی‌نتیجه ای‌که ازاین مساعی طاقت فرسا وخدمات گرانبها نصیب ایشان شد همان نامی است‌که در دیباچهٔ کتاب از ایشان یاد شده ولـی سایر امتیـازات مادی ومعنوی‌که در خور چنین‌کار بی‌نظیر وخدمت فوق‌العاده بوده نصیب کسانی میشد که شاید ازخواندن چند سطر همان نامهٔ دانشوران بدون غلط در روز خودعاجز بوده اند ولی‌این طفیلی‌های فضل وادب صاحب مقام‌شامخ ودرجه برگزیده

ای دردستگاه‌حکومت وسیاست وشهرت روز بودند در صورتیکه اگر یکی از عمال واقعی‌عمل‌مانندمرحوم ملاآقادراین‌راه جان هم‌میسپرد تنها ازاو بیك وصف«مستخدم» دارالتألیف اکتفا میکردند .

بایداز انصاف نگذشت‌دراین‌عصر که ازنظرروحیه‌وترتیب‌نبایستی‌دنبالهٔ آن‌عصر محسوب شود راهی راکه اکثریت مردم معاصر طی میکنند در حقیقت دنبالهٔ امتداد همان‌راه غلط‌دیرین‌است وچنانکه‌درگذشته‌بابزرگان‌واقعی وفضلای حقیقی عمل‌شده امروزهم ما عمل میکنیم .

مثلا باید قبول کرد این ایام کــه یادخیر وذکر محامد اوصاف علامه قزوینی بمناسبت پیش‌آمد وفات آن مرحوم در بین است از حضار مجلس ما بلکه درغالب محافل ادبی ومجامعی که برای تجلیل مقام فضل آن مرحوم تشکیل میشود شماره کسانی‌که بر فضایل وکمالات مرحوم ملا آقای قزوینی پدر این علامه آشنائی کافی داشته باشند از تعداد انگشتان دودست تجاوز نمیکند ؛ درصورتیکه بی اطلاعی مابر این موضوع که در حقیقت مقدمه اساسی تحول روحی و تکامل عقلی مرحوم میرزا محمد خان است دلیل عدم وقوف ما بر کیفیت سیر تطوری و تشکیل شخصیت ادبــی او محسوب میشود . زیرا راهی‌که علامه فقید درمدت شصت سال زنــدگانــی علمی وادبی‌خود پیمود فی‌الوقع درامتداد همان راهی میباشدکه مرحوم پدرش ملا آقاطی آن را آغاز نمود و تا پایان عمر خویش آنرا دنباله میکرد .

حق سبقت و تقدم‌در این جهان بینی و تحول روحی بطور مسلم با آن کسی بوده که‌از روستازادگی قریه گلیزور تاعضویت مجلس تألیف نامه دانشوران راباقدم سعی شخصی وهمت فردی‌بدون معاونت ومعاضدت دیگری‌پیموده‌است.مرحوم‌قزوینی بقول شاعر عرب این‌افتخار رادارد که

بأبه اقتدی عدی فی‌الکرم　　　و من یشابه ابه فماظلم

حال این پیش‌آمد رابابد شوربختی ومصیبت ادیب دانست یــانکبت و دشواری روزگار ادب که هنوز یك قرن کامل‌ازوفات چنان مردهنرمندی نگذشته ملت‌فراموش کار طوری نام واثر زندگی اورا از خاطر برده‌است که جزدر مورد ذکردیگری ازاو

یادی و نامی نمیبرد؟

حضار محترم!

از اینکه رشته‌سخن چنین آغاز شدو امتداد یافت از شما معذرت میخواهم زیرا زمینه‌ای که برای گفتار امشب خود تهیه کرده‌و برای تنظیم ایراد آن یاد داشت هم برداشته بودم «موضوع تجزیه و تحلیل شخصیت ادبی علامه قزوینی» بودولی تاثیری که وضع این مجلس در دنبالهٔ مجلس پیش ازاین در وجود من کرده‌مرا طوری تحت‌تأثیر احساسات و عواطف فرعی‌قرار داد که‌تصور نمیکنم تاپایان‌وقت‌مقرر هم بتوانم‌ازموضوع معهود سخن خویش شمه‌ای بعرض‌حضار محترم برسانم و ناگزیر در دنباله همین‌سر رشته برهمین‌زمینه‌میروم.

***

مرحوم علامه قزوینی که‌در هنگام فوت مرحوم پدرش در سال ۱۳۰۶ دوازده ساله بود به‌پشتیبانی مرحوم شمس العلماء که‌وصی پدرش بود برای اینکه از مقرری مرحوم والدش بخانواده او بهره‌ای برسد نام او را بجای نام پدرش در ضمن اسامی کارمندان انجمن دارالتألیف نوشتند ودر آغاز امر چنانکه خود آن‌مرحوم برای من نقل‌کردند جز استفاده مادی‌از این نام نویسی منظوری‌نبودولی بعدکه در کارتحصیل و تهذیب بیشرفتی حاصل نمود ولیاقت و استعداد آن رایافت که در آن مجلس مصدر خدمتی مهم قرارگیرد دیگرمورد آن مهر و نوازش اولیه واقع نگشت وتـا ۱۳۲۲ هجری که‌باوزارت انطباعات وتألیفات ارتباط و انتسابی داشت اورابکاری لایـق که وسیله ظهور شخصیت او باشدنگماشتندو تنها مرحوم ذکاءالملك « میرزامحمدحسین» در آن‌زمان که یك‌شرکت‌ملی برای‌طبع‌ونشر کتب‌تأسیس کرد ازمیرزامحمدخان در کار ترجمهٔ و تألیف استفاده ای‌برد و کتاب «عجائب‌زمین‌و غرائب آسمـان» را که مرحوم قزوینی ازربان عربی بفارسی نقل‌کرده بود خود تحریر و ترتیب داد وجزو انتشارات شرکت بچاپ رسانید ودرمقدمه‌ای که بر کتاب‌غرائب نوشت ازمراتب فضل‌و استعداد آن مرحوم و سوابق نیك‌مرحوم پدرش بنیکی یاد کرد.

ولی مرحوم شمس العلماء که‌در این‌جزء ازرمان تنهارکن قدیمی مجلس‌تألیف

بودو به‌طبع وانتشارمجلدات اخیر ازنامهٔ دانشوران میپرداخت باوجودیکه نام‌میرزا محمدخان درردیف اسامی همکاران اووارد بود استفاده ای را که برون‌در سه سال بعد، ازوجودمرحوم قزوینی در نشرجلددوم لباب‌الالباب و مرزبان‌نامه‌والمعجم‌وچهار مقاله کرد و علاوه برانتشار این آثار مرغوب وسیلهٔ سرشناسی و ناموری مصحح فاضل‌آن کتب را فراهم آورده ، نتوانست یا نخواست از این همکار جوان خود بدست آورد.

تا اینکه کسادبازار علم و ادب و بی بهائی متاع فضل وهنرآن مرحوم را از اقامت‌وطن دلتنگ ساخت ودیدار برادر خویش‌را که‌درلندن برای انجام‌کاری‌میزیست دست آویز قرار داد ودرسال ۱۳۲۲ جلای‌وطن کرد !

مرحوم قزوینی درسال ۱۳۲٦ قمری که برمرزبان نامه چاپ اوقاف گیب‌مقدمه مینوشته به‌این مرحلهٔ‌از زندگانی خودکه در طهران به‌یاس و ناکامی گذرانده ومورد تشویق و ترغیب کسی قرار نمیگرفته در ضمن اشاره بخدمات ادبی و سیاسی برون چنین اشاره میکند :

« واین بنده خود قریب چهارسال است که‌در اروپادر ظل‌جناح افضال ومهمان
«مائده نوال آن‌بزرگوارمیباشم ودراین‌مدت ازهرجهت این‌ضعیف‌را مرفه الحال‌مزاح
«العلة مکفی المؤنه داشته اندومانند آفتاب جهانتاب که بحسن تربیت خاک‌خوار را
«منبت ازهارو اشجار گردانده وجودعاطل‌این بنده‌را که‌ازتواتر مصائب وتوالی
«نوائب از حیز انتفاع افتاده بود بکار انداخته و بخدمت علم‌و ادب واداشته‌اند
« تا باحیاء اینگونه آثار نفیسه موفق میگردم و ازینراه برحسب قوه خدمتی بعالم
«معارف و زبان‌وطن عزیزخود میکنم.»

من هروقت متوجه بتاریخ تشکیل شرکت‌عمومیه وسوء استفاده‌ای که چندتن بازرگان سرشناس تهران از سرمایه عمومی دراین کارکردند و علاوه برتزلزل اعتماد عمومی نسبت بکار های تعاونی و اجتماعی دارائی‌شرکت را هم‌بردند وآنرا به افلاس افکندند و آنوقت به‌نتیجه‌ای که کار تشکیل این شرکت در تحول وضع زندگانی و تغییر‌محیط‌ادبی‌مرحوم قزوینی‌بخشیده میبنگرم در باطن‌باین کاری که‌ازنظراقتصادی‌ابداً

سودی نداشت رضایت پیدامیکنم زیرا اگر این شرکت تشکیل نمیشد و در لندن دفتر نمایندگی بازنمیکرد و برای تعهدکار نمایندگی درصدد استخدام و اعزام آقای میرزا احمد خان برادر کوچك مرحوم میرزا محمدخان که زبان انگلیسی را در کالج امریکائی طهران آموخته بود برنمیآمد شایدهرگز وسیله سفر ومطالعه و اظهار وجـود برای علامه قزوینی فراهم نمیشد و بفرض آنکه ازحیث ادب درزبان عرب بمقام مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری و از ادبیات فارسی بمرتبه مرحوم ادیب الممالك فراهانی و ازجامعیت و فضایل بمقام مرحوم ثقةالاسلام تبریزی میرسید و از حسن انشاء و قلم تحریر سیاسی برمرحوم شیخ یحیی کاشانی و میرزاجهانگیر خان شیرازی برتری میافت ولی باینمقام که امروز در میان مادارد نمیرسید.

آقای میرزا احمدخان که بنمایندگی شرکت در لندن توقف اختیار نمودچون از سابقه علاقه برادر خویش بکتاب وکتابخانه استحضار کامل داشت ازاو دعوت کرد که مدتی را بلندن آمده وپس از مشاهده کتابخانه هاوسایر آثارفکری ومعنوی باتفاق هم بایران بازگردند.

روزی که تلگراف ورود مرحوم میرزا محمدخان به بادکوبه در لندن بدست میرزا احمدخان میرسد قضارا در منزل علاء السلطنه باپرفسور برون اورا ملاقـاتی دست میدهد و برون پس از اینکه میفهمد مرحوم قزوینی بچه‌عشق وسودائی از ایران رهسپار لندن شده است ازمیرزا احمد خان خواهش میکند که پس از ورود برادر باتفاق از او ملاقاتی بعمل آورند.

یکی دو روز بعد از ورود، میرزا احمد خان برادر را برطبق همان دعـوت بکیمبریج رهبری کردودو سه روزی را بـاهم درهمان عمارت دانشگاه مهمان برون شدند. برون پیش از ورود قزوینی غائبانه نسبت باین جوان فاضل ایرانی محبت وعلاقه پیدامیکند ولی معلوم نیست میرزا محمدخان قبل‌از ورود بانگلیس وملاقات آن استاد در کیمبریج دردل خود احساس دوستی وارادتی نسبت ببرون میکرده‌است ولی چیزی که‌مسلم‌است این آشنائی و رفت وآمد سلسله محبت را دربین این دوفاضل خاوری و باختری چنان‌استوار کرد که حتی‌حوادث جنگ بزرگ وتوقف پنج‌ساله‌اودر

برلن وشرکت در نگارش روزنامه کاوه و همکاری با کمیتهٔ مهاجرین ایرانی در آلمان نتوانست این رشته دوستی را پاره کند و همین که جنگ بپایان رسید و برای قزوینی امکان معاودت بپاریس و تجدید عمل و تصحیح و طبع جهانگشا میسر شد براون آن تظاهر بخصومت با متفقین و اظهار طرفداری از متحدین را بر دوست سابق خود ندیده گرفت و باز از وجود ذی‌قیمت علامه قزوینی درکارهای ادبی برای اوقاف گیب استفاده کرد و در هیچ موردی از ترویج و تعریف و مساعدت با آنمرحوم دریغ نداشت تا آنکه در سال ۱۹۲۵ دست اجل درمیان ایشان تفرقه افکند وشرحی که مرحوم قزوینی در درثای براون در ایرانشهر نوشت بهترین گواه استواری پیوند دوستی مابین این دو مرد ادیب و هنرمند بود.

درحضور حضار محترم من ناگزیر از اعتراف بدین امر هستم که نخستین احساس درونی من نسبت بنام و نشان و شخصیت مرحوم قزوینی آغاز امر چندان مطلوب نبود واز همان ابتدا که ضمن مراجعه بمرزبان نامه درسال ۱۳۰۳ بشخصیت ادبی و اثر برگزیده وی آشنائی یافتم از مقدمه‌ای که بقلم مرحوم قزوینی در تجلیل مراتب علمی و انسانیت مأسوف علیه پروفوسور براون نوشته شده دلخوش و خشنود و خرسند فراغت نیافتم و اگر تحول روزگار و حصول تجارب بعدی زندگانی و بالاخره درك فیض ملاقات آن مرد بزرگوار دراین سنوات اخیر پیش نمیآمد شاید امروز بجای آنکه دراین مجلس بتجلیل و تمجید و ذکر خیر خدمات آن مرحوم پردازم یکی از نکوهشگران بی‌اعتقاد و بی اعتماد نسبت بقزوینی بودم ، بهرصورت امروز که دراین محضر از این مرحلهٔ نخستین آشنائی با نام آن مرحوم سخن میگویم خدارا سپاسگزارم که درنتیجه ملاقاتهای متعددی که پس از باز گشت بوطن باعلامه فقید کردم و از نزدیك بنمونه‌هائی از فضایل اخلاقی و سجایای برگزیده ایشان آشنا شدم دریافتم که مدلول «ان بعض الظن اثم» درمورد آن احساس پیشین من صدق کرده است. چون تجربه های تلخ زندگانی بمن درسی را که در بیست سال خدمت بعالم علم و معرفت آموخت درآن روز هنوز نیاموخته بود از روی غرور جوانی والقاآت غفلت شباب گمان میکردم این مرد دانشمند که در بوم و بر خویش کسی را خریدار فضل و هنر نیافته و بسرزمین غربت پناه برده است در تحریر آن جمل و

عبارات مقدمهٔ مرزبان‌نامه خدای نخواسته مجامله ای راخواسته و گناهی را مرتکب شده است ولی بعد که بعلل و اسباب واقعی تحول اوضاع وترقی و تدنی افراد درخاور زمین پی بردم واز نزدیك بعواطف شریف و فضایل اخلاقی مرحوم قزوینی آشنا شدم دانستم آن تمجید و تعریف ازمرحوم پروفوسور برون زادهٔ حس حق شناسی وقدردانی بوده ومردی که دربوم و برخویش نشانی‌ازاینگونه عواطف‌شریف مردانه ازخواجگان دولت و پیشوایان ملت ندیده از مشاهده اینگونه آثار علوروح و همت دریك مرد خارجی چنان بنشاط وجذبه درآمده که زیبائی ودلارائی را در هرجا وپیش هر که دیده همچون شعرای صافی ضمیر و نویسندگان پاکدل ستوده است من تا آن‌تاریخ هنوزارزش مساعدتهای مادی ومعنوی یك دانشمند خارجی‌را درانتفاع زبان و ادبیات ملی‌خود درست تشخیص نمیدادم وماننداشخاص‌ایدآلی‌درعالم‌خیال‌جزدوجانب‌محدود و محصور برای قضایای اتفاقیه نمیدیدم وچشم از تأثیر نیك مساعدتهای ادوارد برون درنشو ونمای روحی‌علامه مرحوم می پوشیدم وپیش خود میپنداشتم که درهرصورت سرنوشت یکی‌میبوده است . ولی‌امروزبرای جبران‌آن احساس نامطلوب بنقل قسمتی ازعبارات آن مرحوم که درخاتمهٔ مقدمه مرزبان‌نامه آورده است میپردازم « اینك پس از دوسال بحمدالله وحسن توفیقه تصحیح وتحشیه وطبع آن تمام گردید وتمام آنکه شود که پسندیده آید در نظر انور معارف پرور جناب مستطاب علامه مستشرق استاد اجل پروفسورادواردبرون مدظله‌العالی که دراحیای‌آثارشرق‌علی‌الخصوص‌علوم‌وفنون ایران و ادبیات عذب البیان فارسی بهیچگونه خود داری ندارند وازبذل نفس‌ونفیس دراین معنی دریغ‌جائزنشمارند وبرگردن ایرانیان عموماً واین ضعیف خصوصاً حقوق بی‌نهایت‌وایادی‌بی‌غایت‌دارند . گوئی‌ایزد تبارك‌وتعالی وجود این‌مردخیّرراازرحمت محض آفریده‌وطینت‌اورا ازلطف‌صرف‌سرشته‌بدون شائبه مبالغه واغراق امروز وجود این بزرگوار ازنوادر روزگاراست وآنچه درشرح اوصاف حمیده وخصال پسندیده آن جناب از دست وزبان بسته وقلم شکسته این بنده برآید یکی از هزار و اندکی از بسیار . . . [1] »

۱ـ درسخنرانی مدلول این عبارت ازخارج بطور خلاصه گفته شد نه عین عبارت.

این خفض جناح ولازمه حقشناسی وانسانیت محض که مرحوم قزوینی درمورد پروفسور برون اظهار کرده دلیل آن نمیشود که مرحوم برون از قبل علامه قزوینی مستفید ومنتفع نشده است بلکه برعکس، کسانی که به آثارقلمی او درباب مسائل ادبی شرقی و کیفیت تصحیح لباب‌الالباب وتذکرةالشعرا که مربوط به پیش از دورهٔ ارتباط آن مرحوم باعلامه قزوینی است آشنائی کامل داشته وبعداً با اسلوب تحریر مقدمه گرانبهائی که بر کتاب نقطة الکاف ومقدمه‌های دیگری که بر برخی از کتب مطبوعه دیگر افزود مقایسه نموده باشند آنوقت به تفاوتی که در اساس کاربرون پس از آشنائی با مرحوم قزوینی پیش آمده وقوف کامل حاصل میکنند. بهمان اندازه که مرحوم قزوینی در برخورد با برون در ترویج و کسب شهرت و انجام خدمات مهم ادبی بهره‌مند شده پرفسور برون هم در تحقیق و تدقیق کارهای ادبی ووزن وقیمت آثار بعدی خویش منتفع شده است بدیهی است ملت انگلیس که نسبت به افراد خدمتگزار همجنس خویش فوق العاده قدر شناس و سیاسگزار میباشد، پرفسور برون را یکی از افراد بسیار لایق و برومند اجتماع خود میشناسد واگر کسی که برای سرشناسی و پیشرفت کار ادبی و علمی برون وجودش مفید اتفاق افتاده امروز درروزنامه بسیارمعروف تیمز با احترام وتجلیل ازاو یادمیکنند ودرحقیقت ازین یادبود ذکرجمیل برون را درضمن این کار میجویند تا بمفاد :

خوشتر آن باشد که ذکر دلبران   گفته آید در حدیث دیگران

از یك دانشمند شرق‌شناس وطن خویش یادضمنی کرده باشد: قزوینی که وجودخود را وقف برخدمت علم وادب کرده وازعوالم سیاست وتعصبات خام مربوط بدان بر کنار مانده بود وقتی افق اروپا را برای ادامه زندگانی فکری خویش تیره و تاریك دید بوطن باز آمد تا این مشت خاکی را که ازخاك وطن عزیز با خود باروپا برده بود بدین خاکدان برگرداند وروح پرفتوح خویش بعالم علیین تسلیم کند.

کسانی که همواره از دور بشمع وجوداواستفاده میکردند وآرزوی بازگشت اورابوطن برزبان میآوردند ازسال۱۳۱۷تاسال ۱۳۲۰ (که دراوضاع سیاسی‌واجتماعی تغییراتی بوجودآمد) قدرومنزلت آن مرحوم را ندیده ونشناخته گرفتند و برای قدر دانی از پنجاه سال خدمت فکری وسی سال حفظ آبروی وطن در ممالك بیگانه جز

واگذاری تصحیح دیوان حافظ وشدالازار ازاوقدرشناسی دیگری نکردند ووارستگی و بیعلاقگی آن مرد بزرگ را باین اعتبارات صوری عذر ناسپاسی وبی‌همتی خویش قرار دادند تا آنکه دست روزگار در دفتر آمال و اعمال ایشان ورق تازه ای زد آنگاه داستان استادی وچنین وچنان را کفّار آن قصور گذشته قرار دادند ولی جای تأسف است که دراین نوبت هم گوی سبقت را درایفای وظیفه تجلیل مرحوم قزوینی، دیگران ربودند.

ولی ترتیب این مجالس وتشکیل این اجتماعات که درضمن این هفته بر گزارشده تااندازهٔ مارا به آینده شاید بتواند امیدوارسازد.

ازحضار محترم که این مدت مدید را متحمل زحمت شنیدن سخنان ناچیزاین بیمقدارشده اند معذرت میخواهم وباعرض تسلیت ازطرف کلیه حضار به خانواده محترم آن مرحوم که در این مجلس شرف حضور دارند باحترام مقام آن مرحوم استدعا دارم یك دقیقه برپا خاسته و با قرائت فاتحه طایر روح پاك آن خلد آشیان را مسرور سازند.

شرح حال مرحوم علامه قزوینی

مرحوم قزوینی فرزند ارشد مرحوم ملاعبدالوهاب قزوینی است و ملاعبدالوهاب که در ایام حیات خود بملا آقا معروف بوده پسر حاج عبدالعلی کدخدای قریهٔ گلیزور از قرای بلوك بشاریات قزوین بوده است.

ملاعبدالوهاب پدر مرحوم قزوینی که در محرم سال ۱۳۰۶ هجری قمری فوت کرده از مدرسین مدرسهٔ دوستعلی خان معیرالممالك درطهران و از اجلهٔ علمای عصر خویش بشمار میرفته ، وی مخصوصاً در علوم ادبی و ترجمهٔ علما و رجال اسلام تبحر داشته و بهمین نظر بعد از آنکه در سال ۱۲۹۴ از طرف علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم وقت هیأتی برای نوشتن نامهٔ دانشوران انتخاب شدند آن مرحوم هم بعضویت هیأت مزبور اختیار گردید و بیشتر ترجمهٔ احوال علمای لغت و صرف و نحو و ادب و فقه در کتاب مزبور نوشتهٔ قلم مرحوم ملاعبدالوهاب گلیزوری قزوینی پدر مرحوم محمد قزوینی است و آن مرحوم خود میفرمودند که پدرم درباب ترجمهٔ رجال برای مجلدات بعدی نامهٔ دانشوران که بنا بود متدرجاً منتشر شود بقدر یك اطاق یادداشت جمع کرده بود ولی پس از فوت آن مرحوم و مسافرت مرحوم قزوینی باروپا و بی‌مبالاتی دیگران آن یادداشتها از میان رفت .

مرحوم قزوینی در پانزدهم ربیع الاول از سال ۱۲۹٤ هجری قمری در طهران در محلهٔ سنگلج قدیم تولد شده و تا سال ۱۳۰۶ که پدر ایشان در حیات بوده مقدمات صرف و نحو را درخدمت والد ماجد خود تحصیل کرده سپس در دوازده سالگی پس از فوت پدر تحت وصایت و سرپرستی مرحوم شمس العلما شیخ محمد مهدی عبدالرّب آبادی قزوینی (۱) از اجله ادبای عصر و نویسندگان کتاب نامه دانشوران بتکمیل تحصیل نزد

---

۱ - متوفی ۲۰ جمادی الثانیه از سال ۱۳۲۰ قمری درطهران .

اساتیدی مانند حاج سیدمصطفی قنات‌آبادی و حاج شیخ صادق طهرانی و حاج شیخ فضل‌الله نوری مازندرانی و ملاعلی نوری حکمی و آخوند ملا محمد آملی و حاج میرزا حسن آشتیانی مشغول شده و بزودی در نتیجهٔ استعداد فوق العاده و تمرین و ممارست دائمی سرمایهٔ وافری از کلیه علوم قدیمه بخصوص ادب و لغت وصرف ونحو واشعار عرب بدست آورده و در عین‌جوانی عالمی دقیق و بصیر شده است.

مرحوم قزوینی چون از همان اوان جوانی فوق العاده کنجکاو و تشنهٔ کسب معلومات و رفع مجهولات بوده بدرس مدرسه و تعالیم استادان محدود خود قناعت نمیورزیده بلکه در هر گوشه و کنار که از مردی‌فاضل و صاحب‌کمال و قابل استفاده اطلاعی می یافته بمحضر او میشتافته و از افادات ایشان بهرهٔ کامل بر میداشته است چنانکه غالباً ملازم محافل پرفیض مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و مرحوم سید احمد رضوی پیشاوری ومرحوم میرزامحمد حسین‌ذکاء الملک فروغی بوده وازانفاس قدسیهٔ ایشان کسب کمال و تعلیم تربیت و تهذیب نفس میکرده تاآنجا که میتوان گفت که این محاضر بیش از مجالس درسهای مدرسه ای در وجود آن نابغهٔ بیمانند مؤثر شده واز هرچیز زیادتردر سرنوشت معنوی و طرزفکر آن مرحوم‌دخالت‌داشته است‌مخصوصاً پشت پازدن آن‌مرحوم بموهومات و تعبدات‌وتعلق خاطرتمام‌او بحقیقت و آزاد منشی و بحث و انتقاد منصفانه مدیون افکار مرحوم حاج‌شیخ‌هادی نجم‌آبادی و دیدن طرز محاورات ومجالس آن مرد بزرگ و آشناشدن مرحوم قزوینی باصول و روش کار اروپائیان نتیجهٔ‌حشرونشر بامرحوم میرزامحمد حسین فروغی وملازمین مجلس او بوده‌است واین جمله یعنی حقیقت پژوهی وآزاد منشی و بحث وانتقاد و پیروی ازروش علمی دانشمندان فرنگ خصائلی است‌که در تمام مدت عمر بامرحوم قزوینی همراه و درهرمرحله هادی وضامن اعمال واقوال او بوده.

مرحوم قزوینی در ایام تحصیل درتهران بامختصر مستمری کـه پدر ایشان از بابت عضویت دارالتألیف و دارالترجمهٔ زمان ناصری داشت معیشت میکـرد ضمناً ببعضی ازدوستان وآشنایان جوان خود درس عربی میداد و بتشویق مرحوم فروغـی بزرگ در کار ترجمهٔ مقالات و کتب از زبان عربی بروزنامهٔ تربیت یا کتابهائیکـه

بتوسط آن مرحوم انتشار می یافت کمك مینمود .

برادر کوچکتر مرحوم قزوینی آقای احمد عبدالوهابی اندکی قبل ازسال ۱۳۲۲ قمری ازطرف شرکت عمومی مأمور لندن شده بود ایشان پس ازمدتی اقامت در آنجا چون شوق برادر امجد خودرا بنسخ عربی و فارسی میدانستند و در لندن خزانۀ بزرگی از آنها دیده بودند برادر را برای دیدن ومطالعۀ آنها بلندن دعوت کردند ومرحوم قزوینی که درسنین بیست وشش ازعمر بود بشوق تمام این دعوت را استقبال کرد بخیال آنکه ایامی چند درلندن بماند و پس از آنکه مطالعۀ خودرا کامل نمود با برادر بایران برگردد . لکن این سفر موقتی سی و شش سال طول کشید ، جاذبۀ آن همه کتب نفیس ذیقیمت و فراهم بودن آنها در یکجا و سهولت دسترسی بآن نسخه های عزیز ونادر و آشنائی با مرحوم پروفسور ادوارد براون که فریفتۀ ایران ومطلعین بتاریخ و ادبیات آن بود قصد رحیل موقت مرحوم قزوینی را بتدریج باقامت مبدل ساخت و تحقیق و مطالعه و تصحیح و مقابله در رشته هائی که مورد ذوق و شوق آن مرحوم بود بآن حال دقت و احتیاط و وسواس که جبلی معظم له محسوب میشد یك باره چنان یار و یاور را از یاد ایشان برد که دیگر جز تعقیب همان منظور مجال خیالی دیگردرخاطر آن مرحوم نماند و پس از آشنا شدن بطرز کار مستشرقین بدعوت پروفسور ادوارد براون دست بکار تصحیح و انتشار تاریخ جهانگشای جوینی زد و چون بهترین ومصحح ترین نسخ آن کتاب درکتابخانۀ ملی پاریس ذخیره بود در ماه ربیع الثانی ازسال ۱۳۲٤ یعنی بعد ازدوسال اقامت درلندن بپاریس منتقل گردید وازاین تاریخ تا سنه ۱۳۳۳ که بعلت وجود جنگهای بین المللی اول وظهور عوایق چندکه منجر بحرکت مرحوم قزوینی از پاریس ببرلین شد آن مرحوم همواره در پایتخت فرانسه مقیم بود وجز درایام تابستان که غالباً برای رفع خستگی بمملکت زیبای سویس میرفت دیگر از آنجا خارج نگردید و درهمین مدت بود که بانتشار جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی وحاضر کردن جلد دوم آن برای طبع توفیق یافت وضمناً چند مقاله و رساله درباب ادبیات و تاریخ ایران منتشر نمود و دوسه متن از متون قدیمۀ فارسی را تصحیح واحیا کرد .

هنوز سالی بیش از مدت اقامت مرحوم قزوینی در پاریس نگذشته بود که مشروطیت جوان ایران بر اثر دشمنی روسیهٔ تزاری و اقدامات بلا رویهٔ محمد علی میرزا بحال وقفه افتاد و آزادیخواهان و مشروطه طلبان یا مقتول شدند و یا باین طرف وآن طرف گریختند. از آن جمله عده ای نیز برای استیفای حقوق ازدست رفته ورساندن فریاد مظلومانهٔ خود بگوش آزادیخواهان دنیا و برگرداندن مشروطه، بسویس وانگلستان وفرانسه پناه آوردند و در این کار مرحوم براون ویك عدهٔ دیگر از عدالت پرستان ممالك آزاد اروپا معین و معاضد ایشان شدند. مرحوم قزوینی نیز آنچه توانست در این راه کرد و در این مرحله غالباً راهنما و دستیار آزادیخواهان تبعید شدهٔ ایران بود تا آنکه مجاهدین طهران را فتح کردند و بار دیگر اصول مشروطیت در ایران مستقر گردید.

مرحوم قزوینی یك سال گذشته از شروع جنگهای بین المللی اول بدعوت آقای تقی زاده که در برلین سر پرست کمیتهٔ ایرانی آلمان بودند و روز نامه‌ای بنام کاوه بطرفداری از اتحاد اسلام وآلمان واطریش وبدشمنی با روس وانگلیس منتشر میساختند بهمراهی مرحوم حسینقلی خان نواب که بسمت سفارت ایران درآلمان انتخاب شده بود از پاریس بطرف آلمان حرکت کرد و از طریق سویس در ۱۸ ذی الحجه ۱۳۳۳ (۲۷ اکتبر ۱۹۱۵) ببرلین رسید وتاپایان آن جنگها بلکه مدتی بعد از آن در آن شهر ماند ودر تمام این مدت اوقات او بمطالعهٔ نسخ خطی عربی و فارسی کتابخانهٔ سلطنتی پای تخت آلمان ومعاشرت بافضلای مستشرقین آن مملکت و اعضای کمیتهٔ ایرانی برلین وکمك بروزنامهٔ کاوه ومصاحبت با آقای تقی زاده میگذشت و با اینکه آرزوئی جز خاتمه یافتن جنگ وادامهٔ تصحیح وانتشار بقیه تاریخ جهانگشای جوینی نداشت مراجعت آن مرحوم بپاریس برای اتمام کار جهانگشا بعلل موانعی که بر اثر جنگ پیش آمده بود و عادی نشدن روابط بین ممالك متحاربه تا یك سال پس از خاتمهٔ محاربات یعنی تا سال ۱۹۲۰ میلادی بتأخیر افتاد و تنها دراین تاریخ اخیر بود که معظم له بدعوت دوست دیرینهٔ خود مرحوم میرزا محمد علیخان فروغی وتسهیلاتی که از طرف او فراهم گردید توانست از برلین بپاریس برگردد و دنبالهٔ از دست

رفتهٔ کار سابق خود را در تحقیق و تصحیح کتبی که نیمه کاره مانده بود بار دیگر بدست بگیرد .

در طی این سفر دوم بپاریس مرحوم قزوینی با خانمی ایتالیائی ازدواج نمود و از او دختری آورد و این خانم تنها عیال مرحوم قزوینی و آن دختر یگانه فرزند اوست .

نگارنده اگر چه از چندی قبل از آنکه موفق بمسافرت بفرنگستان شوم کتباً با مرحوم قزوینی مرتبط شده بودم ولی اولین باری که محضر ایشان را دریافتم در اوایل تابستان سال ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲۵ میلادی) در پاریس بود وازاین تاریخ تا سه سال و نیم بعدکه نگارنده از این سفر اول خود بفرنگستان بطهرای برگشتم غالباً با یکدیگر بودیم و روز بروز رشتهٔ الفت وانس بین اثنین استوار تر ومؤکدتر میگردید و در این ایام مرحوم قزوینی باتمام کارجلد سوم جهانگشای جوینی که یك مقدار بعلت عادی نبودن اوضاع اروپا ومقداری هم بجهت احتیاط ووسواس آنمرحوم بکندی تمام پیش میرفت مشغول بود .

در اواسط سال ۱۹۲۸ میلادی اندکی قبل از مراجعت اینجانب از پاریس بطهران مرحوم عبدالحسین خان تیمورتاش وزیردربارایران بپاریس آمد و براهنمائی جناب آقا حسین علاء که در آنوقت سفیر ایران در فرانسه بودند دیدنی از مرحوم قزوینی کرد . دراین جلسه که روزی مقارن عصر در منزل مرحوم قزوینی با حضور آقای علاء ومرحوم حاج حسین آقا امین الضرب رئیس اطاق تجارت طهران اتفاق افتاد نگارنده نیز حضور داشتم . در آنجا صحبت از این شدکه اگر ممکن باشد کسی از طرف دولت ایران مأمور شود تا از بعضی ازنسخ نادرهٔ فارسی و عربی موجود در کتابخانه های اروپا یعنی از آنهاکه در ایران نیست نسخه هائی بردارد . مرحوم قزوینی گفت که سهلترین ومطمئن ترین طرق برای این کارعکس برداری از آنهاست چنانکه امروزدرهمه جای عالم معمول وشایع است . این پیشنهاد مقبول افتادومرحوم تیمورتاش در دفترچهٔ بغلی خود یاد داشت کرد که برسیدن بطهران اعتباری کافی از دولت بگیرد و آنرا برای اجرای منظور فوق در اختیار مرحوم قزوینی بگذارد .

چیزی طول نکشید که نگارنده بطهران آمدم، روزی مرحوم تیمورتاش مرا بدربار احضار کردو در ضمن صحبت‌های دیگر گفت که: فلانی آن جلسهٔ منزل آقـای قزوینی در پاریس بیادت هست ؟ گفتم: بلی ، گفت: آنروز که من در پاریس قول دادم که بمحض رسیدن بطهران اعتباری برای نسخ خطی تحت اختیار ایشان بگذارم ومطلب را دردفترچهٔ بغلی خود یاد داشت کردم در وجنات آقای قزوینی چنان خـواندم کـه ایشان پیش خود در باطن میگویند که بسیاری از رجال ایران از این قبیل وعده ها داده و بهیچیک عمل نکرده اند ولابـد این نیز از همان قبیلهاست ، سپس مرحـوم تیمور تاش حوالهٔ یك صد هزار فرانك فرانسه را که برای آن مقصود بنام مرحوم قزوینی گرفته بود بمن نشان داد و گفت که: دیدی که من بقول خودوفا کردم و وعدهٔ خود را فراموش ننمودم . قرار بود که ارسال پول برای منظور فوق هر سال مرتباً صورت بگیرد ولی چون کمی بعد مرحوم تیمور تاش از کار افتاد دیگر کسی آن خیال را تعقیب نکرد وجز همان ۱۰۰،۰۰۰ فرانك پولی دیگر جهت اجرای نقشه ای که بسیار مفید و مؤثر بود برای مرحوم قزوینی فرستاده نشد .

صد هزارفرانك مذکور درفوق با مبلغ مختصر دیگری که بعدازطرف وزارت معارف ایران بعنوان مرحوم قزوینی ارسال گردید صرف عکس برداری ازهجده نسخه از نسخ عربی وفـارسی کتابخانه های معتبر لندن وپاریس ولیدن ولنین گراد و برلین و قاهره شد و ازهر کدام از آن نسخ مرحوم قزوینی در مدتی قریب بده سال دو الی سه نسخه با مقدمه های مفصل یا مختصر که بابتدای هر کدام الحاق کرد بطهران فرستاد واز آن نسخه ها که بعد ها مورد استفادهٔ فضلا قرار گرفت و بعضی از آنها نیز بطبع رسید هنوز نمونـه هائـی در کتابخانهٔ ملـی طهران و کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات باقیست .

مرحوم قزوینی تا اوایل پائیز سال ۱۳۱۸ شمسی در پاریس مقیم بود، در این تاریخ بعلت حوادث جنگهای بین‌المللی دوم واشکالات فوق العاده‌ای که برای اقامت خـارجیان درممالك متحاربه وجود داشت و مخاطراتی که هرآن متوجه جان مردم بود فرانسه را ترك گفتند وبعد ازسی‌وشش سال غربت در مهرماه همان‌سال با خانم

ودختر خود بطهران برگشت وپس از خاتمه پذیرفتن جنگ بآوردن کتابخانهٔ نفیس خود از پاریس بطهران نیز توفیق یافت ودیگر یکسره ازاروپا قطع علاقه کرد و مصمم شد که بقیه عمر را در وطن عزیز خود بپایان برساند .

از ۱۳۱۸ تا دوماه قبل که روح پرفتوح آن مرحوم ببهشت جاویدان خرامید اوقات آن فقید سعید مانند تمام ایام سابق باز بمطالعه وتحقیق وتصحیح متون قدیمه میگذشت وبیشترآن در قسمت اول بمعیت دوست یگانهٔ عزیز جناب آقای دکتر قاسم غنی بتصحیح و نشر دیوان حافظ ودرقسمت ثانی بدستیاری نگارنده بتصحیح و انتشار کتاب شدالازار صرف شد .

ازیك سال ونیم پیش اوضاع مزاجی آن مرحوم باوجود کمال احتیاطی که در امرغذا وحرکت وخواب رعایت میکرد یکمرتبه دچاراختلال گردیدو کار بمریضخانه وعمل جراحی کشید . اگرچه عمل باتوفیق قرین شد لیکن ضعف مفرط مزاج وعدم حرکت چند ماهه بتدریج دست وپای آن مرحوم را ازکار انداخت تا آنکه در حدود ساعت ده بعد از ظهر روز جمعه ششم خرداد ماه ۱۳۲۸ شمسی برابر با ۲۸ رجب ۱۳۶۸ هجری قمری جان سپرد و جنازهٔ آن مرحوم در جوار قبر ابوالفتوح رازی مجاور زاویهٔ حضرت عبدالعظیم در ری بخاك سپرده شد . سن آن مرحوم بسال وماه قمری برابر با ۷٤ سال وچهارماه وسیزده روز میشد و از او یك دختر بازمانده کـه یگانه فرزند اوست .

اما آثار ونوشته های مرحوم قزوینی غیر از مقدارکثیری یادداشت وملاحظات که در روی ورقه های جداگانه یادفترچه ها وحواشی کتب باقیست ومرتب ومنتشر نشده بیشتر بصورت مقالات رساله مانند و مقدمه ها یا حواشی است که آن مرحوم برکتب مختلفه نوشته و بهمین جهت کمتر کتاب مستقلی دریك موضوع واحدازاو باقیست اگر چه هر سلسله از آن یاد داشتها که راجع بیك موضوع است اگر بهم پیوسته میشد خود بصورت کتاب مستقل بدیعی در می آمدولی آن مرحوم هیچوقت حوصله این کار را نداشت وهمیشه مقدار یاد داشت های خود را در باب موضوعی کافی و کامل نمیدانست .

رسالاتی که بقلم مرحوم قزوینی نوشته شده واصل یاترجمهٔ آن مستقلاً بچاپ رسیده بقرار ذیل است .

۱ـ لوایح جامی بفرانسه وترجمه آن بانگلیسی بتوسط وین فیلد .

۲ـ شرح حال مسعود بن سعدبن سلمان که فقط ترجمه انگلیسی آن بتوسط پروفسور ادوارد براون بانگلیسی منتشر شده .

۳ـ مقاله ای انتقادی وتاریخی در باب کتاب نفثةالمصدور تألیف محمد نسوی مؤلف سیرهٔ جلال‌الدین منکبرنی که آنرا نگارنده در سال ۱۳۰۸ شمسی درطهران بطبع رسانده .

٤ـ رساله ای درشرح حال ابو سلیمان منطقی که در پاریس در جزء سلسلهٔ انتشارات انجمن تتبعات ایرانی چاپ شده ،

٥ ـ تصحیح مقدمهٔ قدیم شاهنامه ،

این دومقاله رانگارنده درجلد دوم بیست مقاله‌ازمقالات آن مرحوم درطهران بتاریخ ۱۳۱۳ شمسی بچاپ رسانده‌ام واز آن‌دو ،رسالهٔ دوم‌بامختصر تغییراتی در کتاب هزارهٔ فردوسی نیز بطبع رسیده است ،

٦ـ رساله ای درشرح حال ممدوحین سعدی که درضمن مجموعه‌ای ازمقالات از دیگران بنام سعدی نامه در ۱۳۱٦ شمسی ازطرف وزارت فرهنگ باهتمام فاضل ارجمند آقای حبیب یغمائی انتشار یافته ،

۷ـ رساله ای درشرح حال شیخ ابوالفتوح رازی مؤلف تفسیر معروف فارسی که در آخر جلد پنجم از آن کتاب در طهران بچاپ رسیده ،

۸ـ وفیات معاصرین شامل شرح حال مختصروتاریخ وفات بزرگان عالم‌اسلام که با مرحوم قزوینی‌کم وبیش معاصر و آن مرحوم ایشان را دیده یا از نام و نشان آنان با خبر شده بوده است . این قسمت درمجلهٔ یادگارانتشارمی‌یافت‌وبراثرمرگ آن مرحوم فقط تا اوایل حرف عین امتدادپیدا کرد و اگربانتها میرسید چون خیال داشتیم که بعدها آنرا با تکمیلاتی بصورت کتابی علیحده منتشرکنیم شاید یکی از بهترین تألیفات مرحوم قزوینی و از مراجع همیشگی محققین تاریخ قرن اخیر ایران

میشد . ما هنوز هم امیدواریم که پس از مذاکره با ورثهٔ آن مرحوم بقیه آن یاد داشتها را تحصیل و پس از ترتیب و تبویت آنها را ابتدا متدرجاً در مجلهٔ یادگار سپس بصورت کتابی مستقل بچاپ برسانیم.

اما کتبی که آن مرحوم آنها را یا بکمك دیگران تصحیح و منتشر یا برای چاپ حاضر کرده از اینقرار است :

١ ـ مرزبان نامه سعدالدین وراوینی که درسال ۱۲۳٦ قمری درلیدن از بلاد هلند بچاپ رسیده .

٢ ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی که مثل کتاب اول در جزء انتشارات اوقاف گیب درسال۱۳۲۷ قمری دربیروت بزیور طبع آراسته گردیده است .

٣ـ چهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی که ایضاً بتوسط اوقاف گیب بامقدمه وحواشی بسیار درسال ۱۳۲۷ قمری در لیدن انتشار یافته .

٤ـ تاریخ جهانگشای جوینی تألیف عطا ملك جوینی در سه جلد که چاپ مجلدات سه گانهٔ آن از سال ۱۹۱۲ میلادی تا ۱۹۳۷ بطول انجامیده است .

٥ـ جلد اول از لباب الالباب عوفی بامقدمه وحواشی (جلد دوم را قبلامرحوم براون بچاپ رسانده بود) .

٦ـ دیوان خواجه حافظ شیرازی بهمراهی آقای دکتر قاسم غنی که مصحح ترین و دقیق ترین کلیات حافظ است و بدستور وزارت فرهنگ درسال۱۳۲۰ شمسی از آن چاپی عکسی شده است .

٧ـ شدالازار در مزارات شیراز تألیف معین الدین جنید شیرازی بدستیاری نگارندهٔ این سطور با حواشی بسیار دقیق و مفصل که چاپ آن باتمام رسیده و عنقریب پس از تکمیل فهارس منتشر خواهد شد .

٨ و ٩ و ١٠ ـ تصحیح کتابهای هفت اقلیم امین احمد رازی ومجمل التواریخ فصیح خوافی وعتبة الکتبهٔ اتابك منتجب الملك جوینی که هرسه بامشارکت نگارنده بوده و بعضی از آنها برای طبع حاضر شده ولی هیچیك هنوز بچاپ نرسیده است .

غیر ازاین جمله مرحوم قزوینی بر تذکرة الاولیای عطار چاپ مرحوم پروفسور نیکلسن و نقطة‌الکاف میرزا جانی کاشانی چاپ مرحوم پروفسور براون مقدمه های محققانه نوشته اند. مقدمه هائی که آن مرحوم بر نسخی که برای وزارت فرهنگ عکس برداشته اند همه را نگارنده در جلد دوم بیست مقاله منتشر کرده ام و مقالات دیگر آن مرحوم را که قبل از سال ۱۳۰۷ شمسی در جراید و مجلات انتشار یافته بوده دوست ارجمند فاضل ما آقای پورداود بنام جلد اول بیست مقاله در سال ۱۳۰۷ شمسی در بمبئی منتشر نموده اند. یکعده ازمقالات آن مرحوم هم از ابتدای تأسیس مجلهٔ یاد گار (شهریور ۱۳۲۳ شمسی) در آن مجله مندرج است.

بقلم آقای حبیب یغمائی

مصیبت عظیم!

شیخ محمد خان‌قزوینی که باتفاق از علمای بزرگ ایران و از دانشمندان و محققین طراز اول‌جهان بود درحدود ساعت ده بعدازظهر جمعهٔ بیست‌و هشتم رجب المرجب یکهزارو سیصدوشصت وهشت هجری قمری (مطابق ۶ خرداد ۱۳۲۸) در منزل شخصی واقع‌در خیابان حشمةالدوله کوچه فروردین برحمت ایزدی پیوست و در مزارحضرت عبدالعظیم دراطاقی که‌مدفن‌ابوالفتوح رازی‌تشخیص داده‌شده مدفون گشت وچون تولد آن مرحوم پانزدهم ربیع‌الاول سال یکهزار ودویست‌ونود وچهار هجری بوده مدت زندگانی وی بحساب دور قمری‌هفتادوچهار سال وپنج‌ماه وسیزده روز میشود.

از شمار دوچشم یکتن کم　　و زشمار خرد هزاران بیش

شرح احوال مرحوم علامهٔ‌قزوینی بتفصیل‌و بقلم خود او نخستین مقاله‌از «بیست مقالهٔ قزوینی» جلداول است که‌باهتمام آقای ابراهیم پورداودودر بمبئی بچاپ‌رسیده (فروردین ۱۳۰۷) وهمین مقالت‌است که‌دیگر بار بازخود او پس از کاستنی بسیار وافزودنی‌اندك تحریرفرموده‌وما درمجلهٔ یغماسال‌اول‌شمارهٔ‌هفتم (صفحه ۲۹۷-۳۰۱) بچاپ رساندیم ودرآتیه نیزشماره‌ای مخصوص بنام این‌عالم جلیل که چشم روزگار نظیر اورا کمتر خواهدید انتشار خواهیم‌داد.

☆

هیچکس از منتسبین باهل علم وتحصیل نیست که از معارف و آثار علامهٔ‌فقید استفاده واستضائه نکرده، و از الطاف وتحسین‌و تشویق‌وری بهره‌مندی نیافته باشد. بموجب همین حکم‌کلی این‌بنده نیز مشمول عنایات آن بزرگوار بودم ومخصوصاً از سال ۱۳۵۶ قمری‌از اروپا غالباً بصدورمرقومات عالیه سرافرازم میداشت و در همین

موقع چاپ وانتشار رساله نفیس «ممدوحین سعدی» را ببنده محول فرمود وچنانکه خوی او بود خشنودی خویش را از این خدمت ادبی درهمان رساله ودر مکاتیب دیگر مکرر برمکرر ابراز داشته که بدان می بالم واز افتخارات جاودانی خویش میشمارم.

در اوایل ورود ایشان بطهران (۱۳۱۸ شمسی) نیز درمنزل مرحوم فروغی غالباً درمحضرشان بودم و مخصوصاً از مفاوضات این دورفیق قدیم که گاهی اختلاف سلیقه و نظر شان بجر و بحث میکشید - ودیگران رادر آن ساحت راه نبود - استفاده ها بردم و هیچیك هم از این دو بزرگوار تاپایان عمر عنایات والطاف مخصوص خود را ازمن قطع نفرمودند.

سخن کردن در فضایل علامهٔ مرحوم حد من نیست - خود ثنا گفتن زما ترك ثناست، آنچه دریافتم مرحوم قزوینی در صفای باطن و پاك نهادی ونیاك اندیشی ویکروئی و یکدلی بی نظیر بود. اندیشه ونظر خودرا بانهایت صراحت بی هیچ پیرایه بیان می فرمود و احیاناً بتندی وخشونت انتقاد میکرد واگر درمی یافت که در نمی گیرد ساکت می ماند. در نگاهبانی ادب قدیم تعصب داشت واگر کلمتی نادرست گفته و نوشته میشد سخت می رنجید و متغیر میشد هر کتابی که میخواند اغلاط آن را در حواشی یاد میکرد و بمصحح می نمود، واین از وظایف وزارت فرهنگ است که همهٔ کتابهای آن مرحوم را یکجا گرد آورده بتدریج باهمان تصحیحات بچاپ رساند.

از نسخه هائی که باستدعای بنده تصحیح و تحشیه فرموده قصیدهٔ عربی سعدی درسقوط بغداد است که از خداوند توفیق طبع آنرا میخواهم. از انتشار مجلهٔ «یغما» هم مکرر اظهار خشنودی فرموده اند که در مجلهٔ پرمغز «یادگار» و مجلهٔ «یغما» منعکس شد، و چنانکه اشارت رفت بانقائصی که در کار ماست این تحسین از نظر تشویق تلقی میشود با این همه امیدواریم در حدود امکان وصایای آن مرحوم را بکار بندیم.

از مجلهٔ یادگار بقلم آقای عباس اقبال آشتیانی
استاد دانشگاه تهران

ضایعهٔ عظیم جبران ناپذیر

روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ شمسی مطابق با ۲۸ رجب ۱۳۶۸ قمری و ۲۷ ماه مه ۱۹۴۹ میلادی قریب بساعت ده و نیم بعد از ظهر در کوچهٔ دانش منشعب از خیابان فروردین طهران مردی مرد و آفتابی چهره در نقاب خاک کشید که بی اغراق در یکی دو قرن اخیر در فن خود نظیر نداشت و بسیار بعید مینماید که تا مدتهای دیگر بزرگواری بان کمال و فضلیت درمملکت ما پا بعرصهٔ وجود بگذارد .

مرحوم محمد قزوینی ده سال میشد که بعدازسی و شش سال مهاجرت از ایران و درغربت زیستن با امید و آرزوی بسیار که یکی از مهمترین آنها مردن در خاک وطن عزیز وجان سپردن درمیان نزدیکان ودوستان خود بود بطهران باز گشته بود اما طبیعت ستمکار و سفله پرور که گوئی پیوسته بااهل علم وفرزانگان درکین و پیکار است چنین خواسته بود که علامهٔ قزوینی دروطن خود ودرهمین طهرانی که هزاران مدعی طرفداری از اهل علم و فضل دارد در دل شب در کمال غربت یکه و تنها بی‌طبیب ورفیق پیش چشم زن و یگانه دختر عزیز خود که متولد و تربیت شدهٔ فرنگ و در اینجا بکلی غریبه اند جان بسپارد واز بعد از ظهر پنجشنبه که حال آن مرحوم دگرگون شد تا حدود ساعت ده بعد از ظهر جمعه که بعالم دیگر شتافت دست این بیچارگان بیك طبیب نرسید تا شاید قبل از قوع امر لاعلاج راه چاره ای بیندیشد .

تصادف روزگار چنین پیش آورد که حتی برادر آن مرحوم هم درآن دقایق فوتی حاضر نباشد واز آقایان تقی‌زاده ودکتر غنی و نگارندهٔ ناقابل این سطور نیز که نزدیکترین اشخاص بآن مرحوم بودیم هیچیك درطهران نباشیم و موقعیکه آقای تقی‌زاده خبر میشوند وپس از زحمت بسیار طبیبی ببالین ایشان میفرستند موقعی بوده است که کار

ازکار گذشته بوده و تدارك فائت دیگر امکان نداشته است .

نعش آن گوهر گرانبها و علامهٔ فاضل بی همتا همچنان تا اواسط روزدرمیان سه زن (خانم ودختر آن مرحوم وخانم آقای دکتر غنی) درخانه برجا بود تا بدستور جناب آقای علی اصغر حکمت و بهمت دوستان معدود ایشان که بتدریج گرد آمدند بمدرسهٔ سپهسالار جدید حمل شد و پس از شست شوی واجرای آداب مذهبی روز بعد مقارن ساعت یازده صبح درمزار شیخ ابوالفتوح رازی درزاویهٔ حضرت عبدالعظیم در ری بخاك سپرده شد .

باین ترتیب بچشم خود دیدیم که مرحوم قزوینی که بشوق تکمیل معلومات وخدمات،باحیای تاریخ و ادبیات این مملکت درست نیمی از عمر خود را در غربت بسر برده بود بعد از آنکه بوطن خویش باز گردید باز در کمال غربت و بی کسی مرد ودر آن دقائق آخری هیچکس نبود که با حضور وبیانات خود درك عذاب مرگ را بر آن مرد حساس لطیف طبع زود رنج تخفیفی دهد و تسلی بخش خاطر پدر پیر و شوهر مهربانی شود که تا آخرین آنات حیات هیچ اندیشه و اضطرابی جز آیندهٔ نا معلوم دختر یگانه و زوجهٔ غریبهٔ خود نداشت .

مرحوم قزوینی که پروردهٔ احکام قرآنی و اخبار و احادیث حکیمانهٔ حضرت رسول و ائمه و مستغرق در آراء و افکار خیام و مولوی وحافظ وارسطو وافلاطون و آناتول‌فرانس ومتر لینك بود بهیچوجه‌ازمرك وحشت نداشت بلکه‌مانندهر عاقل بلند نظری آنرا امری محتوم ودرحکم‌سرمنزلی میدانست که‌خواه ناخواه امیر وفقیر وعارف وعامی باید درآن بار بیندازند و دماغ پر نخوت و طبع آلوده باغراض و هوی وهوس خود را در آنجا پاك کرده همه علی السویه تسلیم خاك شوند .

سال گذشته اندکی قبل از همین مواقع که حالت حبس البول و تورم مثانه در ایشان شدت گرفته و اطبا رفتن بمریضخانه ومعالجه بطریق عمل جراحی را تجویز کرده بودند خدمت آن مرحوم رسیدم وچون شنیدم که چنین تصمیمی ازجانب اطبا اختیار شده من هم ایشان را در این راه تشویق کردم . گفتند: فلانی من از رفتن بمریضخانه وعمل بیمی‌ندارم ومیدانم که باسن وضعف مزاج من یك طرف عمل‌مردن

و از بستر بیماری برنخاستن است . من ازمرگ نمیترسم زیراکه عمرخودرا کرده‌ام و دیگر هیچ هوی وهوسی ندارم اما تمام اضطرابم اینست که اگرمردم برزن‌وفرزند من که درطهران هیچکس‌را ندارند و بمقتضای تربیت اروپائی تنها نمیتوانند در این شهر بی‌یاروياور زندگی کنند بعدازمن‌چه خواهدگذشت بخصوص که‌مبلغی معتنی به ببانك مقروضم واگرمن بمیرم بانك فوراً خانهٔ مسکونی مرا دروجه طلب خود ضبط خواهد کرد وزن وفرزندم بی خانمان وسرگردان خواهند ماند ، اگرمن میتوانستم از این بابت اطمینان حاصل کنم همین آن بمریضخانه میرفتم .

شنیدن‌این بیان ودیدن آن وضع پریشان چنان مراآشفته‌کرد که گریه درگلو گره‌کرده از خانهٔ آن مرحوم بیرون آمدم و درفکریافتن چاره‌که فقط تهیهٔ مقداری پول بود بر آمدم حتی بپاره ای مقامات مستطیع مؤثـر هم توسل جستم ولـی‌درم داران بی‌کرم که گوششان بهیچوجه بشنیدن این قبیل نواهای دلخراش عادی نیست و جز آهنگ خوش زر بگیر و سیم بستان هیچ نغمه ای را سازگار نمیدانند اعتنائی باستغاثهٔ من نکردند تـا آنکه آزاد مرد یگانه وعلامهٔ بیمانند حضرت آقای تقی‌زاده‌که از اوان جوانی جوانمردی و مردانگی را بـاهم تأم داشته و در استغنای طبع و بی‌اعتنائی بمال ومنال‌دنیاتالی‌مرحوم قزوینی‌است وازجملهٔ جواهرنفیسه‌قیمتی‌است کـه هنوز چنانکه باید قدرش در ایـن بازار خزف فروشان شناخته نشده از قضیه اطلاع‌پیداکردند ودقیقه ای از‌پای ننشستند تاباعتبار آبروی شخصی خود که ملیونها قیمت دارد وصالح وطالح بارزش عظیم آن قائلند ازچند نفرصاحب همت مبلغ منظور را بعنوان حق الزحمهٔ کتابی‌که مرحوم قزوینی برای چاپ حاضرکنند جمع نمودند و خود بشخصه ببانك رهنی رفتند وخانهٔ آن مرحوم را ازگرو بیرون آوردند وپس‌از ارائه قبوض مفاصا ایشان را بمریضخانهٔ رضانور بردند .

مرحوم قزوینی‌که مکرر در مکرر بنگارنده میفرمودند من آقای تقی زاده را بعلت پاکی‌عنصروشهامت ووطن‌پرستی وفضل‌و کمال از برادرخود بیشتردوست میدارم بعد ازحصول این‌اطمینان بمن گفتند «الآن طاب لی‌الموت» ، بانهایت میل بمریضخانه میروم وباقی‌باخداست .

تصحیح وطبع این کتاب بعلت کسالت شدید مرحوم قزوینی بامر آقای تقی‌زاده تحت نظر آن مرحوم بعهدهٔ اینجانب واگذار گردید و جای بسی خوشوقتی‌است که چاپ ومقابلهٔ نمونه‌های آن تا آخر، قبل‌ازرسیدن مرگ آن استاد علامه انجام یافت وعنقریب‌منتشر خواهد شد.

آری علامهٔ قزوینی از میان رخت بربست و با خود یك دنیا معارف و معلومات وتحقیقات عمیقه استنباطات دقیقه را بزیرخاك برد واگراهل علم‌ومعرفت برفقدان آن مرد عزیز بی‌نظیرتأسفی دارند بیشتر از این بابت است که علاوه برآنکه چشمهٔ فیاض اثر بخشی خشك شدگنج عظیمی ازنفیس ترین ثروتهای معنوی ازدست رفت ودیگر نه تشنگان حقیقت میتوانند از آن منبع فیض آبی برآتش تشنگی درونی خود بزنند ونه‌نیازمندان معرفت دسترسی بآن خزانهٔ پردرو گوهر دارند.

علامهٔ قزوینی از نوادر نوابغی بود که وسعت معلومات قدیم و جدید را با غریزهٔ کنجکاوی و دقت در شأن هرچیز دارا بود و قدرت آنرا داشت که استقصای یك‌موضوع را درك کند و علت آن و روش انتقادی علمی و انصاف و بیطرفی علمای جدیدراجمع‌داشت‌وشاید اززمان ابوریحان بیرونی‌تاکنون ایران‌چنین فرزندی‌دقیق ومحقق نداشته بوده‌است.

بزرگترین فضل مرحوم قزوینی و مهمترین نکته ای‌که نشانهٔ کمال استعداد حسن تشخیص و تیزهوشی اوست اینست‌که آن مرحوم پس از آنکه علوم قدیمه را چه در ادب و لغت و صرف و نحو وچه‌در فقه و اصول و کلام و حکمت و منطق در ایران تا درجهٔ اجتهاد فراگرفت چون گذارش باروپا افتاد و بر اثر عشق سوزانی که بدانستن هرچیز و فراگرفتن هرنوع معلومات داشت تحقیقات علمای آن سرزمین‌را مورد مطالعهٔ عمیق قرارداد و نوشته‌های ایشان را از هرمقوله و درهرباب باموشکافی ولی بااحتیاط تمام‌خواندو براثر حدت‌ذهن وذوق سرشار بسرعت دریافت که‌راه‌تحقیق صحیح همینست که اروپائیان‌دارندو بین آن و روش‌معمول‌درمشرق‌زمین بعدالمشرقین است بلکه در پاره ای قسمتهاتنها راه درست همان راه ورسم اروپائی است و طریق مشرق زمینیان طریقی جزطریق ضلال‌نیست،وچنین‌بنظر میرسد که این نعمت عظیمی که مرحوم قزوینی راشامل حال شد بیشتر از آن بابت بوده است که‌آن مرحوم در

میان علوم قدیمه بیشتر بادب و تاریخ و رجال و درایت توجه داشته چه این علوم علاوه بر آنکه ذهن را توسعه می بخشند روشی دارند مبنی بر تفحص و تدقیق و سنجیدن اقوال مختلفه بایکدیگر و قبول قول قوی و معتبر و ردّ اقوال ضعیف و آحاد و این روش باروش اروپائیان درعلوم نقلیه تقریباً یکی است.

مرحوم قزوینی که کاملا بسیرهٔ سراپا محتاطانه امثال طبری وطریقهٔ دقیق اهل روایت و طرز کار امثال ابوریحان بیرونی در تحقیقات علمی آشنابود وقتی که دراروپا بشیوهٔ تحقیق امثال سیلوستر دساسی و کاترمر و نولدکه و مارکوارت و دزی و گویدی برخورد دید که در واقع شاگردان حقیقی امثال طبری و ابوریحان همین جماعتند و روش ایشان که باقتضای سیر زمان کاملتر و منقح ترشده همان روش درست و صحیح قدماست نه روش خسته کننده و جانکاه و بیفایدهٔ طلاب لفاظ و آخوند های بیخبر از همه جا و متحجر در قالب تعبد و تقلید.

مرحوم قزوینی مکرر در حضور نگارندهٔ این سطور خدا را شکر میکرد که دیدن فرنگستان و آشنا شدن باطرز کار علمای جدید و مطالعهٔ آثار ایشان او را از «عالم آخوندی» و «طرز فکر نجفی» نجات بخشیده و عظمت و وسعت دایرهٔ معارف و معلومات و از آن مهمتر عالم بی نهایت مجهولات بشری را در پیش چشم او نمودار کرده است و آن مرحوم خود از عالم طلبگی و آخوندی و شیوهٔ فکر و روش درس و نحوهٔ زندگانی و میزان فکر طلاب حکایاتی شیرین و پرعبرت داشت که اگر مدون شده بود ازممتع ترین کتب خواندنی بود.

اشتباه نشود و کسی تصور نکند که علامهٔ مرحوم باعلوم قدیمه عنادی پیدا کرده یامنکر آنهاشده بود . نه بلکه برخلاف این تصور مرحوم قزوینی که خود در هریك از شعب این معارف از اعلم علما بشمار میرفت در این رشته، علوم مفید آنرا از غیر مفید آن بخوبی تشخیص میداد بهمین جهت مثلا قسمت عظیمی از منطق قدیم و مباحثات و مناقشات فقها را درباب قضایا و اموری که حتی محتمل الوقوع نیز نیست و علوم جدیده موضوع آنهارا بکلی منتفی کرده است لاطائل بلکه تضییع عمر میدانست صرف نظر ازاینکه درعصر مادر میان مشتغلین بعلوم قدیمه دیگر کسی مثلا در

رجال و معرفت کتب بمقام حاجی میرزا حسین نوری ودردرایه بپایهٔ حاج ملاعلی کنی ودر اصول بمرتبهٔ حاج میرزا حسن آشتیانی ودر فقه بدرجهٔ حاج شیخ فضل الله نوری ودر ادب برتبه صدر الافاضل و شمس العلماء قزوینی وجود ندارد، طلاب این علوم اگر هم همان مقام و منزلت اسلاف مذکور خودرا پیدا کنند باز بهیچوجه قابل مقایسه بامرحوم قزوینی نیستند زیرا که مرحوم قزوینی علاوه بر آنکه بهترین شاگردان استادان و نعم الخلف آن بزرگواران محسوب میشد معلومات مقتبسه از ایشان را با روح و سلیقه ای که چکیدهٔ معارف اروپائی و تحفهٔ تفرج در بوستان ذوق و سلامت طبع اهل تحقیق مغرب زمین بود اشاعه و افاضه میکرد و این کاری است که هیچوقت از امثال علمای مذکور درفوق ساخته نبوده و نیست.

با اینکه در وطن پرستی ایرانی هیچکس شك و شبهه ندارد باز احدی نمیتواند در این نکته تردیدی کند که بیداری شعورملی و حس ملت پرستی در ما براثر تحقیقات مستشرقین فرنگی بوده است. تمام افتخار ما بکوروش و داریوش و عظمت دولت و تمدن هخامنشی و زردشت ومانی وخیام وابوعلی سینا و ابوریحان و حافظ و سعدی و مولوی و بهزاد ورضای عباسی، و آثار ایشان مدیون اکتشافات وانتشارات همان مستشرقین است و کسی که بیش ازهمه و پیش ازهمه این تحقیقات واکتشافات را در میان ایرانیان فارسی زبان منتشر ساخت وآنها را تصحیح و تکمیل نمود و دنباله آن راه ورسم را تاآخرین دقیقه ای که انگشتان او از کارباز ماند رهانکرد مرحوم قزوینی است بلکه اثر مهم و یاد گارلایزال آن مرحوم ایجاد نهضتی است در این مرحله که خوشبختانه کم و بیش پیروان و شاگردان او اگرچه بسیار معدودند دنبال آنرا دارند و اگر روزگاری مردم باانصافی پیداشدند تاخدمت عظیم مرحوم قزوینی و شاگردان اورا در احیای ملیت و ادبیات و آثار گذشتهٔ اجداد ماکه راهنمای معاصرین و آیندگان ووسیلهٔ افتخار ایشان درحال و مستقبل است روشن کنندقدر این مرد بزرگ بیش از پیش واضح خواهد گردید.

مرحوم قزوینی که در عصر ماحکم دّریتیم داشت و میتوان بجرأت قسم خورد که در تمام عمراز او ترك اولائی حتی خرق هیچ عرف و عادتی صادر نشد و علاوه

بر معارف اکتسابی مظهر فضیلت طبعی و کمالات نفسانی بود آرام آرام یعنی باوجدانی راحت و خاطری فارغ از این دنیای آلودهٔ ما رفت و ما را بفراق ابدی خود مبتلی ساخت.

البته هر کس که آن مرحوم را دیده بود از این فاجعهٔ بزرگ متأثر است لیکن من که این سطور را باخاطری غرقه در اندوه و بیچارگی مینویسم شاید حق داشته باشم که باطناً بیش از هر کس خود را یتیم بدانم زیرا که بیست و شش سال با آن مرحوم مربوط بودم و ازاین مدت هجده سال آنرا غالباً شب و روز بایکدیگر محشور بودیم وموضوع صحبتی جزعلم و ادب و تاریخ ایران و مسائل عبرت انگیز یا مفرح نداشتیم و چنان باهم مأنوس میزیستیم که باوجود نقصی که در طبیعت بشر هست و با اینکه هر دو شاید زیاد تراز حد اعتدال عصبانی و زودرنج بودیم حتی دقیقه ای نیز مابین ما کدورت و برودتی حاصل نشد واین بیشتر براثر هضم نفس و تربیت معقول و گذشت و انصاف فوق العادهٔ آن مرحوم بود تاخضوع و فانی بودن این قطرهٔ ناچیز در مقابل آن دریای پهناور فضیلت و معرفت.

امروز من و مجلهٔ یادگار که آن مرحوم بزرگترین مشوق حقیقی آن بود و آخرین سطوری که بقلم آن فقید سعید بر صفحهٔ کاغذ جاری شده دنبالهٔ مبحث « وفیات معاصرین » است یکه و تنها مانده ایم و بیم آنست که مخالفین سبك و روش آن مرحوم که از تمام معلومات دنیا دل خود را بانتقاد بیجا و استهزاء نا مربوط خوش کرده اند برضد ما و مجلهٔ یادگار که افتخار پیروی مسلك آن مرحوم راداشته و دارد بقول فرنگیها زیاد تر از سابق صفهای خود را بهم بفشرند تا حملات ایشان مؤثر تر شود بتو هم اینکه دیگر مثل سابق پشت ما بچنان کوه احدی نیست و از میدان در کردن ما کاری آسان شده است غافل از آنکه ما با وجود پشت شکسته و دل داغدیده در مقام مجاهده در راه حقیقت که مسلك مقدس و همیشگی استاد ما بوده است همچنان ثابت قدمیم و تا آنجا که خداوند بما قدرت و استطاعت دهد آنی درطی طریقی که همیشه همان را فقط پیموده ایم دقیقه ای از پای نمی نشینیم و یقین داریم که روح پرفتوح استاد عظیم الشأن ماهمواره همچنان هادی و مؤید

ماست و بامرگ ظاهری آن زندهٔ جاوید هیچوقت «آتشی که نمیرد همیشه» و مشعله افروز آن وجود مقدس مرحوم قزوینی بود خاموش نخواهد شد بلکه روز بروز نور و فروغ این نارمقدس که مجلهٔ محقر یادگار از آن «قبسی» است فروزان تر خواهد شد و روزی خواهد رسید که مردم ایران مرحوم قزوینی را در نهضت و تجددی که شروع شده و دیر یا زود جلوه وشکوه محسوسی خواهد یافت از بزرگترین پیشقدمان بلکه قائد اعظم آن بشناسند و بیش از آنچه امروز ما بر مرگ او تأسف میخوریم واشك میریزیم دچار حزن و تأثر شوند ، وعلیه رحمة الله رحمة واسعة

فقید علم و ادب مرحوم علامهٔ قزوینی ، در طرف راست ایشان دانشمند معاصر آقای دکتر غنی دیده میشوند

از اطلاعات ماهانه بقلم یکی از دانشمندان

بیاد مرحوم علامه قزوینی

شهباز مرگ هرروز از میان نوع بشر هزار هاافراد عارف وعامی و نیکوسیرت وزشت کردار را بشکار میرباید ولی بامرگ علامهٔ قزوینی باید باصطلاح قدما گفت که این بار او راشکاری شگرف بچنگال افتاد چه تنها مرغی شکار نشد بلکه آشیانه ای الی الابد ویران گردید ،

فما کان قیس هلکه هلک واحد ولکنه بنیـــان قوم تهدّ ما

اگر چه مرگ امری حتمی است ودیر یـازود همه باید بمیرند ولی بین مرگ یکنفر عالم وهنرمند بامرگ یك فرد عادی تفاوت از زمین تا آسمان است . یك فرد عادی چون بمیرد تنها کسان و نزدیکان خودرا داغدار وازبرکت حضور ووجودخودمحروم میسازد در صورتیکه بامرگ یك عالم وهنرمند دنیائی از فیض وخیر بی نصیب میمانند وکوکب هدایت وخضر راهنمائی از دست ایشان بدرمیرود .

البته آثار ذوقی وهنری وتألیفات جاویدی که از این طبقه مردم ممتاز برجای میماند همیشه هادی طالبان معرفت و انیس ومونس حیرت زدگان وادی پریشانی و غم زدگی است ویاد ایشان باین وسیله همه وقت در خـاطر هازنده است . لیکن اگرهر یك از آنان چندصباحی دیگر زنده میماندند وباز از سرچشمهٔ ذوق وهنر وعلم آنان زلال معرفت ولطف میتراوید چقدردیگر برسرمایهٔ علمی وهنری بشر افزوده میگردید و تاچه اندازه زحمت کسانیکه در آینده میخواستندراهی راکه ایشان پیموده و درآن ورزیده وکار کشته شده بودند به پیمایند کمتر میشد ؟

اگر امثال آناتول فرانس و مترلینگ و فروید وبرگسن هریك چندسالی دیگر طول عمر میبافتند مسلماً هرکدام یکی دو شاهکار دیگر برخزانهٔ معرفت عمومی بشر می افزودند یاچند راز دیگر از مجهولات نامتناهـی را از پس پردهٔ اسرار بـیرون میکشیدند .

بدیهی است که‌تمام معلومات و اطلاعات یکنفر هنرمند وعالم کـه عمری را بتفحص وموشکافی وفکر و تجربه گذرانده‌منحصر بهمان مختصری نیست که آ نرادر طی‌کتاب یاکتابهائی یادر لباس شعر یانقاشی‌یاموسیقی وغیرهادرآورده بلکه این‌نمو نه ها را میتوان موجی از دریای بیکرانی دانست‌که همه وقت گوهرزا و جواهر خیز است وهر آن قدرت آ نرادارد‌که بتموجی‌گوهری تازه برساحل بیندازد و گمشدگان لب دریارا شبچراغ فروزنده باشد .

یك نفر شاعر یاهنرمندکه هنررا از آن جهت‌که هنر است دوست میـدارد و آثاری از خود ظاهر میکند، یایك تن نویسنده و عالمی که سرپـوش از روی دیگ جوشان خاطر ومغز پرخروش خویش برمیدارد وقسمتی از آ نرا برای کاستن غلیان به نام‌کتاب و تألیف پراکنده میکند و از هرگونه خود نمائی و فضل فروشی فارغ است هرگز خیال یامجال آ نرا ندارد که‌تمام دانسته‌ها و استنباطات‌خودرا دردسترس عموم بگذارد بلکه هرچه‌را حال اقتضا نماید نثار دیگران میکند و بقیه کـه شـاید چندین برابر بیشتر از آثار ظاهرشده باشد همچنان‌در خزینهٔ خاطر و گنجینهٔ دل‌او مخزون میماند .

از مرحوم علامهٔ نحریر بی‌بدیل سیداحمد رضوی پیشاوری جز بعضی تعلیقات و افادات چیزدیگر برجای نمانده است اما اگرکسی آن‌مرحوم را ازنزدیك دیده و محضرپر برکت آن‌اوقیانوس علم وادب را درك کرده‌باشد میداند که درباب او مثل معروف عربی که: «حدّث عن‌البحر ولاحرج » بتمام معنی صدق میکرد و یکساعت محاضرهٔ او حاصل خواندن یك‌کتابخانه‌کتاب ویك عمر تفحص وتتبع‌را صاف وساده وسهل وآسان دراختیار مردمستفید میگذاشت.

علامهٔ موحوم قزوینی رانیز باید از همین سنخ مردم شمرد ، وی‌بااینکه درحین صحبت بی‌اغراق دریائی از معلومات بودکه از شدت تلاطم شنونده را درضبط و درك مستأصل میکرد هیچگونه تظاهر نداشت بلکه براثر کثرت هوش‌و بلندی‌نظر در نهایت تواضع میزیست واگر وقتی رفتار یاگفتار کسی را عجیب و خارج از موازین عـادی مییافت و آ نرااز جهت غرابت وندرت آن نقل‌میکرد بلافاصله میگفت : «سبحان الله

لابد در ماهم عیب وعلتی هست که ماخود ملتفت آن نیستیم ودیگران آنرا نقل میکنند و بر آن میخندند ؟!

مرحوم قزوینی باآن همه فضایل طبیعی و کمالات اکتسابی کوچکترین ادعائی نداشت و هروقت صحبت از امری پیش می‌آمد که بغیر از او هیچکس نمیتوانست در آن باب رأیی دهد یاقدمی بردارد بمن میگفت که: فلانی من ادعائی ندارم ولی شاید این کار را من پس از مدتها تمرین وممارست بهتر از دیگران بانجام برسانم ، **بشکند دست آن بنائی که چهل سال بنائی کند و عاقبت نتواند یك خانهٔ درست بسازد .**

من هروقت از همه‌جا مأیوس میشدم و باقتضای طبع تند جوانی زمام اختیار و چاره اندیشی از کفم بیرون میرفت بخدمت آن استاد میشتافتم و غالباً دو سه ساعت در محضر پر ازصدق وصفای او گوش میشدم و سخنان پرازحکمت آن مرد بلند نظر و منقطع از آلودگیها و اغراض دنیائی را میشنیدم ومیدیدم که او چگونه بهمهٔ اسباب وعلایق جهانی بی‌اعتناست وجز حقیقت محض طالب هیچ چیز دیگر نیست ، بایك‌دنیا امید محضر پرفیض اورا ترك‌میگفتم و بمدد انفاس قدسیهٔ اوسعی و همت‌وشور وشوقم برای کار چندین برابر از پیشتر بیشتر میشد .

تقریر مقامات فضلی آن وجود جلیل البته از حوصلهٔ یك مقالهٔ مختصر بیرون است بلکه تفصیل آن وقتی فارغ میخواهد تاکتابی از آن‌ترتیب داده‌شود.

امروز که این گوهر یگانه از دست مارفته است‌من شخصاً‌میبینم که چقدرغافل و مسامحه کار بوده‌ام، چه اگر درپایان هرجلسه که درحضور آن مرحوم میگذشت‌در مراجعت بمنزل حاصل صحبتهای آن روز را در دفتری یادداشت میکردم امروز کتاب فوق العاده شیرین و مفیدی فراهم بود که بکار همه کس‌میخورد و بسیاری از فوایدی که امروزغالب آنها،حتی از خاطر من‌هم رفته است باقی میماند.

نگارنده در اینجا سعی میکند که باکمال اختصار بپاره ای از خصال آن مرحوم اشاره نماید تاشاید بدین وسیله بتواند شمه‌ای از اخلاق و روحیهٔ آن فقید سعید را بکسانیکه آن مرحوم رانديده‌بودند بشناساند ، از این قرار :

۱ـ مرحوم قزوینی در میان فضائل اخلاقی تا آنجاکه من دریافته ام چون بسیار حساس و نازك طبع بود باصل دوستی بیش ازهر چیز تعلق خاطر نشان میداد بلکه در این مرحله از هیچگونه فداکاری وجان نثاری دریغ نداشت .

او خودمیگفت که جمعی از قدما در معنی «خل» که بمعنی دوست بی شائبه است چنین یاد آور شده‌اند که رفاقت و دوستی حقیقی فقط در میان دو طایفه از مردم دیده میشود یکی میان طبقهٔ لوطیها و عیاران که در عالم دوستی سروجان را بالای یکدیگر میدهند ، دیگر بین حکما واهل معنی که بحقیقت وصفای دوستی کما هو حقه پی برده ودانسته اند که :

دنیاخوش است ومال عزیزاست وتن شریف

اما رفیـق بـر همه چیـزی مقدم است

مکرر داستان رفاقت ودوستی بی شـائبهٔ ابن المقفع وعبدالحمید کاتب را نقل میفرمود وازاینکه این دو یارجانی درموقع رسیدن بلا بقصد عبدالحمیدهر دودر پای مأمورین قتل افتادند وهر دوخودرا عبدالحمید معرفی کردند تعجب مینمود وبرعالم صفای ایشان آفرین میخواند

عمق فکر وتجارب دقیق عبدالله بن المقفع همیشه آن مرحوم را فریفته میداشت وکتاب پرمغز «الادب الکبیر» تألیف این نویسندهٔ حکیم ایرانی از کتب مطالعهٔ همیشگی آنمرحوم بودمخصوصاً این بیان ابن المقفع رابسیار پسندیده بودوکر میبست که «انسان چون خواه ناخواه موجودی مدنی الطبع واجتماعی است بدون دوست نمیتواند زندگانی کند بخصوص که درگشودن رازدل وچاره جوئی درمشکلات و سپردن اسرار خاطر بیارانی محتاج است اما ازآنجاکه تمام مردم را نتوان این قدر و منزلت داد ومحرم رازهای نهانی خودکرد پس باید بعداز آزمایش دقیق یکی دوسه نفررابدوستی برگزید وازایشان هیچ سرومکنونی را مخفی نکرد ونسبت ببقیهٔ مردم ازخود بیگانگی بلکه حال قهر و درشتخوئی ظاهر ساخت» .

مرحوم قزوینی تازنده بود بهمین سیره میزیست یعنی باستثنای سه چهار تن دوست صمیمی بی ریاکه داشت درمعامله ومعاشرت باسایرمردم ازسوء ظن و احتیاط

خالی نبود و باکسانیکه ایشانرا نمی‌شناخت بااینکه کمال ادب وانسانیت را رعایت میکرد زیاد حسن محضر وسعهٔ صدر نشان نمیداد وحتی‌المقدور از ملاقات کسانیکه هیچ ندیده و نشناخته یا از دوستان مورد اطمینان قبلا اوصاف مخصوصاً درجهٔ سواد و معلومات و میزان سن ایشانرا نشنیده بود احتراز کلی داشت ولی چنانکه گفتم بادوستان صمیمی خود جان دریك قالب بود وهمه وقت درد رك صحبت ایشان میکوشید و یاد دوست وهر یادگاری ازاورا بالطفی شاعرانه تلقی میکرد. شبی درپاریس درخدمت او بودم و خانم او یکی ازصفحات سازندهٔ معروف آلمانی افنباخ Offenbach را باگراموفون مینواخت . بی اختیار دیدم که اشك در چشمان آن مرد حساس حلقه زد ، و گفت مرحوم حاج سید ابوالحسن علوی که بعد ازختم جنگهای اول بین‌المللی خود را در برلین درزیر ترن برقی انداخت وانتحار کرد این صفحه را بسیاردوست میداشت ، سپس تا آخر شب متأثر و بذکر صفات حمیدهٔ مرحوم علوی رطب اللسان بود .

ازجلسات شیرین سراپالطفی که نگارنده سعادت حضور درآنهارا درپاریس داشتم جلساتی بود که درآن استادعلامهٔ و مرحوم میرزا محمد علیخان فروغی طاب ثراهما بصحبت میپرداختند و ازهر دروددرباب هرمقوله از جمله ازایام جوانی خود گفتگو می‌کردند.

این دو مرد جهاندیده و کتاب خوانده که ازایام جوانی درطهران باهم مأنوس شده و باهم مبادلهٔ درس کرده بودند (مرحوم قزوینی بمرحوم فروغی عربی درس میداده و مرحوم فروغی باستادفرانسه می آموخته) چنان درصحبت شیرین سخن و در بیان مطالب مفید و ممتع سحر آفرین بودند که غالباً جلسات ایشان ازعصر تاحدود ساعت دوازده شب طول میکشید و هیچکس احساس خستگی و ملالت نمیکرد بلکه درك طول زمان اهل مجلس را دست نمیداد وچون جلسه بآخرمیرسید مثل این بود که حاضرین بر زود گذشتن وقت تأسف میخورند .

درهمان ایام‌خوش،مرحوم فروغی که درهیأت دولت جناب آقای حاج مخبرالسلطنه هدایت مقام وزارت جنگ داشت به سمت سفارت کبرای ایران در آنکارا منصوب گردید .

ساعت ده صبحی بامرحوم قزوینی بایستگاه راه آهن رفتیم تامرحوم فروغی را که عازم ترکیه بودمشایعت کنیم پس ازتودیع، قطار سریع السیر شرق که ازپاریس یکسره باستانبول میرود حرکت کرد ودر طرفةالعینی ازچشم ما ناپدید شد . اینحال چنان تأثری درمرحوم قزوینی ایجاد نمود که بی اختیار برتمدن جدید ووسائل مکانیکی آن لعنت فرستاد ، دست مرا گرفت و با هم بکافهٔ مقابل ایستگاه رفتیم ، وگفت فلانی در ایام قدیم وقتی یکی از دوستان با شتر یا کجاوه بسفر میرفت انسان تا مدتی دورشدن اورا میدید و باتکان دادن دستمال واشارهٔ دست آرام آرام برفتن تدریجی او عادت میکرد تاازمد نظر ناپدید میگردید . امروز باوسائل جدید چنان دورشدن یك نفردوست ازپیش چشم بسرعت انجام میگیرد که تا دیده برهم میزنی اثری ازاو پیدا نیست وگوئی که هرگز نبوده است .

درسال ۱۳۱۲ شمسی موقعیکه نگارنده بارسوم بپاریس رفتم قبلا بآن مرحوم خبری ازآمدن خود ندارم وپس ازورود بخدمتش شتافتم . البته وی ازاین آمدن غیر مترقب من تامدتی درتعجب بود سپس ازمن گله کرد که چراساعت رسیدن خودرا بپاریس پیشتر بایشان اطلاع نداده ام تا بایستگاه بیایند : گفتم نخواستم موجب زحمتی شده باشم، وعذرهای دیگر ازاین قبیل آوردم . گفت: فلانی هیچیك ازاین حرفها معقول و مسموع نیست فقط تودوست خودرا ازلذاتی بی نصیب گذاشتی ونخواستی که من بایستگاه بیایم وباشوق و امیدی آمیخته بنگرانی در میان مسافرین قطارهائی که میرسند بگردم وپس ازمدتها دوری یکی از دوستان خود را بیابم و ازاین حال لذتی را که می دانی دریابم .

۲ــ بعدازدوست ورفیق، مرحوم قزوینی طبیعت را بسیار دوست میداشت مخصوصاً باقسام گلها و نباتات وشناختن اسامی واصل ومنشأ وخاصیت هریك ازآنها عشقی مفرط میورزید، وقسمت عمده ازایام تفریح و گردش او در باغهای نباتات پاریس واطراف آن، یادرتماشای نمایشگاههای ریاحین میگذشت ، همه را یك یك از نزدیك بدقت میدید واسامی وخواص هریك راازاهل خبرت میپرسید ویادداشت میکرد، سپس بعدازمراجعت بمنزل درتحقیق اسامی فارسی وعربی آنهامیکوشید وباکتابهای مخصوصی که بزبانهای

اروپائی‌درمعرفت‌نباتات واشجار وریاحین‌تهیه‌کرده بود تطبیق مینمود ، و کمتر درخت یاگلی بودکه او دیده بود واسامی آنهارا بچندین زبان نمیدانست و یادداشت درباره آنها نداشت

مکررخود آنمرحوم بنگارنده که غالباًدراین‌گردشها درخدمت او بودم‌میگفت که مردم ایران ازاقسام درختها فقط چنار و نارون وسپیداروزبان‌گنجشك وسروو کاج وچند درخت دیگررامی‌شناسند ، بقیه پیش ایشان یادرخت جنگلی است یانبات و گیاه فرنگی ودرفرهنگهاهم‌دردنبال‌اسم هریك نوشته اند « نام درختی‌است» یامعروف است.

آنمرحوم را عادت برآن جاری بودکه لااقل روزی یکی دوساعت صبحهای‌زود یاعصرها پیاده تنها یا بایکی ازدوستان در محلهای مصفی و خالی از اغیار و مزاحمین بگردش میرفت ، اگرطبیعت اطراف زیبا بود بتفرج وتماشا میپرداخت واگرچیزی‌از این قبیل نمیتوانست‌اورا مجذوب وفریفته‌کند این اوقات را بتفکر وتأمل میگذراند سپس بخانه برمیگشت وبنوشتن یامطالعه میپرداخت .

۳ـ خواندن ومطالعه شاید بزرگترین لذت‌ایام‌حیات‌مرحوم قزوینی بود ،چیزی نبودکه بدست او بیفتد ویاسراغ آنرا در جائی بگیرد و تهیه‌کند وآنرا تا آخر بدقت تمام نخواند .

طرزمطالعهٔ آنمرحوم آن‌بودکه درخواندن هیچ چیز عجله نمیکرد یعنی وقتی بمطالعهٔ مقاله یاکتابی مشغول میشد واقعاً زمان ومکانرا فراموش می نمود وچنان در کنه همان‌مطلبی که مورد مطالعهٔ او بوداورا حال‌استغراق وانقطاع کامل ازهمه‌جادست میداد که بهیچ کار دیگر نمیپرداخت و هیچوقت در طی مطالعهٔ یك موضوعی دست بمطالعهٔ دیگری نمیزد و بارها میشدکه اگرحل مشکلی اورا بسرعت دست نمیداد همهٔ‌کارهای دیگرخودرا تعطیل میکرد وهمهٔ ذکر وهوش وحواس خودرابحل همان مشکل‌معطوف میساخت .

ازهرکس میپرسید وبهر که‌احتمال میداد کاغذ مینوشت تا یابمقصود خود برسد ویاواقعاًازهمهٔ‌جوانب مأیوس‌شودو بمضمون«الیأس احد الراحتین»خیالش فارغ گردد.

مرحوم قزوینی درحین مطالعه همه وقت مدادی ومداد پاك کنی‌دردست‌داشت

(همیشه درهریك از جیبهای اومدادی بود) وهرچه را میخواند یا تصحیح و حاشیه میکرد یادرکنار صفحه یادرپشت صفحات اول وآخرکتاب مطالب مهم وشیرین یانادر و مضحك ومهمل را یاد داشت مینمود . تمام کتابها یا مقالاتی که از تحت نظرمطالعهٔ او گذشته مملواز این تصحیحات وملاحظات است وگاهی تحقیق دربارهٔ یك لغت یااصطلاح یا اصلاح وتکمیل مطلبی درطی مطـالعه چندین روز و شب اورا گرفته وحاصل آن بصورت یك مقاله یایك رساله که بهمان کتاب ومقاله بدست آنمرحوم ضمیمه یادردفتری علیحده ضبط شده درآمده است .

شاید بهترین ثمرهٔ حیات علمی آنمرد جلیل القدر همین گونه یادداشتها وتصحیحات وملاحظات کوچك وبزرگ باشد که درپشت کتابهای خود آنمرحوم بایکدیگر ضبط شده چه یك نگاه بآنها میزان دقت وکنجکاوی وانصاف وشوق سوزان اورا بیافتن حقیقت ووسعت دامنهٔ اطلاعات اورا بخوبی میرساند ، ضمناً چون وی مردی حساس و نکته سنج وظریف بود این یادداشتهای او بسیارشیرین وعبرت آموزاست وخواندن بعضی از آنها که ازسرعصبانیت بقلم آنمرحوم جاری شده گاهی انسانرا ازخنده روده برمیکند.

درجهٔ حساسیت وتعصب اونسبت بسلامت املاء وانشاء فارسی تا آن اندازه بود که گاهی واقعاً برای یك املاء غلط یایك نوشتهٔ نادرست که ازیکی ازمعاشرین یادوستان خود میدید، یا بکلی با او میبرید یا باو اولتیماتومی در این باب میداد و اصلاح املاء وانشاء غلط وترك این روش ناپسند را جداً از او خـواستار میشد ، بهمین نظرنسبت بفرهنگستان ایران هیچگونه ارادتی نداشت و کار لغت تراشی وتبدیل کلمات مأنوس ومفهوم را بلغات ساختگی یامهجورازجانب اعضای آن سخت زشت میشمرد وبسیارتعجب میکرد که چگونه جمعی که خود همه اهل فضل و کمالند راضی بارتکاب چنین عمل ناصوابی میشوند وغالب اوقات رعایت مصالح روز ایشانرا ازدفاع حق وحقیقت بازمیدارد؟ آنمرحوم اختیاراین روش را ناشی ازدوچیز میدانست یکی آنکه غالب اعضای فرهنگستان ما ازدنیا ووضع کاراین قبیل انجمنها درممالك متمدنه بیخبرند ، دیگر آنکه با وجود مهارت دررشته های مختلف غالباً بزبان و ادبیات فارسی و عربی چنانکه باید آشنائی ندارند واین جمله را هم جاهلانه ازقیـاس لغات و ادبیات السنهٔ اروپائی میدانند .

بخاطر دارم که روزی در حضور آن مرحوم در فرهنگستان بودم ، مرحوم فروغی از یکی از فضلا املای لغتی‌را پرسید که بصاد صحیح است یا بسین؟ او گفت هر طور که حضرت اشرف بفرمایند ! مرحوم قزوینی بقدری از این مجامله عصبانی شد که مافوق نداشت و همیشه باکمال استعجاب میگفت که: آیا ممکن است که انسان برای‌خاطر مصلحت وقت و خوش آمد حضرت اشرفی املای لغتی را هر وقت بشکلی بنویسد ؟

روز دیگر در فرهنگستان یکی از علمای عالمدار تغییر لغات عربی بفارسی پیشنهاد کرد که «اساس»را تبدیل بکلمه‌ای فارسی کنیم و پیشنهاد او این بود که بجای آن «بنیان» بگذاریم بتوهم اینکه بنیان‌هم مثل «بنیاد» فارسی است.

مرحوم قزوینی بآن شخص گفت که بنیان عربی است و «کأنهم بنیان مرصوص» را هرقرآن خوانی خوانده است . آن‌شخص خجل شد ورفت که کلمه ای دیگر که «فارسی سره» باشد بجای اساس بیابد . بعداز آنکه از جلسه بیرون آمدیم من بآن مرحوم جسارةً گفتم: که این یاد آوری‌شما خوب نبود، ملاحظه فرمودید که این‌شخص بین فارسی و عربی تشخیص نمیدهد بنابراین باقبول پیشنهاد او اگر یك کلمهٔ مفهوم مثل « اساس » از بین میرفت لا اقل یك کلمهٔ مفهوم دیگر بجای آن میماند و لغت ساختگی نامفهومی بجای آن نمی‌آمد . فرمود : بسیار صحیح گفتی و من در این باب اشتباه کردم .

٤ـ مرحوم قزوینی درتمام امور زندگانی بسیار عاقل و محتاط ودقیق بود، کوچکترین دقیقه‌ای ازدقایق چه درامور عادی زندگی‌چه درمطالعه ممکن نبود نظر اورا جلب نکند و آنمرحوم ازسرآموختن یاضبط آن درگذرد .

ببهانهٔ ثبت مخارج یومیه دفترچه‌ای داشت که درآن هرروز علاوه برثبت خرج ودخل روزانه کلیهٔ امورقابل یادداشت‌را روزبروزضبط میکردوآن دفترچه هاکه همه درضمن کتب واوراق آنمرحوم بجاست وشاید عدداً بسی برسد درحقیقت درحکم روزنامهٔ زندگی اینمدت ازعمر آنمرحوم است و خود آنمرحوم بقیاس کتاب معروف «واقعات بابری» آنهارا واقعات خودنامیده بود .

این دفترچه ها که مستخرجات یکقسمت ازآنها تحت عنوان «وفیات معاصرین» درشماره های متعدد مجلهٔ یادگار بقلم آنمرحوم منتشرشد وآخرین آنها بمرگ آن علامهٔ استاد انقطاع پذیرفت ازنفیس ترین یادداشتها برای تاریخ معاصراست وماخود هروقت بنکته‌ای دراین باب احتیاج پیدامیکردیم بایشان مراجعه مینمودیم وفوراً جواب صحیح ودقیق میشنیدیم حتی بسیاری ازامورمربوط بزندگانی خودماکه تاریخ و کیفیات آن فراموشمان شده در واقعات زندگانی آن مرحوم ضبط است.

همین دقت در ضبط درتحقیقات وتتبعات آنمرحوم نیزدرتمام مدت عمررعایت میشد وتا آنجاکه برای بشری با اسباب ووسایل‌موجوده امکان داشت آنمرحوم از تتبع واستقصای مطلبی بازنمی‌نشست واین کلام حکیم ومنجم معروف کوشیار گیلانی‌را بسیار پسندیده‌ابود که گفته است: پس از مرگ من مردم نخواهند گفت که فلانی کار را درچه مدت کرده بلکه خواهندگفت که آنرا چگونه بانجام رسانده است.

مرحوم‌قزوینی درمسلك‌تحقیق وتتبع باصطلاح Perfectionniste بود یعنی میخواست که هر کاری را بحدکمال برساند بهمینجهت گاهی روزها و ماهها ازاوقات برای یافتن صورت‌صحیح واقعه‌ای یاتاریخی‌کلیهٔ مصادر ومظان ممکنه را تحت مطالعه می آوردواوراق وصفحاتی را سیاه میکردتاقلب اوازآن جهت که دیگر هیچ مطالعه ومراجعه‌ای رادرباب‌مطلب مقصود مهمل نگذاشته راحت شود، وانصاف اینست که در اینکار شیوهٔ آن‌مرحوم بوسواس‌کشیده بود وهرنوشتهٔ اوچندین بارقلم‌خوردگی وفصل و وصل وافزایش ونقصان وحواشی اضافی با مرکبهای مختلف داشت و شاید هم یکی ازعلل آنکه ازآنمرحوم آثار مرسل وتألیفات مستقل زیاد بجا نمانده همین نکته بوده است مثلا سه جلد تاریخ جهانگشای جوینی که بتصحیح وتحشیهٔ اوانتشاریافته واز شاهکار های بی‌نظیر تتبع ودقت ونمایندهٔ دقیق ترین روش تحقیق اروپائی جدیداست از۱۹۱۲ تا ۱۹۳۷ میلادی یعنی بیست وپنج سال بطول انجامیده وقریب یك ثلث از اوقات عمرآنمرحوم راگرفته است.

بین‌آنمرحوم ومستشرق فقید پروفسورادوارد براون همیشه درباب انتشارنسخ قدیمهٔ فارسی وعربی‌اختلاف سلیقه وجودداشت.

مرحوم براون راسلیقه این بود که این قبیل نسخ عزیز نادر را که تصادفاً ازحرق وغرق ودستبرد زمانه محفوظ مانده وخوشبختانه یکی دو نسخه از آنها بدست ما رسیده است باید فوراً بهر شکل که ممکن شود بطبع رساند وآنهارا بوسیلهٔ تکثیر نسخ از تلف شدن نجات بخشید، بعدها اهل تحقیق و تتبع اغلاط آنهارا رفع ومشکلات آنهارا حل مینمایند ومکرر درهمین باب بمرحوم قزوینی نوشته بود که : «آفت هاست در تأخیر وطالب را زیان دارد» اما سلیقهٔ مرحوم قزوینی این بود که یا نباید بکاری دست زد یا اگر اقدامی میشود باید حتی المقدر کامل باشد تا مطالعه کنندگان نگویند که ناشر فلان غلط را در متن کتاب دیده و بتصحیح آن نپرداخته است .

باوجود پیروی ازاین سلیقه بازآن مرحوم هیچوقت انصاف را از دست نمیداد وابداً ازروش مرحوم براون انتقاد نمیکرد بلکه بجهاتی نظر آن مستشرق نامی را صحیحتر می شمرد ولی میگفت که هر کس سلیقه ای دارد ، من اینطور ساخته شده ام و نمیتوانم ازروش خود دست بردارم .

۵- مرحوم قزوینی بی نهایت کنجکاو و تشنهٔ جمع معلومات و نکات لطیف وعبرت انگیز بود ، چه هرچه بدست او می افتاد چه راجع بجاهلیت عرب وملل دیگر بود چه راجع بزمان ماحتی زندگانی آرتیست های هالیوود میخواند وچون هنر مخصوصی در مطالعه داشت درست همـان جنبهٔ ممتع وشیرین یا عجیب آن نظر اورا جلب میکرد آنرا یادداشت میکرد و برآن حاشیه مینوشت و بعد آنرا برای دوستان خود نقل مینمود . اینکه بعضی از بیخبران نوشته اند که مطالعات آنمرحوم منحصر بآثار ادبی و تاریخی قرون بعدازاسلام ایران تاقرن هفتم هجری بوده بکلی مهمل است ، آن مرحوم ازاحوال صائب وحکیم شفائی اصفهـانی ومیر نجاتی همانقدر اطلاع داشت که از احوال سعدی وحافظ ومولوی، فقط بشعر و کلام آن شعرا بی اعتنا بود وایشان را درمقابل امثال سعدی و حافظ ومولوی قابل توجه نمیشمرد .

مرحوم قزوینی ازایام طلبگی خود حکایاتی نقل می کرد که همانها معرف همین حس کنجکاوی شدید وشوروشوق آن سعیدفقید درراه درک وفهم هرچیز بود ومیرساند که او باوجود تعلق بخاندانی دینی وتربیت یافتن درمحیط آخوندی آنهم در آن ایام،

باقتضای استعداد طبیعی ازهمان اوان میکوشیده است که این قفس تنگ محدود را بشکندو بعالمی وسیعتر ومنزه تر پرواز کند.

خود آن مرحوم حکایت می کرد که درایام طلبگی برای آموختن فنون کشتی ویادگرفتن اصطلاحات پهلوانان تا مدتی مرتباً بزورخانه میرفته است و بهمین علت شرح احوال ومقامات بسیاری ازپهلوانان اواخر عهد ناصری و دورهٔ مظفری رابخوبی میدانست.

مدتی ازاوقات را نیز ببازی شطرنج گذرانده وخود آنمرحوم میگفت: که ایامی چنان عشق باین بازی پیدا کرده بودم که حتی در کوچه درحین راه رفتن بازدرعالم خیال باحریف شطرنج میباختم و برای مغلوب ساختن اوطرحها میساختم. وقتی ازروی آجر فرشهای مسجد شاه میگذشتم ودروهم خود بآنجا رسیده بودم که باید در روی نطع شطرنج حرکت اسب کنم، بی اختیار بجای آنکه راه را مستقیماً طی نمایم درهمانحال حرکت بطرف دست راست متوجه شدم وبایك جست پارا روی نظامی دوم دست راست گذاشتم، یك مرتبه بخودآمدم وبمنزل برگشتم وشطرنج خودرا شکستم ودیدم که اگر این سیره ادامه پیداکند دیریازود من دیوانه خواهم شد وبهمان نظر دیگر بشطرنج دست نبردم.

همین واقعه و وقایع دیگری نظیرآن دلیل قوت اراده و تسلط عجیب آنمرحوم برنفس خود بود، بااینکه مدتها سیگارمی کشید ازمدتی قریب بهفده هجده سال قبل بکلی ازاستعمال دخانیات دست برداشت، هروقت اراده می کرد یك سیگار می کشید وهروقت نمیخواست تاپنج شش سال هم بآن دست نمیزد.

٦ــ اگربگویم که مرحوم قزوینی دردرستی وراستی وامانت وعفت ورعایت حق وعدالت وپیروی ازقوانین هرمملکتی که درآنجا ساکن بودهمهٔ جوانب را مورد نظر کلی قرارمیداد شاید توهینی بساحت مقدس آن مرد باشد،چه اوعقیده داشت که تمام افراد انسانی باید طبعاً باین صفات متحلی باشند ورعایت این اصول برای هیچکس فخر وفضلی نیست. هروقت میدید که درروزنامه های ایران در ذکر نام کسی مینویسند که اوازاعضای وطن پرست وپاکدامن ودرستکار وصحیح العمل فلان وزارتخانه است بسیار

تعجب می کردو میگفت که اگر درارو پامثلا کسی بچرچیل یامسترایدن بگوید که ایشان وطنپرست ودرستکارند البته توهینی بآنان است چه ایشان در خدمت بمملکت خود طریقی دیگر غیراز این بخـاطرشان خطور نمی کند، تذکاراین مراتب چیزی بر حیثیت ایشان نمی افزاید وعیناً مثل اینست که در بیان محامد کسی بگویند که او حرامزاده نیست !

مرحوم قزوینی هیچوقت تن بقبول کاری که یا تخصص آنرا در خود نمیدید یا وقت را برای بسر رساندن آن کافی نمیدانست نمیداد ، هرقدر دوستان او درطهران اصرار کردند که مقام استادی دانشگاه را قبول و برای تدریس درآنجا حاضر شود زیر بار نرفت و گفت من تشخیصی درمعلمی ندارم واگرچیزی میدانم ازنوع همین تصحیح متون قدیمه و نوشتن مقدمه وحواشی برآنهاست واگرهم بخواهم خودرا برای تدریس حاضر کنم چون وجداناً نمیتوانم چیزی را که کاملا نمیدانم بدیگران بیاموزم ناچار باید مدتی وقتم صرف این کار شود وعمرم بآن وفا نخواهد کرد.

درسال ۱۹۲۵ میلادی که نگارنده درپاریس بودم براثر فوت مرحوم کلمان هوار مستشرق فرانسوی کرسی تدریس زبان فارسی درمدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ پاریس خالی ماند وچون آقای هانری ماسه که نامزد جانشینی کلمان هوار بود در آن وقت در الجزایر تدریس می کرد و دروسط سال نمی توانست کار خود را رها کند و بپاریس بیاید قبول تدریس درمدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ پاریس باینجانب تکلیف شد لیکن نگارنده ودوست فاضل عزیز ما آقای مینورسکی چنین صلاح دیدیم که مرحوم قزوینی را برای قبول این شغل حاضر کنیم تاشاید ازاینراه درقروضی که از بابت خرید خانه ای بگردن او مانده بود تخفیفی حاصل شود ، بهزار ویك زحمت آنمرحوم را بقبول این شغل موقت وا داشتیم و بـا اینکه ازبابت خدمت مادی که ازاینراه باوشد همیشه ممنون بود باز ازاظهار اکراه ازمعلمی هیچوقت خودداری نداشت .

چند سال قبل دوست دانشمند ما آقای بدیع الزمان فروزانفر وجناب آقای سید محمودخان فرخ متصدی کفالت آستان قدس رضوی برای ابراز خدمتی نسبت بآن استاد محترم پیش خود ترتیبی دادند که ازعایدات آستانه مبلغی راتحت اختیار مرحوم قزوینی

برای تصحیح و انتشار یکی از نسخه های خطی کتابخانهٔ آستان رضوی بگذارند وچکی بمبلغ ۵۰۰۰۰ ریال بعنوان پیش قسط بخدمت استاد مرحوم فرستادند . مرحوم قزوینی فوراً آنرا برگرداند و گفت که: چون علی العجاله تعهداتی بگردن دارم و نمیدانم که عمرم بایفای آنها وفا خواهد کرد از قبول آن معذورم و نمی‌خواهم که ورثهٔ من زیر بار دین بمانند ، وعین همین عمل از آن مرحوم صادر شده درباب وجهی که جناب آقای مرآت آنرا ازطرف دربار برای شرکت درفهرست نویسی کتابخانهٔ سلطنتی پیش ایشان آوردند ومورد قبول آنمرحوم واقع نگردید .

۷ـ عشق وعلاقهٔ مرحوم قزوینی بادبیات وتاریخ ایران بکلی خالصاً و مخلصاً بود وهیچوقت این کار را برای کسب نام یاتحصیل نان نمی‌کرد، هیچ لذتی برای آنمرحوم بالاتر از آن نبود که نکته‌ای یاحقیقتی‌را در اینراه کشف نماید و برهر کس هم که اینرا درا میرفت هزار آفرین وتحسین میخواند ، تا قدرت وقوت در او باقی بودچشم ازمطالعه و قلم ازنوشتن ویادداشت کردن برنگرفت و بمجلهٔ یادگار که تحت نظر نگارنده انتشار مییابد کمال علقه داشت ، علاوه بر آنکه تمام آنرا سطر بسطر میخواند و همه گونه تشویق وهمکاری‌صمیمانه می کرد دوستان دیگررا نیز باینعمل ترغیب مینمود وشاید آخرین سطوری هم که بقلم آنمرحوم جاری شده همانها باشدکه برای شمارهٔ اخیر یادگار نوشته است .

نگارنده در ۱۵ اردیبهشت ماه گذشته بعدازآنکه شب بمنزل‌آمدم‌دیدم آنمرحوم کاغذ ذیل‌را که عیناً نقل میشودبمن نوشته است .

"پنجشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۸

دوست فاضل ارجمند چون اینروزها حال من خوب نیست ونمیتوانم قلم‌بدست گرفته چیزبنویسم مستدعی‌است منتظر مقالهٔ ازمن برای این نمره نباشید ، البته اگر خداوند بهبودی داد برای شمارهٔ بعد چیزی حاضر خواهم کرد . مخلص حقیقی

محمد قزوینی"

دیدن این نامه مرا سخت منقلب کرد وتقریباً یقین کردم که دیگر جریان طبیعت کار خودرا روبانجام رسانده است .

خلاصه اگر بقول شاعر بگویم که نوشتن کتاب فضل مرحوم قزوینی را آب بحر کافی نیست شاید زیاد اغراق نگفته باشم اماافسوس که مجال سخن تنگ است و قلم ودل شکستهٔ نگارنده هم بیش ازاین تاب وتوان ندارد ، ناچار گفتارخود را باین بیت شاعر بزرگ انگلیسی الکسندر پوپ که در باب جاوید ماندن آثار خود سروده ویکی‌ازدوستان مشترک ما جناب آقای محمد جعفر شیرازی آنرا از فرنگ پس از شنیدن فاجعهٔ مرگ قزوینی بنگارنده‌نوشته وبفارسی نیز ترجمه کرده اند ختم میکنم و آن اینست .

O Death! Where is thy sting ?
O Grave! Where is thy victory!

من بگیتی زندهٔ عشقم مرا کی مرد گیست

ای اجل نیشت کجا وای لحد فتح تو چیست؟

ازمجله اخگر
بقلم ـ نصرالله نیک بین

در رثاء مرحوم قزوینی

هموطنان عزیز یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی و ادبی ایران که مدت چهل و چهار سال ازعمر عزیز خود رادر کتابخانه‌هـای مهم اروپا برای مطالعه و تحقیق و نگارش هزاران صفحات پر مغز و دقیق در بارهٔ علوم و ادبیات ایران و اسلام اختصاص داده و در حقیقت مظهر افتخار ایران در قرن اخیر میباشد ده سال قبل بوطن خود باز گشت و در گوشه‌ئی از نقاط شمال غربی تهران‌مسکن گزید. این شخصیت عالی همان دانشمند بزرگواری است که نگارنده بمناسبت آغاز هفتاد وسومین سال ولادتش مختصری از خدمات‌ویرا درشمارهٔ ۱۵ این‌مجله(اخگر) در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی یاد نمود و تا حدی مقام ارجمندش را در جهان دانش و ادبیات معرفی کرد .

درمدت اقامت اخیرش هم درتهران دقیقه‌ئی از پای ننشست و درتعقیب کارهای گذشته خویش به تصحیح و تحشیه و در حقیقت احیای کتب نامدار ادبی ما پرداخت اما رنجها ومشقات فراوانی که درمدت متجاوز از پنجاه سال‌اشتغال بکارهای فرهنگی ویرا خسته و ناتوان ساخته بود آثارش در سه ســالهٔ اخیر در وجودش ظاهر و هویدا گردید و آن پیکر نحیف را که در منتهای پیری میزیست رنجور و در بستر بیماری انداخت شدت بیمـاری تدریجاً ازنیروی او میکاست و قوای جسمانیش را روز بروز رو بتحلیل میبرد . تا جائیکه درمان پزشکان در او فایده نبخشید و اثر داروها در مزاجش سودمند نیفتاده سرانجام پس از چند ماه ناخوشی زندگی را بدرود گفت و در ساعت ده بعد از ظهر روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ هجری شمسی مطابق بـا

۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۶۸ هجری قمری در سن هفتاد و پنج سالگی (۱) چشم از جهان فرو پوشیده و دنیای علم و ادب را بهجران ابدی خود دچار ساخت.

فوت او برای ادبیات ایران و علوم اسلامی ضایعهٔ جبران ناپذیر میباشد و نگارنده بسهم خود ازاین ضایعهٔ بزرگ زایدالوصف متأثرم و این مصیبت عظمی را بخاندان محترمش و جمیع دانشمندان و فرهنگیان ایران تسلیت عرض میگویم؛ و از خداوند منان مسئلت مینمایم که آن فقید سعیدرا غریق رحمت فرماید.

علامه قزوینی درگذشت و مصیبتی برای کسانی که از نزدیك و دور با او آشنا میبودند، و گذشته از علو مقام علمی و ادبی ویرا واجد آنهمه صفات حمیده و اخلاق پسندیده میدیدند بسی بزرگ میباشد.

شما خوانندگان این سطور اگر بحقیقت‌شخصیت شریف این‌مظهر معنویت و اخلاق و علم و فضیلت متوجه‌میشدید هر آینه می‌فهمیدید که چگونه با درگذشت وی یکی از اشجار مثمرهٔ کهنسال باغستان علوم و ادبیات ایران و اسلام ریشه کن گردیده و حال آنکه حتی در منتهای پیری و سالخوردگی میوه‌های شاداب و رنگا رنگی در شاخسار وجود خود میپروراند و آنوقت بود که از شدت تأثر قلبتان مجروح میشد و تسلیات اشخاص در درمان جراحت آن اثری نمیبخشید.

گوئی چشمان او در عالم اشباح باز است و هنوز بفرزندان حساس وتشنهٔ علم و معرفت این آب و خاك مینگرد و امیدآن دارد که دنبال کارهای فرهنگی او را بگیرند و در راه ترویج‌معارف و رونق مکتب ابداعی‌او مانند خودش‌ازبذل‌مال وجان و عمر مضایقه ننمایند.

اگر بگویم که این وجود شریف تمام خصال حمیده را در خود جمع نموده بود مبالغهٔ نکرده‌ام و چنانچه‌بگویم در ردیف دانشمندان و محققین و صاحب نظران طراز اول این کشور در قرن اخیر قرار داشت اغراق نگفته‌ام. زیرا با جمع کردن کمالات و فضائل بسیاری در وجود خود، خویشتن را بمنزلتی رفیع ارتقاء داده و

---

۱ ــ مرحوم علامه قزوینی در تاریخ وفات هفتاد و چهار سال و سه ماه و هیجده روزاز عمرشریفش میگذشته است.

خصال بارز او بود که درنتیجه وجود او را بزرگوار جلوه میداده و بر خلاف کسانی که در بذل علم بخل میورزند از ترویج دانش فرو گذار نمیکرد و فضلائی را که با علوم اسلامی سروکار داشتند از منبع فیاض وجود خود بهره مند میساخت.

بسؤلات اشخاص دراسرع وقت جواب میداد و در صورتی‌که مطالب استفتائی عمیق میبود شواهدعلمی و تفصیلی‌ذکرمینمود بطوریکه هریك ازاین قبیل‌نامه‌هایش بمنزلهٔ دستور قطعی ست که روش تحقیق و نگارش و تتبع را میآموزد؛ زیرا سراپا حاوی مطالب دقیقی بود، واز طرفی در بارهٔ دقت و صحت آن‌شکی نتوان یافت. وی ابداً بظن خود عمل نمیکرد ودر تحقیقات‌خویش جز باستدلال پای‌بند چیز دیگری نبود از اینرو نوشته‌های‌وی ازسهو وخطا مصون میبود.

در هر موضوعی که بتحقیق‌میپرداخت با کنجکاوی و استقصای در کتب حق مطلب را ادا میکرد و نکته‌ای باقی نمیگذاشت و ازطرفی بدرستی تحقیقات خود علاقهٔ وافری داشت و هیچگاه تحت تأثیر احساسات شخصی قرار نمیگرفت.

در اظهار عقیده صراحت مخصوصی داشت و درعین حال بدون کنجکاوی و حصول اطمینان مطلبی را انشاء نمیکرد.

این دانشمند بزرگ تواضع و فروتنی را شعار خودساخته بود وآنهمه معلومات شخصی را بضاعت‌مزجاة میپنداشت‌ازتظاهر بدانش فرسنگها دور بود وجز درمواردیکه استفتائی از او میشد سخنی نمیگفت.

هرکس در برابر او قرار میگرفت خویشتن را در مقابل اوقیانوس عظیمی از معارف مختلفه میدید کـه امواج بلند علوم در سراسر وجودش در حرکت میبود و همینکه لب بسخن میگشود آثار احاطهٔ فراوانش در موضوع مورد گفتگو پدیدار میگردید.

قزوینی طالب شهرت وجاه ومقام دنیوی نبود وآنچه بتصور بیاید گرد این کارها که بعقیدهٔ من بازیچهٔ درصحنهٔ زندگی بیش‌نیست نمیگردید.

دقایق عمر را بترویج علوم و فنون اختصاص داد و در اینکار بـافراد کشور درس‌های علمی تعلیم داد ـ علاقه‌مندی شدید آن مرحوم بتحقیق ومطالعه طبق‌اصول

علمی Méthode scientifique بدرجه ئی میبود که حتی از ساعات استراحت شبانهٔ خود بدان اختصاص میداد و تانیمه شب در کتابخانهٔ (۱) گرانبهایش بدان اشتغال داشت، بطوریکه تا سه روز قبل از موت کتاب از دستش نیفتاد.

در نتیجهٔ معاشرت با تعداد بسیاری از محققین و استادان بزرگ و مستشرقین اروپائی و آشنائی به روش تحقیق و تتبع آنان و گذرانیدن قسمت اعظم عمر در جوار خزائن علم وادب دنیای متمدن و اشتغال به یك سلسله تحقیقات دامنه‌دار عمیق در کتابهای پیشینیان بالمآل درتحقیق و تتبع سبك جدیدی ایجاد نمود که از ممیزات آن دقت وصحت و امانت وموشکافی و حقیقت جوئی و روشن ساختن معضلات علمی و ادبی طبق سند علمی میباشد.

البته نمیخواهم بگویم که این شیوه سابقاً مورد توجه نبوده بلکه میخواهم یادآوری کنم که کمتر دانشمندی رادرایران سراغ میتوان کرد که شیوهٔ تحقیق قدما امثال ابوریحان ابوعلی سینا و رازی را با شیوهٔ استادان جدید اروپائی باهم آمیخته و ابتکارات و تجربیات یك عمر خودراهم بدان افزوده وبایك اصول علمی مطالعات و وتحقیقات خودرا ادامه داده باشد.

از عوامل مهمی که در پیشرفت و ترقی معنوی مرحوم قزوینی مؤثر بود همانا استعداد شگفت انگیزی بود که خداوند منان بدو عنایت فرموده بود وخوشابحالش که آفریدگار او را لایق آن استعداد دانست و وجودش را با اعطاء این موهبت عظمی بسی بزرگوار ساخت. زیرا درقرآن بدین معنی اشاره فرمود و چنین گفته «کسی را که شایسته ببیند استعداد و نبوغ بخشد و با چنین موهبت عظیم لطف و عنایت خودرادر باره اش بنهایت رساند واین حقیقت عالی را جز خرد مندان درك نمیکنند» (۲).

دیگر از عواملی که در ترقیات او تأثیر داشت تماس او با دانشمند بزرگی نظیر پروفسور براون بود که معاشرت این مرد بزرگ در وجودش بمنزله کاتالیزری عمل کرد و ذوق او را تحریك نمود چه این دانشمند انگلیسی گذشته از واجد

---

۱ ـ فهرست کتب مرحوم علامهٔ قزوینی بالغ برچهارصدمجلد بوده است.

۲ ـ یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقداوتی خیراً کثیراً ومایذکر الا اولو الالباب

بودن صفات ملکوتی ، ایران دوست‌هم میبود و در راه تأمین استقلال ایران درجنگ بین‌المللی اول دقیقه‌ئی از پای ننشست وحتی بادولت متبوعهٔ خود در افتاد.

بایرانیان کمک‌های وافری کرد وازجمله درتهیهٔ وسائل کار مرحوم قزوینی اقدام نمود؛ کتاب و کتابخانه در دسترس او قرار داد؛ از او حمایت کرد ، در راهنمائی او فروگذار نکرد . مقالات تحقیقی‌وی را راجع به مسعود سعد سلمان بزبان انگلیسی ترجمه ونشر داد وتا زمانی که ریاست اوقاف گیپ را داشت علامهٔ قزوینی هم با او کار میکرد و تصحیح و تحشیه و چاپ چندین کتاب ادبی و تاریخی شرقی از جمله تاریخ جهانگشای جوینی نتیجهٔ زحمات مرحوم قزوینی درمدت معاشرت با براون بوده است . البته عوامل دیگری هم در پیشرفت آنمرحوم دخالت داشتند که شرح و تفصیلش در اینجا بطول میانجامد این است که فقط بذکر دو عامل مزبور اکتفا گردید .

علامهٔ قزوینی بمثابه کانونی بود که علماء و دانشمندان دنیا که باحوال او آشنا بوده و با ادبیات و علوم اسلامی سر و کار داشتند او را بمنزلهٔ چراغ راهنمائی خود میدیدند . زیرا در قرن حاضر بندرت دیده شد که دانشمندی نظیر وی گذشته از صرف و نحو ، فقه واصول و کلام و حکمت ، ادبیات فارسی و ادبیات عرب از حیث نظم ونثر ، تفسیر قرآن ، رجـال شناسی ، کتاب شناسی علم اخبار و سیر ، تاریخ ایران تاریخ اسلام ، عروض وقافیه ، معانی بیـان ، بدیع حساب وهندسه، طب قدیم ،هیئت نجوم ، بزبانهای فرانسه (۱) و آلمانی و انگلیسی و سریانی نیز آشنائی کامل داشته باشد و فی‌الواقع حق با همان اشخاصی بود که ازکشورهای آلمان و فرانسه و انگلستان و افغانستان و هندوستان و مصربا او مکاتبه میکردند و در بارهٔ معضلات ومشکلات علوم اسلامی و ادبیات از او استفتاء میکردند ومرجع مسلم این رشته‌اش میدانستند.

در نقدالنثر و نقدالشعر فارسی و عربی ید طولائی داشت و از میان بزرگان علم و ادب ایران بحافظ و مولوی و سعدی علاقهٔ فراوانی داشت .

---

(۱) ـ زبان فرانسه را قبل از مسافرت اروپا در مدرسهٔ سن‌لوئی‌درتهران آموخته بود در صرف و نحو فرانسه اطلاعات وسیعی داشت زبانهای آلمانی وانگلیسی وسریانی را در اروپا آموخت

مطالهٔ نوشته‌های انتقادی این دانشمند نقاد بی‌اختیار ما را بیاد نقادان بزرگ اروپا امثال . ولتر واگوستن تیری و گیز و غیره میاندازد بعبارة اخری اگر آب و خاك اروپا منقدینی نظیر مشارالیهم را پرورانده ، ایران‌عزیز ما هم دانشمند نقادی نظیر مرحوم علامه قزوینی را بار آورده و موجبات بسی‌افتخار و مباهات‌ایرانیان را ازاین حیث فراهم ساخته است .

نگارنده بر اثر علاقهٔ شایانی که بادبیات عمومی دارم با کتابهای محققین و خاور شناسان قرن اخیر امثال نلد که و کارل برو کلمان‌آلمانی و نیکلسن انگیسی سر و کار داشته و بسلیقهٔ آنان در سبك تحقیق تا حدی آشنا میباشم و با اینکه مشارالیهم از دانشمندان طرازاول یکصد سال اخیر اروپا بوده‌اند معذلك در بعضی از موارد بقدری تحقیقات آنها را سطحی دیده‌ام که تصور میکنم شایسته مقام ارجمند علمیشان نباشد و تنها چیزیکه مایهٔ اقناع‌نگارنده در این مورد گشته این است که خیال میکنم شاید منابع و مواد لازم برای تحقیق در دسترسشان نبوده باشد ، وحال آنکه تحقیقات علامه قزوینی عاری از این نقیصه بوده و در مورد آنچه از او سؤال شده و یا خودش شخصاً خواسته اظهار نظر نماید چنان دامنه تحقیقات را وسیع گرفته ودر عین‌حال بقدری در مطلب دقیق شده که درست نقطهٔ مقابل بعضی از تحقیقات مستشرقین مزبور قرار دارد . و بدون هیچگونه شك و تردیدی باید بگویم هیچ کتابی نبوده که در موضوع مورد نظر وی سطری‌در آن نوشته شده باشد و ایشان مطالعه نکرده باشند . مثلاهرگاه صفحات ۲٤و ۲۱۰ کتاب تاریخ ادبیات عرب را Geschichte der arabische – Literatur نگارش کارل بروکلمان آلمانی را مطالعه کنید خواهید دید که در فصول مربوط به امرؤالقیس اشعر شعرای عرب و ابن خلدون فیلسوف اجتماعی اسلام مجموعاً بیش از سه صفحه ننوشته و تحقیقاتش کاملاسطحی است و حال آنکه نویسندهٔ تاریخ ادبیات عرب بایستی در مورد امرؤالقیس گذشته از بیو گرافی و اشعار لااقل بطور اجمال از سبك شعری و کیفیت و چگونگی منظومه‌ها و اشعار منسوب بدو سخن راند و نیز در مورد ابن خلدون پس از نگارش شرح حال مختصری هم از کیفیت و سبك تالیف تاریخ عمومی

وی و مقام او در علم‌الاجتماع گفتگو نماید نه اینکه به‌بیان‌اجمالی شرح احوالشان اکتفا نماید .

و یا هر گاه کتاب تاریخ ادبیات عربی(Literary History of the Arabe) نگارش پرفسور نیکلسن انگلیسی را مورد مطالعه قرار دهید مشاهده خواهید کرد که مثلا در صفحهٔ ۱۴۳ که در بارهٔ قرآن بحث مینماید بطوری شیوهٔ اختصار پیش گرفته که گوئی موضوع قرآن را پست‌ترین موضوعات ادبیات عربی پنداشته است و حال آنکه قرآن از مهمترین موضوعات ادبیات عرب بوده و نویسندهٔ تاریخ ادبیات عرب باید از لحاظ سبك و اسلوب و جنبهٔ فصاحت و بلاغت و حتی تأثیر قرآن در ادبیات عرب بحث کند و دامنهٔ سخن را بسط دهد ولی بر عکس تحقیقات مرحوم علامه قزوینی اینطور نیست و من باب مثال اگر مقدمه‌هائی که بر کتاب تاریخ جهانگشای جوینی و مرزبان نامه و یا تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی نوشته مطالعه نمائید خواهید دید که بقدرن دقت و استقصا وحتی‌امعان اظر بخرج داده که بهتر از آن نمیتوان نوشت .

مرحوم قزوینی دارای روحی حساس بود و در برابر اظهارات اشخاص بدون استدلال تسلیم نمی‌شد، این بود که فقط کسانی درمحضر او صحبت‌میکردند که‌حقیقة صاحب دانش و فضلیت بوده و در اینراه زحمات فراوانی کشیده بودند .

مرحوم‌قزوینی بایران عزیز علاقهٔ فراوانی‌داشت‌وهمواره‌آرزو میکرد که‌روزی بیاید که ایران هم در زمرهٔملل متمدنه عرض اندام نماید، وی شروع‌اصلاحات را از ترویج معارف و با سواد کردن مردم میدانست . و خویشتن هم بسهم خود یك عمر در اینراه کوشش کرد و درس عملی داد . در موقعیکه روسیهٔ تزاری در جنگ بین‌الملل اول خاك ایران را مورد تجاوزات خود قرار داده بود و تعداد زیادی از رجال کشور از جمله ثقة‌الاسلام را در تبریز اعدام کرد مرحوم قزوینی بنام دفاع از حقوق‌ایران‌و ایرانیان در جمعیت وطنپرستان ایرانی که درآنموقع بعضویت‌بزرگوارانی امثال آقایان تقی زاده و پور داودو اشرف‌زاده وکاظم‌زاده ایرانشهر در پاریس تشکیل یافته بود داخل شد وفعالیت آغاز کرد و مقالاتی درمجلهٔ عالم اسلامی فرانسه بامضای

جمعیت منتشر ساخت و پس از چندی که جمعیت مزبور بآلمان رخت بربست و در آنجا تحت نظر جناب آقای تقی زاده مجله‌ئی بنام کاوه منتشر گردید در آن نیز مقالاتی در بارهٔ ایران می نگاشت :

مجلهٔ مزبور بقدری پر مغز و حاوی مطالب عمیق و گرانبهائی در موضوع ترویج علم و دانش و اخلاق و اصلاحات اجتماعی میبود که بلا تردید در ردیف مهمترین مجلات آنروز دنیا قرار داشت . زیرا تمام آنهائیکه مقالاتی در آن مینوشتند از زبده‌ترین وفاضلترین و روشن فکرترین مردمان این کشور میبودند و بر هر ایرانی علاقه‌مند باصلاحات واجب استکه آن مقالات را مورد توجه دقیق قرار دهد تا او را در شاهراه زندگی اجتماعی روشن و بصیر گرداند .

ضمناً از بیان این مطلب نا گزیر میباشد که گرچه قسمت اعظم از افراد فاضل و دانشمند کشور ما از نظر طول اقامت مرحوم قزوینی در اروپا ازعلو مقام علمی و ادبی او بی‌اطلاع مانده اند ولی بالعکس این امر بر محققین اروپائی که هم مشرب وی میباشند پوشیده نیست . و بدیهی است که عدم آشنائی کامل مردمان کشور ما باحوال‌این‌دانشمندجلیل‌القدر مانع بروزشخصیت‌علمی او در ایران نخواهد بود ، زیرا دنیا هرگز خدمات و زحمات دانشمندان جهان را فراموش نکرده است و اگرچه درمیان قوم خود گمنام بوده‌اند معذلك دیر یا زوداستعدادشان راواضح‌وآشکار ساخته است .

اظهار نظر در بارهٔ‌ارزش کارهای علمی مرحوم علامهٔ قزوینی

تمام خصائصی که در بارهٔ مرحوم علامهٔ قزینی ذکر کردم حقایقی است که از نظر معاصر بودن بااین‌دانشمند بزرگوار و غور در نوشته‌های اوبرنگارنده معلوم و مسلم گریده و در صحت آن ذره‌ئی تردید ندارم . اما از آنجائیکه تصمیم دارم‌درمورد رجال و دانشمندانی که در بارهٔ شرح احوال و خصایص و کارهای علمی و ادبی و شخصیت آنهاتحقیق میکنیم با توجه به معیاری که در دست داریم‌ارزش و فضیلت آنها را در جهان دانش معین نمائیم لذا دراینجا هم مختصری بدین معنی اشاره میکنم .

مرحوم علامهٔ قزوینی نظر بعلو مقام علمی و معنوی و شم و ذوق تحقیق ادبی

و احاطهٔ فراوانش در بارهٔ بسیاری از علوم و فنون بلا شك یكی از دانشمندان بزرگی است که قرن معاصر بوجود آورده است. اما باید فهمید که فضلیت ایشان نسبت بسایر دانشمندانی که مانند وی در بنای کاخ دانش مؤثر بوده اند تا چه حدود میباشد.

قبل از هر چیز باید در نظر داشت که دانشمندانی که با کاخ ناقص تمدن و دانش روبرو شده‌اند از سه طبقه خارج نیستند.

۱ ــ آنانکه فقط علم بمعماری کاخ دانش را دارند ولی در تمام عمر خشتی بر بنای ناقص آن نمی نهند.

۲ ــ اشخاصی که گذشته از علم معماری چند خشتی بر بنای نیمه‌تمام آن می نهند و بدینوسیله در تکمیل آن میکوشند.

۳ ــ کسانی که با علم‌بمعماری کاخ دانش مشاهده میکنند که خشتهای نخستینی که در پایه‌های این بنای عظیم بکار رفته درطی مرور دهور فرسوده شده ودر شرف انهدام میباشد لذا نظر باینکه تخصص ترمیم آنرا در توانائی‌خود میبینند عمری‌بترمیم آن‌ها مبادرت می‌ورزند.

در اینجا میخواهیم این نکته را بفهمیم که اولا کدام یك از این‌دسته‌صاحب فضیلت جاویداند و بر تری هریك بر دیگری تاچه حداست؛ و آنگاه ببینیم این دانشمند نامی ایران در ردیف کدام یك از طبقات که در کاخ دانش فعالیت کرده‌اند محسوب میگردد.

۱ ــ دستهٔ اول که عالم بمعماری کاخ مزبور میباشند و در تکمیل بنای آن قدمی بر نمی‌دارند عینا نظیر همان مجسمه سازانی هستند که صرفاً عالم بدین فن بوده و شاهکارهائی از خود باقی نمیگذارند تا درنتیجه بعد ها ملاك تشخیص درجهٔ فضیلتشان بر سایر همکارانشان گردد. و اشخاصی که مجمع کمالات و فضائل علمی و ادبی بوده و حتی جامع بسیاری از علوم و فنون میباشند ولی آثاری از خود باقی نمیگذارند که بالمآل دردی از دردهای جامعه را درمان نماید و یا مرهمی بر جراحات بدبختی آن بگذارد از همین دستهٔ محسوب میشوند. اینگونه از دانشمندان

فضیلتشان با مرگشان از میان خواهد رفت زیرا علم و دانش مرد با مرگ او بزیر خاك مدفون خواهد شد اما اگر اثری باقی بگذارند همواره میزان سنجش درجهٔ فضیلتشان خواهد بود. چنانکه امروز هم پس از گذشتن قرنهای متمادی ارزش و مقام علمی و ادبی و فضیلت فنا ناپذیر امثال ارسطو- رازی - ابن سینا -کانت،روسو و شاتوبریان، گوته، شیللر، سعدی و فردوسی را جز با مطالعهٔ آثارشان بوسیلهٔ دیگری نمیتوان درك کرد. و هرگاه این شخصیت های بزرگ دنیا آثار پر مغزی از خود باقی نگذارده بودند هر آینه درك فضائل وعلو مقام معنویشان برای ما امکان ناپذیر بود بنا براین نتیجه چنین میشود که دستهٔ اول پس ازمرگشان در جهان دانش فضیلتی نخواهند داشت و حتی در طی مرور دهور جامعهٔ بشریت آنها را ازیاد خواهد برد چه بسا دانشمندان و محققین بزرگی وجود داشته اند که از نظر نداشتن اثر و یا از بین رفتن آثارشان بواسطهٔ حوادث روزگار مجهول‌الهویه گردیده و یا امروز غیر معروف بوده و دیگر برای بشر امکان ندارد که میزان معلومات و اطلاعات و فضائل آنها را دریابد.

۲ ـ دستهٔ دوم دانشمندانی هستند که بسهم خود در تکمیل بنای کاخ دانش فعالیت کرده‌اند و مثل نقاشانی هستند که بساختن تابلوها و شاهکارهائی مبادرت کرده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذارده‌اند که همانها معیار درك کیفیت کارهای آنها میباشند.

دانشمندانی که مربی جامعه بوده و افراد فاضل و لایقی بار میآورند و باتألیف و ترجمه و تحقیق، چراغ پر نوری از دانش و معرفت بدست افراد جامعه میدهند تا در جادهٔ دشوار زندگی راهنمایشان باشد ازدستهٔ دوم محسوب و فضیلتشان جاویدان خواهد بود.

۳ ـ دستهٔ سوم نظیر معمارانی هستند که نقشهٔ بنای جدیدی طرح نمیکنند بلکه مشاهده مینمایند که مثلا پایه‌های فلان بنای تاریخی مجلل باستانی در شرف انهدام میباشد اینست که همت خود را مصروف براین میدارند که پایه‌های بنای مزبور را ترمیم نمایند. دانشمندانی که عمری بتصحیح و تحشیهٔ کتبی که هنوز اهمیت و

مزیت خود را بر سایر کتب در جهان دانش و ادب از دست نداده‌اند میپردازند از دستهٔ سوم محسوب میشوند و عقیده مندم که فضیلت اینندسته نیز پس از مرگشان مخلد وجاویدان خواهد بود. مثلا وقتی که شما فلا ن کتاب درسی مورد احتیاج امروز مملکت ما را که فرضاً از دارو سازی و یا ادبیات و یا علوم‌دینی بحث میکند و در نتیجهٔ یك عمر تفکر و تحقیق و بذل جان و مال و جوانی، صرفنظر کردن از آسایش و راحتی شبانه‌روزی، بدست دانشمندان و شعرا و محققینی امثال‌محمدبن زکریای رازی و خواجه شمس‌الدین حافظ و علامهٔ حلی نوشته شده مورد مطالعه قرار میدهید ودر هر صفحه‌ئی حداقل چهار پنج غلط املائی و با تحریفی بنظرتان میرسد که در نتیجهٔ استنساخ‌های مکرر در طی قرون گذشته عارض گردیده و شما را که علا قه مند بدانها میباشید در راه تحصیل و مطالعهٔ آنگونه کتب با اشکالا ت فراوانی مواجه میسازد آنوقت چقدر عصبانی خواهید شد؟ و در صورتیکه دانشمند صلا حیت‌داری عمر خود را صرف تصحیح اغلاط و تحشیهٔ مطالب مهم و مفصل آن بنماید تا چه اندازه از او ممنون‌خواهیدشد؟ آیا اگرحقیقةً علاقه مند بعلم و فضلیت باشید مادام‌العمر تحصیلا ت خود را مرهون زحمات او نخواهید دانست؟

آری، عمل مرحوم‌علامهٔ قزوینی‌درمدت یکعمر همین کارمهم وقابل‌ستایش‌بوده است که‌جز کسانی که با این گونه کتب سروکار دارند اهمیت آنرادرك نخواهند کرد.

این است که نگارنده برای آنمرحوم فضیلت بسیاری قائلم زیر آن دسته از کتبی که وی در مدت زندگی خود تصحیح و تحشیه نموده همانا از مهمترین آثار ادبی زبان فارسی و پایه‌های اساسی آن میباشند که در شرف انهدام بوده است و مایهٔ افتخار و مباهات است که استاد بزرگواری نظیر وی توانسته است حتی‌المقدور در اینراه موفق و کامیاب گردد.

باری گرچه مرحوم قزوینی از میان ما رخت بربست ولی‌نام او ابدالدهر زنده و جاویدان بوده و همواره فروغ خیال مثالیش در دلهای حساس تشنهٔ علم پرتو افکن خواهد بود.

او گرچه برفت نام نیکش   در لوح جهان بوده مخلّد (۱)

از وظایف حتمی و مسلم مصادر امور فرهنگی و فرزندان لایق این کشور میباشد که دستگاه تربیت کننده امثال قزوینی را تقویت نمایند و از تشویق تربیت شدگان و پیروان مکتب او باز ننشینند و در تهیهٔ وسائل کار و طبع و نشر آثارشان بکوشند تا روز بروز بر تعداد آنها افزوده گشته نتایجش عاید نسل آینده کشور گردد.

---

۲ ــ آقای جلال الدین همائی استاد دورهٔ دکترای ادبیات در دانشگاه تهران منظومه‌ای در بارهٔ مادهٔ تاریخ مرحوم قزوینی سروده‌اند که بیت فوق‌الذکر یکی از ابیات آن میباشد

حاج آقا بزرگ تهرانی   علامه قزوینی   آقای منزوی

این عکس در سال ۱۳۲۵ که حاج آقا بزرگ مؤلف کتاب بی نظیر الذریعه برای تحقیق در بارهٔ کتابهای خطی موجود از نجف به تهران آمد روزی که معزی الیه بمعیت فرزند خود آقای منزوی متصدی چاپ و نشر الذریعه برای ملاقات علامه قزوینی بمنزل آن مرحوم رفته بودند بوسیلهٔ یکی از حضار مجلس برداشته شده است.

این منظره ساده و قیافه جاذب مرحوم قزوینی برای کسانی که در سنوات اخیر از محضر علامه قزوینی استفاضه کرده‌اند بسیار مأنوس است.

روزنامهٔ اطلاعات شمارهٔ ۶۹۴۳

شخصیت علمی و ادبی

مرحوم علامهٔ قزوینی

از نظر آقای تقی‌زاده

وفات نابهنگام و غیر منتظر علامهٔ قزوینی بی مثال آقای میرزا محمد خان قزوینی برای عالم علم و ادب و معرفت و فضل و کمال چنان ضایعهٔ عظیمی است که خارج از حیطهٔ بیان اینجانب است.

آن مرحوم بلا شك و بدون ادنی مبالغه نه تنها در ایران عدیم‌النظیر بود بلکه بجرأت میتوان گفت درچند قرن اخیر چنان محققی درمملکت مابوجود نیامده بود و اگرسه یا چهار نفری از حیث وسعت علم و فضل و احاطه در ادب و تاریخ و کثرت محفوظات و مطالعات مبسوط و طویل و عریض در این چند قرن داشته‌ایم در عمق علم و تحقیقات دقیق و روح انتقادی و نهایت دقت و نقادی و سلیقهٔ عالمانه تحقیق، آن‌مرحوم بی مبالغه بی همتا بود و حتی بدون حقیر شمردن مقام علمی بعضی فضلای بزرگ عرب و ترك و هند که ستاره‌های درخشان علم و ادب در شصت هفتاد سال اخیر بوده و هستند گمان ندارم درمشرق‌زمین یعنی عالم اسلامی‌هم کسی بعلو مقام این بزرگترین علامهٔ مشرق که آفتاب فروزان علم بود برسد.

وی بحق و بمعنی حقیقی و کامل کلمه افتخار این مملکت بلکه بزرگترین مایهٔ فخر ایران و ایرانی بود، اگر بعضی که دور از ساحهٔ علم و افاضهٔ او بوده و و افتخار گذاشتن سر تعظیم شاگردی در پای او نداشته‌اند این اظهارات مرا مانند مبالغات هر روزه جمعی خودستا بشمارند فقط با ید گفت «کاش‌کانان که مقام فضل‌ترا نشناختند ـ رویت ای دلستان‌بدیدندی ـ تابجای ترنج در نظرت ـ بیخبر دستها بریدندی».

برای بیان زندگی وشرح فضائل و مقامات آن یگانه آفاق مقالات مشبعی لازم است اینجانب بیش از چهل سال شرف سعادت آشنائی و دوستی و بهره‌مندی از خوان فضائل او را داشته‌ام و هر سوال و استفتائی داشتم بحضور ایشان عرضه میداشتم و فوراً جواب وافی و شافی کامل میدادند.

اینجانب بدون آنکه نسبت به مشتغلین در فنون دیگر نفیا یا اثباتاً چیزی بگویم در مورد آن مرحوم با توجه کامل بمعنی حقیقی ادعائی که می کنم صریحاً می‌توانم بگویم که آن مرحوم تا آنجا که‌میدانم تنها کسی بود از ایرانیان که‌میتوان او را در محافل علمی مغرب زمین پهلوی علمای محقق بزرگ در فن مخصوص او گذاشته و باو افتخار کرد و این سخن برای حقیر شمردن قدر محققین نامدار خودمان نیست بلکه گمان می کنم خود آنها بی مضایقه این علو مقام آن اقیانوس فضل را تصدیق دارند.

این ضعیف که جز بضاعت مزجات مایه‌ای از علم و ادب ندارم شایستگی ثنا و قدر شناسی از آن علامهٔ بی مثال کماینبغی‌ندارم و برمحققینی مانند آقایان دهخدا و فروزانفر وهمائی و اقبال و بهمنیار و نظایر آقایان کثرالله امثالهم است که در باب مدارج علمی آن ابو ریحان و ابن خلدون عصر ما چنانکه سزاوار است حق سخن را ادا نمایند و اگرمن چند سطری‌مینویسم‌فقط از لحاظ ادای‌وظیفه دوستی صمیمی دیرین است و بس.

علامهٔ قزوینی مخصوصاً درعلوم عربیه مقام شامخ و احاطه عجیبی داشت در صرف رضی و در نحو ابن‌هشام عصر و در اخبار و سیرتالی ابن هشام و واقدی و بلاذری بوده تاریخ مغول را بحد کمال احیاء نمود و از ملل و نحل تاریخ فرقه اسمعلیه را تحقیق وافی کرد در اشعار عرب و عجم و ادبیات و اقوال آنها احاطهٔ عظیم بی مثال داشت در لغت‌عرب ثانی اصمعی و تالی خلیل‌بن احمد و در رجال وانساب خلف الصدق بلاذری و سمعانی، در معرفت کتب ابن الندیم عصر خود و محقق تر ازحاجی خلیفه بوده‌بلکه‌او را در ردیف البرانگلیسی و بروکلمان آلمانی توان گذاشت و محقق تر از آنها در علم‌عروض مانند شمس قیس بود که کتاب

او را احیا کرده است.

از علوم قدیمه مانند حساب و هندسه وطب و نجوم بهرهٔ وافی داشت و از علوم جدیده نیز مایه کافی اندوخته بود زبان فرانسه را خوب میدانست وبزبانهای انگلیسی و آلمانی بمیزان کافی آشنا بود زبان سریانی را در آلمان فرا گرفت. در فقه و اصول سالها تحصیل کرده بود لکن شاید درهیچ چیزی و هیچ مقوله و هیچ فضلیتی مزیت علامهٔ قزوینی بپایهٔ سلیقه تدقیق و اعتدال و تقید وی بدرستی اظهارات خودواحتراز ازمبالغه و مسامحه درعدم خلط غث و سمین و اطمینان کامل بلکه قطعی از صحت دقیق مطالب وروش انتقادی اونمیرسد واین طریقهٔ انتقادی فوق العاده جدی و باعلاقه وی بحدی بود که گاهی در نظر مسامحه کاران افراطی و وسواسی تلقی میشد و آن را مته روی ارزن گذاشتن میشمردند لکن حقیقت آنست که فقط این طریقه باید ترویج شود و محفل علمی ایران بشدت محتاج این سلیقه است و از این حیث ما باید همیشه مدیون و مرهون آن دانشمند بزرگ باشیم و خواهیم بود که پیشرو و پیشوا و بلکه مؤسس این طریقه در ایران بود و قطعاً ازطرف فضلای جوان مملکت پیروی خواهد شد.

دوست عالیمقام خودم ازاین جهان چشم بربست و در ساعت ۱۰ عصر یعنی بعداز غروب روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ هجری شمسی که باسلیقهٔ خود او باید گفت مطابق ۲۸ رجب سنه ۱۳۶۸ هجری قمری و ۲۷ ماه مه ۱۹٤۹ مسیحی ما را بجدائی ابدی خود دچار نمود خداوند او را غریق رحمت گرداناد ومن در عزای او تسلیتی نمیابم جز اینکه گویم

کاروان شهید رفت از پیش.	وآن ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یك تن کم	وز شمار خرد هزاران بیش

اثر طبع آقای محمود فرخ

ماده تاریخ مرگ علامه قزوینی

بر خاطرم چو یادی از استاد بگذرد
دل بر تن شکیب و توان جامه بردرد

علامهٔ نبیل «محمد» که نام او
تا بود، بود مایهٔ علم، آیت خرد

سر سوی خاك تیره فرو برد آنکسی
کاین خاکدان نظیر و همالش نپرورد

بر اوج فضل و همت و خلق عظیم او
سیمرغ و هم ما نتواند که بر پرد

دردا و اندها و دریغا و حسرتا
چرخ آنکجاش برد که بر گشت ناورد

آن خوان علم و فضل که بر ما گشاده بود
ایام در نوشت و دگر بر نگسترد

بسپرد سوی علم بهفتاد و چار سال
راهی که دیگریش بیك الف نسپرد

شمعی که روشنست ز نورش جهان علم
باور کجا توان که خود اینگونه بفسرد

پژمرده گشت فضل ز مرگش، چرا که گل
آنگه که دور ماند ز گلبن بپژمرد

بی او بسوی خامه دگر دست نگرود
هم چشم بر کتاب نخواهد که بنگرد

آن بوستان عشق و صفا تا که خشك شد،
دیگر غزال ذوق تو «فرخ» کجا چرد؟

امروز بهر گفتن تاریخ مرگ او
طبعم بدون تعمیه‌ای ره نمی برد

صد سال بعد باز بگویند «مام دهر
کو تا دگر محمد قزوینی آورد»